

سرتگونه جمهوری اسلامی، حکومت شورایی راست و چپ کجایستاده‌اند

مصاحبه کمونیست ماهانه با آذر مدرسی

کمونیست: مدتهاست مسئله سرتگونه جمهوری اسلامی در دستور جامعه قرار گرفته است و مهر خود را بر اوضاع سیاسی در ایران، در رابطه مردم با حاکمیت و هم‌منطور بر صفت‌های نیروهای سیاسی زده است. بازیگران اصلی صحنه در پروسه سرتگونه چه نیروهایی هستند؟

صفحه ۵



طبقة کارگردرایران، مصاف با بازنشستگه و بیمه بازنشستگه

مصطفی اسدپور

"ما حقمون را میخواهیم و میگیریم... این چه بازی است سر ما در آورده اید؟ فردایش دوباره میایم، فردای دیگرش دوباره میایم... حتی اگر منرا اینجا تیرباران کنند"

صفحه ۷



صد و چند سال توهم‌رهای با استقلال

جواد طیب

با تغییر مناسبات اجتماعی در جامعه مفاهیم یک سری از پدیده‌ها و مقولات اجتماعی هم کاملاً تغییر می‌کنند. حلقه زدن آدم‌ها حول یک پدیده آن‌هم با بار معنایی و مفهومی پیشا مناسبات نو، درماهیت هیچ معنای دیگری ندارد، به جز این‌که با از بُعد سیاسی - اقتصادی منفعت زاست و برای بخشی از طبقه‌ی فرادست سود می‌رساند و یا هم در جا زدن و ماندن نیروها را در دوران گذشته نشان می‌دهد. برخورد صد ساله‌ی بخش بزرگی از نیروهای "چپ" و راست در افغانستان با "استقلال" در همین محدوده است و شدیداً نیازمند بازبینی و باز اندیشی است. سطور زیر پیرامون استقلال بیش‌تر از این جنبه، قابل فهم است تا جنبه‌های دیگر.

صفحه ۹



آرزوهای بر باد رفته خامنه‌ای

محمد فتاحی

چند هفته پیش، خامنه‌ای مسئولین نظام را نصیحت کرد که موازین اسلامی را باید منطبق با شرایط روز اعمال کرد. خطاب اصلی او نه مسئولین نظام که مردم و کل جامعه است. خامنه‌ای می‌خواهد علناً بگوید که نظام حاضر به تعامل با مردم است و آماده است تا حد مورد نظر جامعه، موازین اسلامی خود را قیچی و سایه اسلامیت بر زندگی را تا حد مورد قبول برای دو طرف، کم‌رنگ کند. اعلام رسمی و علنی پائین کشیدن فتیله موازین اسلامی تا حد متناسب با شرایط روز، اشتباهی در اعلام نکته‌ای مهم در متن یک سخنرانی حاشیه‌ای نیست.

صفحه ۱۱

پان‌اوپتیکون (Panopticon) ساختار سراسربین

مایکل دی یاتس

ترجمه: فرزاد نازاری / منبع مانتلی ری ویو

صفحه ۱۲



سلفی گری در کردستان

"پاسخ به چند سوال"

مظفر محمدی

در مورد سلفی گری و سلفی‌ها در کردستان، تصویری که من ازش دارم یا تعریفش از نظر من اینه‌که اولاً این باند تبهکار را باندی بزرگ و مخوف نمیدونم. بزرگ‌نمایی یا مخوف بودن و ترس ایجاد کردن تصویریه که خود سلفی‌ها به جامعه نشون میدن. هر باند تبهکاری میخاد اینجور خودشو نشون بده مثل مافیا و گانگسترها و نازی‌ها و نژادپرستان و غیره. کوچک هم نمی‌کنم که هیچی نیستند یا مزاحم جامعه نیستند. بالاخره هر باند ولو چند نفره هم چیزیه برای خودش و باید همونقدر که هست بهش پرداخت. قصد من اینه که سلفی‌ها را در کردستان اونجور بشناسیم که هستند و در بطن تحولات جامعه کجا قرار دارند، تا دچار بزرگ‌نمایی نشیم و یا نگیم هیچی نیستن. در نتیجه من چند سوال مطرح می‌کنم و جوابهایی میدم.

صفحه ۱۵

طبقة کارگرو جمهوری اسلامی باو بدون برجام

مصاحبه کمونیست ماهانه با خالد حاج محمدی



کمونیست: تا امروز ایران يك پای کشمکشهای منطقه ای در خاورمیانه بوده است، کشمکش آمریکا با ایران، عربستان و ایران، اسرائیل و ایران و بعلاوه نقش ایران در عراق و سوریه و... نیز بخشی از مسئله است. امروز به نظر میرسد ایران و آمریکا با میانجیگری دول اروپایی بر سر برجام به نتیجه میرسند. این توافق چه تأثیراتی بر موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی خواهد داشت؟

خالد حاج محمدی: هنوز توافق رسماً نهایی و اعلام نشده است و تا زمانی که رسماً به نتیجه نرسند و توافق را اعلام نکنند با قطعیت نمیتوان گفت نتیجه چه میشود. قبلاً این توافق صورت گرفته بود و با خروج یکجانبه آمریکا از برجام، در دوره ترامپ، توافق عملاً باطل شد. بازگشت امروز دولت بایدن به برجام در دوره ای معینی اتفاق می افتد و فاکتورهای جدیدی در آن دخیل است. یکی از این فاکتورها صف بندی های جهانی و منطقه ای بعد از عقب نشینی آمریکا از خاورمیانه و شکستهای سیاسی و نظامی سیاستهای میلیتاریستی او است.

به چند فاکتور مهم در صفتندی های امروز اشاراتی کوتاه میکنم.

جنگ در اوکراین که در دنیای واقعی با تحریکات آمریکا و ناتو و تعرضات آنها به "حیطه نفوذ" روسیه انجام گرفت و روسیه را به عکس العمل و حمله به اوکراین کشاند، کلاً جایگاه ناتو و این صفتندی‌ها را غربال کرد. آمریکا تلاش کرد با تبلیغات وسیع ضد روسیه بار دیگر روحی بر پیکر بی رونق ناتو بدمد و دول اروپایی را مجبور کند، در مقابل "دشمن مشترک"، در کنار آمریکا بمانند. نتیجه این تلاشها و تبلیغات وسیع ضد روسی رسانه های غربی و ادعای ساختگی و بی پایه خطر حمله روسیه به کشور های اروپایی، پیوستن کشور های جدیدی به ناتو و موقتاً جان گرفتن ناتو رو به اضمحلال بود. چیزی که امروز عوامترین انسانها هم به ساختگی بودن این فضا پی برده اند.

پس از عقب نشینی آمریکا از خاورمیانه، تلاش این کشور برای شکل دادن به يك "ناتوی عربی" با محوریت اسرائیل و پر کردن جای خالی آمریکا شروع شد. "ائتلافی" که قبل از تولد مرد.



کمونیست را

پخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسافید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

طبقه کارگر و ...

بسیاری از این مسائل عوارض شکست دنیای یگ قطبی و نزول موقعیت آمریکا و ناتو است که بحثی قدیمی تر است. بهر صورت تلاشهای بایدن و رفتن به کشور های عربی هم که اخیرا اتفاق افتاد، حتی نزدیک ترین یاران و متحدان تاریخی آمریکا مانند عربستان را هم متقاعد نکرد. در این میان موقعیت جدید اسرائیل و بحران حکومتی او هم به جای خود باقی است.

ماجرای تایوان و باز هم تحریکات و ماجراجویی دولت آمریکا که با سفر نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان این کشور به تایوان شدت گرفت، آنهم عملا می‌رود به یگ بحران جدید و جدی در میان قطبهای اصلی اقتصادی و مشخصا بلوک چین و روسیه و آمریکا تبدیل شود، نیز یگ پای ماجرا است. در این اوضاع از نظر طیفی جدی از صاحب نظران آمریکا و استراتژیست های آنها (حتی قبل از این اتفاقات هم)، تخصص با ایران در دراز مدت به زیان آمریکا است و باعث پیوستن کامل این کشور به قطب چین و روسیه میشود. بعلاوه از نظر آنها توافق با ایران و باز نگاه داشتن درب بازار غرب به روی ایران، از زاویه جدالهای آمریکا با چین و سیاستی که این کشور برای دستیابی به بسیاری از بازار های جهانی و سرمایه گذاری های او از جمله در کشورهای آسیایی، آفریقا و آمریکای لاتین و ... دنبال کرده است و طرح جاده ابریشم او، به نفع غرب است. علاوه بر این در اوضاع کنونی خاورمیانه، ایران "رام" و کنترل شده به عنوان یکی از قدرتهای منطقه برای غرب مناسب تر است. امروز هم بایدن به نتیجه رسیدن برجام را به عنوان دستاوردی برای دولت خود میدانند و از این زاویه هم تلاش میکند مذاکرات به نتیجه برسد.

بعد از توافق برجام ممکن است محدودیتهایی به ایران در سطح منطقه تحمیل کنند که باید دید مضمون توافقات جدید چیست. قطعاً در این توافقات آمریکا امتیاز هایی از ایران خواهد گرفت اما دست آمریکا در این زمینه زیاد باز نیست و او هم محدودیتهای خود را دارد از جمله عدم حضور جدی خود در این منطقه، سیاست و اولویتهای اروپا در خاتمه دادن به بحران در منطقه، نزول قدرت و اتوریته آمریکا در جهان، کاهش ارزش و جایگاه قبلی این منطقه برای آمریکا و عدم توان این کشور در کنترل دولتهای منطقه از جمله ایران در توزان کنونی جهانی.

بهر صورت مذاکره یگ معامله است و هر کس تلاش میکند شرایط بهتری برای خود به طرف مقابل تحمیل کند. در این معامله توازن قوا و توان طرفین تعیین کننده است و راستش این گونه توافقات هیچ زمانی نمیتواند ابدی و همیشگی باشد. بالاخره فردا اگر آمریکا احساس کند ادامه آن به نفع نیست میتواند زیر آن بزند، چیزی که قبلا ترامپ کرد. هم اکنون هم تلاشهایی هم در میان طیفی از سیاستمداران اولترا راست و جنگ طلب آمریکا و هم دولت اسرائیل برای به نتیجه نرسیدن توافق در جریان است و باید دید نهایتاً ماجرا به کجا میرسد.

اما تا جایی که به موقعیت منطقه ای ایران برگردد، مستقل از خود برجام، زمانی که با شکستهای ناتو و در راس آن آمریکا، حضور و موقعیت قدرقدرتی و یکه تازی آمریکا در جهان و خصوصاً در خاورمیانه کم شده است، حضور ایران با پرچم ضد آمریکا و "ضد اشغال" از مشروعیت می افتد.

مشکل دیگر ایران در سطح منطقه نارضایتی مردم منطقه از دخالتهای ایران و تاثیر آن بر سیاست دولتهای منطقه، مبنی بر فاصله گرفتن از ایران، یا رو آمدن جریانات "ضد ایرانی"، هر چند به همان اندازه ارتجاعی، در برخی از این کشور ها است. بعد از کم‌رنگ شدن حضور آمریکا در خاورمیانه و شکست و عقب نشینی های پی در پی این کشور، تخصصات منطقه ای میان دولتهای مختلف از جمله ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل ادامه دارد. اما این تخصصات، و مهمتر از آن حل و فصل آن، امروز با قبل که متکی به دخالتهای میلیتاریستی قدرتهای امپریالیستی و اساسا آمریکا و ناتو بود و چند کشور را ویرانه کرد و کل منطقه را به آتش کشید و همه حکومتها را وارد قطب بندی ها آنها کرد، متفاوت اند. با کنار رفتن سایه جنگهای ویرانگر مانند حمله به عراق، افغانستان، سوریه و لیبی و ...، بورژوازی در سطح منطقه مستقل از همه محدودیتهای آن، تلاش میکند موقعیت ثبات یافته تری پیدا کند تا بتواند کار کند، اقتصاد خود را راه بیندازد، جامعه را بچرخاند و سود حاصل کند. چنین کاری محتاج درجه ای آرامش و برداشتن سایه جنگ و ویرانی است. مسلم است چنین کاری در دل تخصصات خود دولتهای منطقه و برقراری توازنی میان آنها راهی هموار نیست و اما نیاز سرمایه است.

بعلاوه پایان جنگهای بزرگ امپریالیستی و یا کاهش آنها و کم شدن سایه جنگ، اشغال و "دشمن خارجی"، شرایط برای مردم منطقه، منجمله ایران، را برای تامین امنیت و نان شب و مدرسه و درمان و داشتن سرپناه، علیه حاکمین بر مملکت "خود" را هموارتر میکند. در بسیاری از این اعتراضات مردم خواهان پایان دخالتگری دولتها و موشدوانی آنها چه ایران، چه ترکیه و اسرائیل و... هستند.

متحدین ایران در سوریه، عراق و لبنان خود به عنوان حاکمین و یا بخشی از حاکمیت زیر فشار اعتراض پایین برای بهبود و رفاه و امنیت هستند. ضمناً در جایی مانند سوریه با شکست دول غربی، روسیه جای آنها را گرفت و مستقل از برجام روسیه شریکی مانند ایران را در سوریه نمیخواهد و حضورش را محدود میکند. با همه این فاکتورها موقعیت منطقه ای ایران با توافق و بی توفق برجام بدرجه زیادی محدود میشود.

کمونیست: آیا با توافق برجام معضلات و بن بستهای اقتصادی ایران رفع میشود؟ آیا این توافق بر فضای داخل ایران و رابطه مردم و جمهوری اسلامی تأثیری خواهد گذاشت؟

خالد حاج محمدی: بحران و بن بستهای اقتصادی ایران با توافقات برجام و لغو تحریمها حل نمیشود. بن بست و بحران اقتصادی جمهوری اسلامی قبل از خروج آمریکا از برجام وجود داشت. بن بست اقتصادی جمهوری اسلامی عمیق تر و پایه ای تر است و با تحریمها شروع نشد تا با برداشتن آنها پایان یابد. حل بن بست اقتصادی جمهوری اسلامی در گرو سرمایه گذاری های بزرگ است که از توان جمهوری اسلامی خارج است و مستلزم جذب سرمایه های بزرگ غربی و یا چینی است. وضع منطقه و ناامنی کل خاورمیانه، حل نشدن مسئله فلسطین و سیستم حکومتی خود ایران هم تا کنون عامل جدی در عدم اعتماد سرمایه بزرگ برای چنین سرمایه گذاری بوده است. هیچ بورژوایی در مملکتی که هر "مرجع" مذهبی میتواند سرمایه اش را مصادره کند و به خطر بیندازد سرمایه گذاری نمیکند. جمهوری اسلامی تلاش کرد با عقد قراردادهایی با چین بخشا این مشکل را حل کند، قرارداد ۲۵ ساله با چین در این راستا است. اگر این قراردادها حتی به نتیجه برسد اولا در کوتاه مدت جواب نمیدهد وبعلاوه در درازمدت بعید است بحران سیاسی جامعه فرصت چنین تحولی به این حاکمیت بدهد. معضل امروزی تر و مهمتر جمهوری اسلامی بحران سیاسی درونی جامعه و قد علم کردن جنبشی است برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی. از این نظر هم آینده جمهوری اسلامی برای بورژوازی روشن و امیدوار کننده نیست. زمانیکه نه فقط اتاقهای فکری در غرب، بلکه میدیا هم از وجود این جنبش میگویند، مخاطرات آنرا برای آینده جمهوری اسلامی گوشزد میکنند، ایران "جزیره آرمش" جذب سرمایه نیست.

تا جایی که به رابطه مردم و جمهوری اسلامی برگردد، ابتدا تاکید کنم که آمریکا و جمهوری اسلامی چه در جنگ باشند و چه در آشتی، دشمنان قصم خورده طبقه کارگر و بخش محروم جامعه چه در ایران و چه در آمریکا هستند. قطعاً اگر توافق حاصل و تحریمها برداشته شود، فشار اقتصادی روی مردم محروم کم خواهد شد و بعلاوه فرجه و امکانی برای "نفس کشیدن" و گردش را بر روی سرمایه ایران باز خواهد کرد. هم اکنون که هنوز توافقی اعلام نشده و معلوم نیست نتیجه قطعی مذاکرات چه میشود، قیمت دلار پایین آمده و این ماجرا فوری تأثیراتی بر کل قیمتها خواهد گذاشت. تا جایی که به تحریمهای اقتصادی برگردد، قطعاً با لغو تحریمها فشار روی مردم ایران بدرجه ای کاهش می یابد و این پدیده مثبتی است. ما همیشه تاکید کرده ایم که دود تحریمهای اقتصادی به چشم طبقه کارگر و اقشار محروم میرود و چنین سیاستی از جانب غرب جنگی جنایتکارانه علیه مردم محروم و مجازات جمعی آنها است. برداشتن تحریمها و فضای جنگی از سر مردم ایران، به نفع مردم است، چیزی که از جانب جمهوری اسلامی به عنوان اسلحه ای جدی در توجیه فقر و محرومیت تحمیل شده به مردم و همینطور گسترش فضای سرکوب و ارعاب، استفاده میشود. هر دوی این ابزارها مستقیماً علیه مبارزات مردم برای رفاه و آزادی است و موقعیت مردم در مقابل جمهوری اسلامی را تضعیف میکنند. برداشتن این دو ابزار، هم فضا و تبلیغات جنگی و هم تحریمهای اقتصادی، دست مردم ایران و خصوصاً طبقه کارگر را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برای بهود و رفاه و تحمیل مطالبات خود باز میکند. کنار رفتن این حربه ها قطعاً روی قیمتها، روی کاهش فقر، سطح بیکاری و دارو و امکانات رفاهی تأثیر دارد و جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار را از دو اسلحه "تحریم هستیم" و "با آمریکا در جنگیم" خلع سلاح میکند و به بهبود شرایط مبارزه طبقاتی کمک میکند. این حقایق هم گشایشی در زندگی مردم است که با گرسنگی دست و پنجه نرم میکنند، هم یقه حاکمین را برای تامین مطالبات خود بطور جدی تر میگیرند و خطر استیصال و فقر را حاشیه ای میکنند. اینجا تاکید کنم که حمله به ایران و جنگ با این کشور مدتها است حاشیه ای شده است و اما تبلیغات جنگی همیشه بخشی از سیاست طرفین بوده است.

کمونیست: بسیاری از دول غربی و رسانه ها و حتی اپوزیسیون راست و حتی بخشی از نیروهای موسوم به چپ ایران، بحث تلاش جمهوری اسلامی برای ساختن بمب اتم و "خطر ایران اتمی" را طرح میکنند. از این زاویه میگویند باید مانع دست یابی ایران به سلاح اتمی شد که خطری برای جهان است. در همین راستا خواهان ادامه تحریمهای اقتصادی هستند. نظر شما در این مورد

چیست؟

خالد حاج محمدی: دنیای ما به بمب اتم و سلاحهای هسته ای احتیاج ندارد. در شرایطی که تعداد اسلحه های اتمی که در جهان موجود و در دست تعدادی از کشورها است، برای نابودی صد بار کره زمین کافی است، طرح "خطر ایران اتمی" توسط دولتهای غربی و هواداران آنها، علاوه بر بهانه تراشی برای گسترش میلیتاریسم خود، اعلام حق انحصاری چند قدرت معین در جهان بر داشتن هر نوع سلاح هسته ای و کشتار جمعی است. اینها بخشی از ادعا و پروپاگاندا دول غربی و در راس آن دولت آمریکا برای توجیه قدرقدرتی خود است.

معلوم نیست چرا مثلاً آمریکا، انگلستان، اسرائیل، فرانسه، روسیه، چین، پاکستان، هند و... حق داشتن سلاح هسته ای را دارند و "خطر"ی برای بشریت نیستند و کشورهای دیگر، منجمله "ایران اتمی" پر خطر است. در شرایطی که در طول تاریخ تنها کشوری که از بمب اتم استفاده کرده و صدها هزار انسان نابود و منطقه ای را ویران کرده، آمریکا است. امروز هم همین کشور و متحدین او میگویند "تشخیص حق داشتن و نداشتن سلاح اتمی در انحصار ما است!!" چرا و چه مرجعی این حق را به آمریکا ، کشوری که ویتنام را ویران کرد، هیروشیما و ناکازاکی را با بمب هسته ای ویران و نابود کرد، عراق را ویرانه و یگ میلیون انسان را کشت و دهها کودتا را در امریکای لاتین سازمان داد، دهها گروه جنایتکار و آدمکش را سازمان داد و دهها جنگ ویرانگر را در اقصی نقاط جهان به جهانیان تحمیل کرد، داده است. عده ای هم این "حق" انحصاری را برسمیت شناخته و حول سیاست این کشور و ناتو موضع میگیرند و میگویند ایران اتمی خطرناک و چشم بر بقیه کشورها بسته اند. ایران اتمی همان اندازه خطرناک است که اسرائیل اتمی، پاکستان اتمی و انگلستان اتمی. سلاح هسته ای ابزار قلدری این دول بر جهان و حق انحصار و کنخدایی آنها است. اگر سلاح هسته ای خطر و تهدید برای جهان است، که هست، آنوقت باید برای نابودی و از بین بردن همه سلاحهای اتمی تلاش کرد.

لذا "ایران اتمی" و خطر آن بهانه ای بیش نیست. اگر ایران، مانند اسرائیل، در بلوک غرب و متحد آمریکا بود، قطعاً و در آن شرایط "ایران اتمی" نه تنها خطری برای بشریت نبود که بر عکس حامی "صلح جهانی" بود. خطر "ایران اتمی" بهانه ای است برای رسمیت دادن و حق بی چون و چرای ناتو و در راس همه آمریکا به عنوان کنخدای جهان. عده ای هم از اپوزیسیون که همین ادعاها را تکرار میکنند، مستقل از اینکه بر بانر دفاترشان چه چیزی نوشته و خود چه ادعایی دارند، در دنیای واقعی در دایره سیاست آمریکا و ناتو عمل میکنند، آنها نیروهای "پرو ناتو" و "پروامریکا" هستند. اینها به نام ضدیت با جمهوری اسلامی و با تکرار تبلیغات دست راستی ترین میدیای بنجل غربی، خواهان ادامه فضا و تهدیدات جنگی، خواهان ادامه تحریمهای اقتصادی و جنگ اقتصادی علیه مردم در ایران اند. اینها رادیکالیسم و قاطعیتشان در جدال با جمهوری اسلامی از رادیکالیسم ناتو و پنتاگون فراتر نمیرود. قطعاً باید مانع دستیابی هر دولتی، از جمله ایران، به سلاح اتمی شد. اما و همزمان باید برای نابودی سلاحهای اتمی موجود که تهدیدی بر جهان است مبارزه کرد، این دو هر دو با هم و در کنار هم معنی دارند. ما خواهان خلع سلاح اتمی از تمام دولتها در جهان هستیم.

کمونیست: شما در سخنان خود از بحران سیاسی حکومت بحث کردید، چرا بحران سیاسی، آیا فکر میکنید جامعه وارد یگ دوره بحران انقلابی شده است، فکر میکنید واقعا حاکمیت توان کنترل اوضاع را از دست داده است؟ فکر میکنید جمهوری اسلامی به زودی سرنگون میشود؟

خالد حاج محمدی: بحران سیاسی حاکمیت یگ واقعیت است، ولی تا یگ بحران انقلابی به معنای اینکه بالا نتواند کنترل کند و پایین هم قبول نکند فاصله داریم. این یگ حقیقت مشهود است که طبقه کارگر و بخشهای محروم جامعه نه تنها جمهوری اسلامی را نمیخواهند بلکه در جدالی مستقیم و رودرو با او هستند. اکثریت این بخش رفاه و سعادت و حتی تامین ابتدایی ترین مطالبات رفاهی و سیاسی خود را در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی میبیند و برای آن میکوشند. آگاهی حاکمیت از این حقیقت آنها را مجبور کرده چیزهایی را از مردم بپذیرند و یا در مقابل فشار جامعه از سیاستهایی عقب بشینند، که خط قرمزهای نظام بود و مردم به جرم ارتکاب به آنها حکم مرگ می گرفتند. بحثهای دوره اخیر بر سر حجاب و تعرضات نیروهای "آتش به اختیار" شان به زنان، تن ندادن و مقاومت و تعرض متقابل زنان و دختران جوان، که به عقب نشینی بالا منتهی شد و سخنان خامنه ای در مورد "رفقار متین و منطقی و به دور از احساسات" در برابر "بدحجابان"، سخنان او خطاب به امام جمعه ها و بحث "باز تولید مبانی انقلابی به زبان روز"، بیان همین حقیقت است. بسیاری از ممنوعه ها در این جامعه که وقت خود حکم شلاق و مرگ و زندان داشت، دو فاکتور

طبقه کارگر و ...

به رژیم تحمیل شده است و این پیشروی پایین در مقابل بالا است. فقط برای نمونه اشاره کنم که در این جامعه ازدواج سفید عملا تحمیل شده است، توهین به مقدسات اسلامی روزانه در کوچه و خیابان مثل نقل و نبات میبارد، اعتصاب قانونا ممنوع است و همه جا اعتصاب است، تجمع ممنوع است و ما هر روز شاهد تجمع هستیم، تشکل غیر دولتی ممنوع است و ما شاهد اعلام موجودیت انواع تشکل کارگری، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، خبرنگاران و هستیم. کمونیست بودن و برابری طلبی کفر گویی بود و مجازاتش اعدام خیابانی و بدون محاکمه بود و امروز وجود و حضور علنی کمونیستها و سوسیالیستها به رژیم تحمیل شده است.

سیمای این جامعه تماما مهر اعتراض طبقه کارگر، مهر عدالتخواهی این طبقه، مهر حق برابر زن و مرد و توقعات نسل جوان از زندگی مرفه و مدرن را خورده است و توان حاکمیت در مقابل این موج عظیم بسیار ضعیف و ناکارآمد است. «تولید مبانی انقلابی به زبان روز» چیزی نیست جز عقب نشینی بالا در مقابل موج عظیم آزادیخواهی که تحجر مذهبی و قوانین اسلامی، مرسالارانه و ضد زن را تحمل نمیکند.

این حقایق بالایی ها را نگران کرده است و حاکمیت برای ایجاد توان مقابله و تضمین ادامه حیات خود، سعی کرده راس حاکمیت را یکدست کند. برای این یکدست کردن هر بار عده ای از بالایی ها به حاشیه پرتاب میشوند و دستشان از قدرت قطع میشود. امروز غربال کردن بالای حاکمیت مستقل از اصلاح طلبان، نه تنها صف اصولگر ایان که بعلاوه به سپاه، وزارت اطلاعات، اطلاعات سپاه، مقامات مهم نظامی و حلقه اطرافیان خامنه ای هم رسیده است. این ماجرا ارتجاع حاکم و هسته اصلی آنرا منقبض کرده، و اما همزمان حکومت را ضعیف کرده و هر روز عده ای را تبدیل به دشمن خود کرده و شعاع نفوذ حاکمیت را کوچک وکوچکتر کرده است. اکنون خیلی ها با علم به وضع وخیم حاکمیت و نگران از آینده، تلاش میکنند سرنوشت خود را از حکومت جدا کنند. در حال حاضر بخشی از حاکمان دیروز از مخالفان و اپوزیسیون مجاز و غیر مجاز امروز جمهوری اسلامی هستند. بخش زیادی از اینها از خیر این حاکمیت گذشته و بخشا سرنگونی طلب شده اند و فکر میکنند برای حفظ نظام کاپیتالیستی و رفع خطر میانداری کمونیستها و طبقه کارگر باید از خیر جمهوری اسلامی گذشت. اینها حاضرند جمهوری اسلامی فدا شود تا بتوان نفس نظام سرمایه داری را حفظ کنند، کاری که بورژوازی ایران با کمک غرب در دوره سلطنت پهلوی کرد. لذا بالا دورنمای روشنی ندارد، هیچ افق بهیود نه در کوتاه مدت و نه دراز مدت برای اقتصاد مملکت و بحرانش را ندارد و پایین هم از این بیشتر تحمل نمیکند.

جمهوری اسلامی در این دوره و برای جواب به وضع کنونی، وسیعترین حملات را به چپ جامعه کرد. دستگیری های وسیع از کارگر شاغل و بازنشسته، معلم، زنان برابری طلب و فعالین رادیکال و حامیان طبقه کارگر و احکام سنگین و پرونده های زیادی که علیه آنها تشکیل داده است، بیان این وضع است. اعدامهایی که در همین یکسال گذشته از حلقه های بسیار ضعیف جامعه و برای ترساندن مردم آزادیخواه کرده است بسیار وسیع بود. اما اینها نتوانسته کارساز باشد و مردم را عقب براند. در جامعه ای که حاکمیت در قبال نان و درمان و بهداشت و مدرسه و امنیت شهروندان هیچ مسئولیتی نمی پذیرد و از دادن افقی روشن برای بهبود در آینده نیز ناتوان است، سرکوب جواب نیست و قابل اتکا و ادامه نیست.

به این اعتبار رفتن جمهوری اسلامی خواست اکثریت عظیم مردم است و این خواست را در دل مبارزات کنونی خود بیان میکنند. در جنبش کارگری نه تنها تلاش برای رفتن جمهوری اسلامی، بعلاوه به روشنی خواست اداره جامعه به شکل شورایی به یک ترند علنی و روشن و توده ای تبدیل شده است. جمهوری اسلامی نمیتواند در چنین جامعه ای طولانی ماندگار باشد و نمیتواند این موج عظیم اعتراضی که حول رفاه عمومی، بهبود زندگی، علیه فقر، استثمار، زن ستیزی، بی حقوقی و استبداد است، شکست دهد و دوره ای دیگر از اختناق شبیه ابتدای حاکمیت خودشان و یا دوره شاه را به جامعه تحمیل کند. این حقیقت یک نگرانی جدی بالا است و انواع تردیدها را در میان حاکمان ایجاد کرده است و حتی اپوزیسیون راست را نگران و ترسانده است که نکند، تحولات آتی ایران بر دوش طبقه کارگر و چپ جامعه رقم بخورد.

کمونیست: به تحولات آتی ایران و نگرانی راست از نقش چپ در این تحولات اشاره کردید. اگر فرض بگیریم جمهوری اسلامی رفتنی است، در چنین شرایطی راست و چپ کجای این تحولات قرار دارند، کدام یک از اینها شانس بیشتری برای رقم زدن تحولات آتی به نفع جنبش خود را دارند؟

خالد حاج محمدی: چه در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی و چه بعد

از سرنگونی جمهوری اسلامی جدال ما با اپوزیسیون راست است، جدال کمونیسم و کمونیستها با آلترناتیوها و سیاستهای اپوزیسیون راست. به هر میزان وضع جمهوری اسلامی بدتر میشود و احتمال سرنگونی افزایش می یابد فاصله جنبش ما و راست و جدال حزب ما و کمونیسهای طبقه کارگر با این راست عریانتر و جدی تر میشود. فضای اپوزیسیون راست را اگر نگاه کنید که طیفی رنگارنگ از سلطنت طلب، جمهوری خواه، "دمکرات" و "لیبرال" گرفته تا مهره هایی که از حاکمیت کنده شده اند و تا انواع و اقسام احزاب ناسیونالیستی و گروههای قومی و...را شامل میشوند و مطلقا یکدست نیستند، اما همگی ترس از میانداری طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه نگرانشان کرده است. اینها در مقابل جنبش ما به اشکال مختلف و با خصلت تمام و کمال ضد کمونیستی و ضد کارگری در کنار هم قرار میگیرند و بخشا به هم نزدیک میشوند. این گواه وزن طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه و خطر آن برای نظام کارمزدی و سیستم سرمایه داری است و بوی این به مشام آنها رسیده است.

فضای امروز جامعه ایران چپ است و همین اپوزیسیون راست را هم نگران کرده و هر روز خواب دخالت ناتو و مشخصا آمریکا و اسرائیل و از این کانال قدرت گرفتن خود و بعلاوه به حاشیه راندن عمر شبخی که بر فراز جامعه ایران و در دل مهم ترین مراکز صنعتی با پرچم برابری و حاکمیت شورایی، بال گسترانده می بینند. شبح کمونیسم!!! آنچه امروز پرچم اعتراضات طبقه کارگر، اقشار محروم و زن و جوان جامعه است، آزادیخواهانه و چپ است. شعارها، اهداف و آرمانها و امیالی که پایین جامعه دارند و روزانه در تجمعات بزرگ و کوچک خود بیان میکنند، چپ است. خواست رفاه و برابری، خواست پایان بردگی و فقر، خواست درمان و تحصیل رایگان، خواست برابری زن و مرد، خواست آزادی همه زندانیان سیاسی، خواست آزادی های وسیع سیاسی، خواست دخالت مردم در سرنوشت جامعه، هیچکدام از اینها در چهارچوب امیال نیروهای راست جایی ندارد و همین امر راست را با این اوضاع بیگانه کرده و ترسانده است. سخنان رضا پهلوی و بیان اینکه "اپوزیسیون مردم داخل ایران هستند"، مستقل از جنگ و دعوای درونی و ناکامی های آنها در انواع آلترناتیوها و اشکال حکومتی که بیان کرده اند، بیان این موقعیت و فشار فضای اعتراضی و رادیکال در جامعه ایران است.

در نتیجه اگر سیر تحولات به شکلی پیش برود که مردم ایران در میدان بمانند و سرنگونی جمهوری اسلامی با دخالت و نقش مستقیم پایین جامعه و خصوصا این تحول به رهبری طبقه کارگر و کمونیستها انجام بگیرد، اگر این تحولات با دخالت هوشیارانه مهر جنبش ما را بخورد، چیزی که ما آنرا سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی نام میگذاریم و برایش تلاش میکنیم، در چنین شرایطی ما کمونیستها شانس بزرگی داریم. اما اگر این تحولات از وسط قیچی شود، اگر پروسه سرنگونی از کانال یک کودتا یا یک جنگ طولانی مدت و با دخالت دولتهای امپریالیستی و دخالت دول منطقه انجام بگیرد، اگر عده ای تلاش کنند فوری اسلحه را وارد سیاست کنند، بمب گذاری و ترور را دامن بزند(چیزی که دستجات درون جمهوری اسلامی را هم فعال وارد عرصه میکند)، و امکان دخالتگری دولتها را فراهم کنند، شانس اینکه جامعه وارد یک سناریوی سیاه بشود بالا میرود و شانس ما اگر تماما منتقی نباشد بسیار ضعیف است.

در نتیجه دوره کنونی و تا سرنگونی جمهوری اسلامی دوره ای جدی و تاریخی و تعیین کننده برای ما کمونیستها است، که در این دوره بر این تحولات مهر آزادی خواهی کارگری را بزنیم، نیرویمان را آماده کنیم، طبقه کارگر و مردم محروم را حول مطالبات و در تشکلهای مستقل خود سازمان دهیم یا حداقل پایه های این تشکلات را در مراکز مهم صنعتی ایجاد و طبقه کارگر را حول رهبران و فعالین خود و با پرچم روش سیاسی متشکل کنیم. بر دوش ما است که زیر یک پرچم آزادیخواهانه و یک افق روشن برای رهایی اکثریت مردم، جامعه را صاحب افق و متحد کنیم. دوره ای که بعلاوه باید پرچم آلترناتیو حکومتی خود که شوراهای مردمی است را بلند کنیم و آنرا به پرچم طیف وسیعی از فعالین و رهبران بانفوذ کارگری، رهبران کمونیست جامعه، شخصیتهای با اتوریته و رادیکال، زن و مرد و جوان آزادیخواه تبدیل کنیم و حول آن نیرویمان را متحد کنیم. در چنین شرایطی شانس نیروهای راست بسیار کم خواهد شد و خطر انواع سناریوهایی تحمیلی، جنگ داخلی و خون پاشیدن به جامعه کاهش پیدا میکند.

باید تاکید کنم آینده تحولات آتی ایران مطلقا مسیری صاف و راهی بی خطر و تضمین شده نیست و این مسیر بستگی به روشنیبینی کمونیستها، دخالت آگاهانه و نقشه مند و نقش جدی آنها و میزان آمادگی ما و میزان آمادگی طبقه کارگر برای ورود آگاهانه به این دوره و عبور جامعه از این دوره دارد. این تصور که جمهوری اسلامی میرود و چون فضا چپ است احزاب و جریانات و شخصیتهای چپ فوری جامعه را در دست میگیرند و مردم انتخابشان میکند، بسیار ساده اندیشانه، کودکانه، خودفریبی و دور از واقعیت است.

مشکل اصلی نیروهای راست این است که فضای جامعه حول

طبقه کارگر و امیال برابری طلبانه و آزادیخواهانه این طبقه قطبی شده است. نیروهای راست، با هر تفاوتی که در درون صفوف خود با هم دارند، نه تنها جوابی برای این فضا و این امیال ندارند که بعلاوه از خود جمهوری اسلامی بیشتر ضد برابری و عدالت، ضد آزادی سیاسی بدون قید و شرط و رفاه طبقه کارگر اند. اگر از تبلیغات سطحی و ادعاهای پوچ رسانه های راست بگذریم، طبقه کارگر، معلم و بازنشسته، زن و جوان و مردم محروم، در انتظار این نیستند، بیت رهبری برود و راست از سلطنت طلب تا جمهوری خواه با تاج و بی تاج و... جایگزین شوند. جامعه حول عامه یا تاج و سلطنت قطبی نشده است، حول نان و رفاه و امنیت در مقابل یک نظام کاپیتالیستی با استثمار وحشیانه و استبداد سیاسی قطبی شده است و تاج و سلطنت با عامه و بیت رهبری هر دو در این کاتگوری در مقابل طبقه کارگرند. بی خود نیست که هر مهره جمهوری اسلامی زمانی که از حکومت ناراضی و اپوزیسیون میشود و یا از دایره حکومت تصفیه و بیرون انداخته میشود، فوری در کنار طیف سلطنت طلب و جمهوری خواه و لیبرال قرار میگیرند و به این جبهه می پیوندند. نقطه اشتراک آنها ضدیت با کمونیسم و طبقه کارگر و امیالش از یک طرف و از طرف دیگری مخالفت با ولی فقیه به جای نظام کاپیتالیستی است و مکانیزم به قدرت رسیدنشان دخالت دول امپریالیستی و از بالای سر مردم و به خانه فرستادن مردم است. همه این طیف رنگین کمان در این موارد با هم توافق دارند. تمام انقلابیگری این طیف از این دایره خارج نمیشود و به همین دلیل خواهان حفظ ماشین دولتی، حفظ ارتش، سپاه و وزارت اطلاعات و... هستند و با کنار رفتن ولی فقیه انقلاب آنها پیروز شده است و این بهترین سناریو برای آنها است. البته باید اذعان کنم مجاهد هم، مستقل از اختلافاتی که با این طیف دارد، اما همین اشتراکات را با آنها دارد.

کمونیست: راست پرو غرب امکانات میدیایی و مالی بزرگی دارند و بعلاوه به دول غربی از جمله امریکا متکی اند. چپ اینها را ندارد یا حداقل کمونیستها و از جمله خود حزب حکمتیست (خطر رسمی) مطلقا این امکانات را ندارد. فکر نمیکند اینها پدیده های بزرگی هستند و احتمال قدرت گیری آنها را بالا میبرد؟ بعلاوه آنها خود را طرفدار اتحاد به قول خودشان "اپوزیسیون دمکراسی طلب" میدانند و عملا طیفی را با محوریت شخص رضا پهلوی جمع کرده اند. اینکه اپوزیسیون راست امیال طبقه کارگر و بخش محروم جامعه را نمایندگی نمیکند واقعی است، اما امیال جریان اسلامی هم در انقلاب ۵۷ با مردم یکی نبود، دول غربی و میدیای رسمی آنها حمایتش کردند و به قدرت رسیدند .

خالد حاج محمدی: راست این امکانات میدیای را دارد و اینها پدیده های کوچکی نیستند. ما کمونیستها ها نه فقط چنین امکاناتی نداریم، بلکه میدیای رسمی آگاهانه رو به ما بسته است. از این زاویه نیروهای راست امکانات میدیای دارند که باید آنرا جدی گرفت. اما این میدیای رسمی نیست که تمام تصویر جامعه از خودش، از نیروهای سیاسی و آینده ای که وعده میدهند را میسازد. امروز به یمن میدیای اجتماعی امکان دسترسی احزاب چپ و کمونیستها به بخش وسیعی از مردم در ایران هزاران بار بیشتر از سالهای ۵۷- ۵۸ است. علاوه بر این یک جنبش اجتماعی و سیاسی قدرتمند را که امروز خودآگاه تر و متحزب تر از سالهای ۵۷ است را نمیتوان با اتکا به میدیا عقب راند. تمام تلاش راست برای پیدا کردن شاخه داخل کشوری ناشی از این واقعیت است. خمینی علاوه بر میدیای دست راستی در غرب، جنبش اسلامی را در داخل ایران داشت. "رجویسم" و "پهلونیسم" و فاشیستهای "نئوپهلونیست" در داخل ایران ریشه و پایه ای ندارند.

اما این تمام ماجرا نیست. اینجا مختصر نکاتی را در جواب به سوالتان بیان میکنم.

ابتدا لازم است تاکید کنم "اتحاد اپوزیسیون"، چیزی که این طیف بر طبل آن میکوبند، یک کلاه برداری است. "اپوزیسیون دمکرات" مد نظر آنها هم اسم رمز اپوزیسیون راست است که در سرکوب چپ جامعه، در سرکوب طبقه کارگر و هر جنبش برابری طلبانه از جمهوری اسلامی دست کمی ندارند. اپوزیسیون جمهوری اسلامی در حال حاضر از راست تا چپ، یک طیف ناهمگون هستند که تفاوتهای بعضی از آنها با هم بسیار عمیق و همه جانبه است.

بگذارید روشن بگویم فصله اپوزیسیون کمونیست و برابری طلب با بسیاری از این طیف راست کمتر از فاصله آنها با جمهوری اسلامی نیست. از طرف دیگر نفرت و نگرانی اپوزیسیون راست از ما، از کمونیسم طبقه کارگر، از برابری طلبی و عدالتخواهی این طبقه بیشتر از نفرت و نگرانی آنها از جمهوری اسلامی است. همچنانکه گفتم ترانزیت از جمهوری اسلامی به اپوزیسون راست و صندلی عوض کردن از اولی به دومی در این دوره که جامعه حاکمیت را چلنج و خواهان سرنگونی آن است، به امری عادی تبدیل شده است. ما کمونیستها با این راست در هیچ زمینه ای جز مخالفت با جمهوری

←

طبقه کارگر و ...

اسلامی "توافقی" نداریم. مخالفت ما با جمهوری اسلامی هم مطلقا از نوع مخالفت راست نیست. آنها خواهان کوتاه کردن دست ولی فقیه و بیت رهبری از قدرت و نگهداری بقیه ارکان حکومتی و دست بدست کردن قدرت هستند و ما کلیت این نظام با ارتش، سپاه، وزارت اطلاعات، تمام ارگانها و قوانین آنرا پایین میکشیم و به جای آن شوراهای مردمی با انتخاب از پایین را جایگزین میکنیم و قوانین جامعه را بر مبنای منافع عمومی و تأمین رفاه و برابری، پایان هر نوع اجحافات و بی حقوقی و وسیعترین آزادی های سیاسی با دخالت مستقیم مردم در قانونگذاری و اجرایی آن را تأمین میکنیم. راست خواهان حفظ بنیادهای اقتصادی جامعه، استثمار کارگر، است و ما خواهان زیرو رو کردن این بنیادها و لغو استثمار و مالکیت خصوصی هستیم. لذا پرچم "اتحاد" اپوزیسیون راست نه تنها کلاهدرداری که بعلاوه دعوت از اپوزیسیون چپ و کمونیست برای رفتن زیر چتر راست است و نه چیزی دیگر. اگر اتحاد اپوزیسیون کمونیست نوع ما در دوره قبل از قیام با جریان اسلامی ممکن بود، اکنون هم این اتحاد واقعی و ممکن میبود. در نتیجه این یگ کلاهدرداری بیش نیست.

بعلاوه جامعه ایران با دوره ۵۷ تفاوت فاحشی کرده است، نه طبقه کارگر از نظر کمی و کیفی مثل ۵۷ است، نه مردم ایران همان مردم اند و نه ما کمونیستها همان چپ سال ۵۷ هستیم.

بعلاوه خود راست یکدست نیست، اینها طیف های گوناگونی هستند که بدلالی و با مصلحتهای سیاسی کنار هم قرار گرفته اند. اشتراکات آنها امید به دخالت ناتو، ضدیت با هر نوع انقلاب و دخالت پایین، ضدیت با طبقه کارگر و امیال این طبقه و ضدیت با کمونیسم و هر جنبش برابری طلبانه است. این راست در اولین ناکامی و اولین دست انداز تجزیه میشود.امروز بطور مصلحتی کنار هم ایستاده اند تا توجه و حمایت دول غربی را جلب کنند و سنگری در مقابل هر نوع تحول انقلابی ببندند.

طیفی از این راست که خواهان سلطنت و بازگشت به گذشته است و خود را "پهلویست" یا "ننو پهلویست" مینامند، عمیقا ضد اجتماعی، اولترا راست و فاشیست اند. این بخش از نوع کله تراشیده های ایرانی اند که نه نفوذ اجتماعی دارند و نه جنبشی واقعی را در جامعه نمایندگی میکنند. اینها پان ایرانیست های افراطی اند و شانسی در قدرت گرفتن را ندارند. اگر از پروپاگان্দ سطحی آنها و رسانه هایی که تلاش دارند همه صحنه سازی ها و خبرسازی ها و شایعه پراکنی آنها را به عنوان حقیقت به جامعه پمپاژ کنند، بگذریم روی زمین واقعی و در دل اعتراضات هر روزه جامعه اثری از این طیف نیست. ادعای اینکه عکس رضا شاه را "درماه" دیده اند و گویا کارگر صنعتی ایران برای بازگشت "دوره پر رونق" پهلوی اعتصاب و روز شماری میکند، مورد تمسخر و ریشخند جامعه است. بازگشت ایران به سلطنت و حق ویژه آقای پهلوی و ارث بری تاج و تخت پدری اگر در دوره قاجار شانسی داشت، در دوره کنونی و بعد از انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ و ۴۴ سال سال جدال با جمهوری اسلامی، یگ سراب بیش نیست. جریانی که به این امید نشسته است، لابد تحولات چند دهه اخیر را ندیده و شعور مردم ایران را دست کم گرفته است. سیاست این جریان که توسط اتاقهای فکری و مشاوران رضا پهلوی بیان میشود، رسما شمشیر از رو بستن علیه کارگر، کمونیستها و هر چیزی که بویی از رادیکالیسم و آزدیخواهی کارگری داشته باشد، است. اینها هنوز کاره ای نشده اند، علیه نمایندگان خوشنام و معتبر کارگری، علیه کمونیستها و فعالین چپ و رادیکال و هر مخالف سیاسی خود، خط و نشان میکشند و علنا میگویند اگر به قدرت برسند از "دمکراسی و پارلمان و انتخابات" و این "بازی ها" خبری نیست. نسخه اینها برای مردم ایران و آینده از نوع پیئوشه و اعمال یگ دیکتاتوری عریان با قتل عام وسیع مخالفین، چپها و کمونیستها و آزادیخواهان است، جنایتی که جنبش اسلامی در دهه ۶۰ مرتکب شد. فضای جامعه ایران این راست را برنمی تابد و پس میزند.

اپوزیسیون راست عموما تاریخ مثبتی ندارد، اینها طرفدار تحریم اقتصادی ایران و حمله نظامی آمریکا به ایران بوده اند. شخص رضا پهلوی بارها و در دوره های مختلف طرفداری خود از تحریم اقتصادی و حتی حمله نظامی به ایران را بیان کرده است. بخشهایی از این اپوزیسیون که شامل گروهها و جریانات قومی و ناسیونالیستی اند عملا در دوره ای وارد جنگهای نیابتی شده اند که جامعه آنرا پس زد. اینکه نیروهای راست به دخالت ناتو و پشتیبانی آمریکا و بقیه دول غربی امید بسته اند، واقعی است، اما برای مردمی که دخالت ناتو و در راس آن آمریکا در عراق، افغانستان، سوریه، لیبی، یوگسلاوی و بسیاری از کشورهای دیگر را دیده اند، این پدیده نقطه قدرت نیست. امروز دخالت ناتو به حق با جنایت، ویرانی، خانه بدوشی و نابودی شهر و مدرسه و بیمارستان و آوارگی و گرسنگی تداعی میشود. تحولات چند دهه اخیر و انواع جنگها و لشکر کشی ها توسط غرب به نام "دمکراسی" و "حقوق بشر" و "مبارزه با دیکتاتور ها" یا "مبارزه با تروریسم"، در خود غرب هم دیگر خریداری ندارد. افغانستان و دودستی تحویل طالبان دادن آن،

تنها یگ مورد از دهها اعمال جنایتکارانه ناتو است. امروز غرب عموما و آمریکا مشخصا از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اخلاقی با یگ سقوط بزرگ مواجه است که در خود غرب نفرت از نقش و اعمال آنها به همه جا رفته است.

علاوه بر اینها، غرب عموما در مورد ایران دست به عصا، بسیار محافظه کارانه و پراگماتیستی حرکت میکند. این دولتها هنوز هم و از ترس فضای رادیکال جامعه ایران، هنوز ماندگاری جمهوری اسلامی را به "ریسک" حمایت رسمی از اپوزیسیون راست، بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی، ترجیح میدهد. آنها حداقل در این دوره و توازن قوا مطلقا رژیم چنچ و یا حمله نظامی و... را در دستور ندارند و در حقیقت توانش را هم ندارند. بازگشت آمریکا به برجام و یا تلاش برای توافق با ایران که در جریان است، بیان همین حقیقت است. اپوزیسیون راست با همه شاخه هایش در این میان تنها نقش ابزاری برای آمریکا و به عنوان اهرم فشار به جمهوری اسلامی را دارد. بخشی از سرخوردگی راست عموما آویزان کردن پرچم امیال خود به ناتو و مشخصا آمریکا است و به همین دلیل با هر دوری و نزدیکی آمریکا و ایران، تب و لرز میگیرند و همه نقشه و برنامه و افشان به هم میریزد.

اینکه در این اوضاع رضا پهلوی "کشف" کرده که "اپوزیسیون مردم داخل ایران هستند"، اگر از طرفی بیان نامیدی از همراهان خود و ناامیدی از همه نقشه ها و شاه وزیر ساختن و کابینه تشکیل دادن ها در خارج و شکست بسیاری از این پروژه ها است، بعلاوه بیان فشار جنبشی است که در حال حاضر در ایران در مقابل چشم اپوزیسیون راست با پرچم آزادی، رفاه و امنیت در جریان است، پرچمی که در استراتژی اپوزیسیون راست هیچ جایگاهی ندارد. این راست تا جایی که به اقتصاد و رفاهیات مردم برگردد از خود جمهوری اسلامی محافظه کار تر است و همچنانکه گفتم در آرزوی اعمال دیکتاتوری اقلیتی بر جمعیت ۸۰ میلیونی ایران از نوع پیئوشه هستند با این تفاوت که افق روش اقتصادی هم ندارند.

مجاهد که پدیده دیگری در میان اپوزیسیون راست است، عملا نیروی است که حاضر به کرایه دادن سربازان خود برای هر امر نامبارکی از ترور و ناامن کردن جامعه تا بمب گذاری ... است. این جریان هنوز درون خود کشف حجاب نکرده و از برابری و عدالتخواهی طبقه کارگر از خود جمهوری اسلامی و بقیه اپوزیسیون راست متنفر تر است. مجاهد با فرهنگ و سنن اسلامی و فرقه ای بشدت غیر اجتماعی است و دره ای آنرا با فرهنگ و شعور و تمدن مردم در ایران جدا میکند. در جامعه ایران بعد از رفتن جمهوری اسلامی غیرممکن است که اسلام دیگری و حتی عقب مانده تر از حکومت کنونی را این بار به نام اسلام مجاهد به مردم ایران حقنه کرد. مگر اوضاع به جنگ داخلی و دخالت دولتها کشیده شود و در چنین شرایطی هر باند مرتجع و تبهکاری از مجاهد تا گروههای قومی و کانگسترهای نظامی میتوانند با اسلحه و امکانات دول مختلف موی دماغ جامعه شوند. اما از بخت بد این جماعت فضای جامعه و مدنیت در ایران بالاتر از آن است که اینها جایگاهی داشته باشند. هرچند روی ظرفیتهای بشدت ارتجاعی آنها حتی بعد از رفتن جمهوری اسلامی علیه چپ جامعه باید حساب کرد. هر چند امروز ارزش مصرف این جماعت کم باشد، قطعا در فردا به عنوان نیروی باند سباهی برای ترور و بمب گذاری و خرابکاری میتوانند مورد استفاده قرار گیرند و این ظرفیتها را نباید دست کم گرفت.

همچنانکه گفتم، نه طبقه کارگر ایران با سال ۵۷ قابل قیاس است و نه ما کمونیستها. اینکه بورژوازی سر مردم همیشه کلاه گذاشته و سال ۵۷ هم جریان اسلامی بدلیل توهمات مردم، نبود جریانی کمونیستی با نفوذ و روشن و با افق و بعلاوه نقش غرب و میدیای رسمی به قدرت رسید یگ واقعیت است. اما در چهار دهه گذشته جامعه ایران تحولات جدی به خود دیده است. کمونیسم در این جامعه و مشخصا در جنبش کارگری پدیده ای جدی است. حزب ما با تاریخی روشن و قابل دفاع موجود است، چیزی که در ۵۷ فاقد آن بودیم. این حزب در سیاست ایران طبقه کارگر و جنبش برابری طلبانه این طبقه را نمایندگی میکند. این طبقه امروز صاحب حزبی است که تاریخ پر افتخاری دارد. این جریان که تاریخی دارد و امروز در حزب ما تجلی می یابد و پیوستگی تاریخ ۴۴ ساله گذشته را از اتحاد مبارزان تا امروز حفظ کرده است، در انقلاب ۵۷ وجود نداشت. بدون تردید وجود یگ جنبش کارگری قوی، وجود یگ کمونیسم خوشنام و روشن و فضای چپ جامعه، هنوز تضمینی برای قدرتگیری طبقه کارگر و کمونیستها نیست. اینها زمینه های جدی و امکانات موجود ما هستند و باید روی آنها ساخت. اما امکانات میدیایی و پول و... راست را نداریم و اما نیروی عظیمی هستیم که اگر به موقعیت خود واقف باشیم، اگر نیروی خود را جمع کنیم، اگر در همه جا کمونیستهای این جنبش را متحد کنیم و اگر طیفی از این کمونیستهای با نفوذ حزب خود را انتخاب کنند، اگر حزب حکمتیست (خط رسمی) موقعیت اجتماعی خود را تغییر دهد چیزی که برایش میکوشیم، نه راست و نه هیچ دولت جنایتکاری توان مقابله با طبقه کارگر و حزب آن را خواهد

کمونیست ۲۶۲

داشت و بخشا مجبورند آنرا به عنوان یگ حقیقت تحمیل شده قبول کنند. بعلاوه ما هم به امکانات طبقه کارگر و محرومان جامعه و به کمک و حمایت بین المللی طبقه کارگر و مردم متمدن متکی هستیم. اینها هم پدیده های بزرگی هستند. و به همه این دلایل شانس ما کمونیستها کم نیست. نفس وجود این شانس و زمینه عروج کارگر با حزبش و متحد کردن طبقه کارگر و مردم محروم زیر یگ افق واحد و تغییر موقعیت کنونی حزب حکمتیست (خط رسمی) به یگ حزب بزرگ اجتماعی، وجود انواع محافل و شبکه های کمونیستی در جنبش کارگری و در میان معلم و بازنشسته و زنان و جوانان، همگی امکانات و ماتریال جدی جنبش کمونیستی برای یگ تحول رادیکال هستند که باید به آن متکی شد و پیش رفت.

۳۰ اوت ۲۰۲۲

اولین اصلی که کارگر

باید در رد و قبول یک

قانون کار در نظر بگیرد

اینست که من بعنوان

یک عنصر آزاد در این

جامعه در سرنوشت

خودم، در محیط کار

خودم، در تعیین اینکه

نیروی کارم را دارم در ازاء

چه میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار

کنم و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که کارگر

بعنوان یک عنصر آزاد و

یک شهروند صاحب اختیار

ظاهر بشود.

منصور حکمت

سرنگونی جمهوری اسلامی، ...

آثر مدرسی: در چند سال اخیر ما علاوه بر تشدید و گسترش و همگانی شدن مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، به گفته شما در دستور قرار گرفتن آن در جامعه، شاهد رادیکال شدن و سمپاتی عمومی به نیروهای رادیکال و سوسیالیست در ابعاد توده ای و گسترده آن هستیم. امروز به راحتی میتوان هژمونی آرمانهای سوسیالیستی، رادیکال، آزادیخواهانه و سمپاتی عمومی به راه حلها و آلترناتیوهای رادیکال و سوسیالیستی، را مشاهده کرد. هیچوقت "جنبش سرنگونی" به اندازه امروز پولاریزه نبوده. هیچوقت فاصله میان پلاتفرم "جنبش همه با هم" و "جنبش همگانی" برای "سرنگونی رژیم"، بدون روشن بودن آینده سیاسی جامعه، با پلاتفرم "چه آلترناتیوی"، چگونه، به دست چه نیرویی، با چه آینده ای، تضمین حق مردم در تعیین این آینده و ...، تا این حد عمیق نبوده است. اگر در دوره ای "جنبش همه با هم" و "اتحاد حول سرنگونی رژیم" حاکی از نفرتی عمومی همراه با توهم مردم به نیروهای راست و ارتجاعی بود، امروز "همه با هم برای سرنگونی رژیم" پرچم و شعار نیروهای دست راستی و متحدینش شان است برای مقابله با روند رادیکالیزه شدن جامعه و تعمیق هژمونی آلترناتیو های کارگری و سوسیالیستی، برای تضمین بی حقوق کردن مردم از تعیین آینده سیاسی جامعه!. "جنبش همه با هم"، از کارگر تا "شاهزاده" و فرماندهان ارتش و مهره های قدیم رژیم، با هر فرمولبندی "بورژوایی" یا "کارگری"، پلاتفرم ارتجاعی نیروهای راست و بورژوایی در جامعه است.

همین پولاریزاسیون و گسترش رادیکالیسم کارگری و سوسیالیستی عقب نشینی هایی را در جهت ظاهر "توده ای" و "عامه پسند" و فاصله ظاهری گرفتن از راه حلهای سنتی به قدرت رسیدن و ... به نیروهای راست اپوزیسیون تحمیل کرده است. نیرویی که رسما از حمله نظامی امریکا به ایران حمایت میکرد و خواهان آن بود، نیروهایی که از تحریم اقتصادی رسما و علنا حمایت میکردند و نه فقط خواهان "انقلاب مخملی" و "رژیم چینج" بودند، بلکه خود را برای ایفای نقش و بدست آوردن کرسی و مقام در این سناریوها آماده میکردند، امروز "مردمی" شده اند و "مستقیم" با مردم حرف میزنند و از "انتخاب آزاد" مردم میگویند و سراغ "خرد جمعی عوام" میروند.

فاصله نیروهای سیاسی در ایران هیچوقت تا این حد در ابعاد اجتماعی روشن و شفاف نبوده. از نظر من مشخصه امروز اوضاع سیاسی در ایران نه گسترش و تشدید مبارزه برای سرنگونی، که پولاریزه شدن این جنبش و روشن شدن فاصله نیروهای دخیل در آن است. حتی کنده شدن بخشهایی از راننده شده گان یا نیروهای "اصلاح طلب" از حاکمیت و اصرار بر ضرورت "تغییرات بینادی"، مولفه ای متعلق به دیروز است.

مستقل از "چرخش" نیروهای راست و یا پیوستن بخشی از ناراضیان درون حاکمیت به آنان، سوسیالیستها و نیروهای راست بورژوایی بر متن دو اوضاع کاملا متفاوت سیاسی و دو روند متفاوت در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی شانس دارند. امکان و شانس کمونیستها و سوسیالیستها در پروسه رادیکال و انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی، در قدرتمند تر شدن جنبش آزادیخواهی و بویژه قدرتمند تر شدن وزن اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و رادیکالیسم کارگری آن در پروسه سرنگونی است. روندی که امروز در جریان است.

امروز بر متن این پولاریزاسیون ما شاهد دو قطب با دو راه حل و دو آلترناتیو متفاوت برای سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم. قطب راست که هر چه بیشتر حول رضا پهلوی خود را متحد میکند و از "اصلاح طلبان" نا امید شده و کنده شده از حاکمیت تا فاشیستهای دو آتشه ایرانی را در بر میگیرد و قطب چپ که شامل حزب ما و بخش جدی از سوسیالیستها و کمونیستها است. سایر نیروها سیاسی، مستقل از نام و تابلویی که بر سر در سازمان و حزب خود زده اند، اساسا حول این دو نیرو جمع شده و میشوند. با قطبی تر شدن جامعه نیروهای سیاسی دیگر ناچار به انتخاب و تعیین تکلیف اند.

کمونیست: نیروهای راست با آلترناتیوهای چون "شورای مدیریت گذار"، "شورای ایران آزاد" و اخیرا "شورای ملی تصمیم"، با ترکیبی داخل و خارج کشوری، را طرح میکنند. حزب حکمتیست (خط رسمی) هم "کنگره سراسری شوراهای مردمی" را بعنوان آلترناتیو خود طرح کرده است. چه تشابه و تفاوتهایی میان این آلترناتیوها موجود است؟ آیا این نشانه نزدیک شدن نیروهای سیاسی به هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست؟

آثر مدرسی: مطلقا تشابهی را در این دو نوع آلترناتیو نمیتوان دید. تشابه این دو نوع آلترناتیو به اندازه تشابه و نزدیکی "شورای مستقل

کارگری" در هفت تپه با "شورای اسلامی" دست ساز رژیم است. عاریت گرفتن کلمه "شورا" از جنبش کارگری و کمونیستی به بورژوازی، چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، تحمیل شده است. جمهوری اسلامی که با شکل گیری شوراهای کارگری و مردمی در انقلاب ۵۷ روبرو بود به این عاریت گرفتن نیاز داشت تا سرکوب و سلاخی انقلاب را به نام انقلاب انجام دهد و امروز بورژوازی در اپوزیسیون با همین هدف، سلاخی کردن انقلاب آتی، این عنوان کاملا سرخ و کارگری را به عاریت میگیرد. به امید تجربه انقلاب ۵۷ و سرکوب آن. اما همانطور که گفتم این عاریت گرفتهها بر متن خودآگاهی عمیقی که در جامعه بوجود آمده، به داد نیروهای راست نمیرسد.

طبقه کارگر پس از قیام بهمن ۵۷ "شورا" را به بورژوازی ضد انقلاب تحمیل کرد و امروز این طبقه و جنبش سوسیالیستی آن، که با ظرفیت و قدرت اجتماعی و روش بینی بسیار بیشتری در صحنه سیاست عرض اندام کرده، یکبار دیگر قدرت خود و آلترناتیو خود، حکومت شورایی، را به بورژوازی در اپوزیسیون تحمیل کرده است.

اینها میدانند مردم "حافظه ضعیف" تاریخی ندارند. میدانند تلاشهای نیروهای راست از اعلام "دولت در تبعید" و "رئیس جمهور منتخب"، کنفرانسهای متعدد آلترناتیو سازی از کنفرانس استکهلم»، «کنفرانس واشنگتن» و «کنفرانس بروکسل» تا "کنفرانس ورشو"، که خودشان به نام "کنفرانس گوادولوپ دوم" میگفتند، از تشکیل "پارلمان مهاجرین در تبعید" و تشکیل ورژن ایرانی "لویه جرگه"، تا طرح "انتخابات آزاد" زیر نظر شورای امنیت (نام مستعار ناتو)، از "ققنوس" (متشکل از "مدبران" و "کارشناسان") و بالاخره رها کردن افسار فاشیستهای فرشگردی، به نام نسل جوان طرفدار رضا پهلوی را در ذهن دارند. میدانند مردم امروز چشم به دنیای سیاست و نیروهای سیاسی باز نکرده اند و به آسانی مدهوش "شورای مدیریت گذار" و "شورای ملی تصمیم" نمیشوند. بخش کوچکی از هدف از این "چرخش" ظاهری و "تغییر" سیاست اتکا علنی و رسمی به امریکا و ناتو، به سیاست «حمایت از اپوزیسیون داخلی»، «باید از داخل ایران کاری کرد» و «مردم اپوزیسیون اصلی اند»، متوهم کردن بخشهای عقب مانده جامعه است، اما بخش عمده آن برای داشتن ظاهری متناسب با اوضاع امروز است. اوضاعی که یک وجه آن رادیکالیسم کارگری موجود در جامعه است که نه فقط قابل چشم پوشی نیست که میداندار است، و دیگری خارج شدن سیاست "رژیم چینج" و حمله نظامی، صدور «حقوق بشر» و «دمکراسی» با تکرار مدل افغانستان، عراق و لیبی از دستور امریکا است. بهرحال این عاریت گرفتن نام شورا، حاکی از رو به اوفل بودن ستاره اقبال نیروهای راست است.

اینها نام "پارلمان در تبعید" و لویه جرگه خود را "شورای مدیریت گذار" گذاشتند، و امروز با اتکا به یاران دیروز اصلاح طلب و امروز هوادار رضا پهلوی، "شورای ملی تصمیم" را اعلام کرده اند. با امید اینکه بتوانند در فردای سرنگونی بعنوان نیرویی "داخل کشوری" با پایگاه اجتماعی و سازمان خود در مقابل شوراهای مردمی و "کنگره سراسری شوراه"، عرض اندام کنند و با حمایت ناتو به عنوان منتخبین مردم به قدرت برسند!. کلمه "شورا" برای راست پاسپورتی است برای اعلام حضور در جنبش برای سرنگونی و نشان دادن مطلوبیت و قدرت انطباق خود با شرایط جدید به امریکا.

"کنگره سراسری شوراهای مردمی" متکی است اولاً به تجربه تاریخی انقلاب ۵۷ در ایران و شکل گرفتن شوراهای کارگری و مردمی و محلات کار و زندگی بعنوان ابزار قدرت مردم در تعیین سرنوشت خود. این تجربه هرچند کوتاه اما بعنوان امکانی و راهی برای اعمال اراده مردم در حافظه تاریخی این جامعه مانده است و مهر خود را زده. کارگران در کارخانه ها، کارمندان در ادارات، مردم در محلات، با اتکا به این شوراها بود که توانستند در مقابل سرکوب وحشیانه انقلاب مقاومت کنند. شوراها در کردستان نه فقط این مقاومت را در ابعاد اجتماعی و نظامی سازمان داند، بلکه حاکمیت کردند. تحمیل شوراهای شهر برای اداره شهرها به جمهوری اسلامی در سال ۵۸ بعنوان یک تجربه ارزشمند در تاریخ مبارزه مردم در ایران برای آزادی و برابری نقش بسته است. خواست "ادراه شورایی" متکی به این تجربه و نقش آن در انقلاب ۵۷ و پس از آن دارد.

"کنگره سراسری شوراهای مردمی" مستقیما به این تجربه وصل است. این کنگره متکی به رهبران، سازماندهندگان، سخنگویان مبارزات در جریان بخشهای مختلف جامعه است. شخصیتهایی که همین امروز در هر عرصه ای نقش و جایگاه خود را بعنوان نماینده، سخنگو و یا رهبر نشان داده و تثبیت کرده اند. نمایندگانی

۵

که همین امروز صلاحیت خود را نشان داده و از طرف بخشهای مختلف مردم، کارگر، معلم، پرستار، بازنشسته و و انتخاب شده اند. این شورا با سرهم بندی کردن چیزی به نام "شورا" و "نماینده مردم" فرسنگها فاصله دارد.

کمونیست: حزب "کنگره سراسری شوراهای مردمی" را بعنوان آلترناتیو خود و رادیکال ترین آلترناتیو طرح کرده است. میگویند شکل گرفتن این آلترناتیو در ایران قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی و در شرایط خفقان آور امروز غیر ممکن و اتوپی است.

آثر مدرسی: جامعه ایران دوره حساس و تعیین کننده ای را از سر میگذراند. دوره ای که همه نیروها و جنبشهای سیاسی خود را برای آینده پس از جمهوری اسلامی آماده میکنند. در چنین شرایطی تلاش فوری برای شکل دادن به این "کنگره"، همین امروز، حیاتی است. عناصر و تشکیل دهندگان این کنگره حی و حاضر در جامعه وجود دارند.

هیچ حکومتی بدون اینکه نیرویی آماده بدست گرفتن قدرت باشد، سرنگون نمیشود. نیروی سیاسی و طبقه ای که بدون شکل دادن به آلترناتیو خود و عناصر شکل دهنده آن سراغ کسب قدرت سیاسی برود خودکشی سیاسی کرده است. اینرا تجربه انقلاب ۵۷ و قدرتگیری ارتجاع اسلامی و سلاخی کردن کمونیستها و آزادیخواهان به خوبی نشان داد. صرف اعلام خواست و حتی داشتن تصویر از چه میخوایم کافی نیست. حتی تشکیل هسته اولیه حکومت مورد نظر هم کافی نیست. باید از حالا آماده گرفتن قدرت در همه ابعاد آن و در همه اشکال آن شد. اگر طبقه کارگر و کمونیستها به تشکیل شوراها و قدرتگیری در مراکز تولیدی اکتفا کنند و فکر کنند از این طریق و به تدریج قدرت سیاسی را کسب میکنند حتما بازنده خواهند شد. برعکس باید خود را برای گرفتن قدرت از بالاترین تا پایین ترین سطح آن آماده کرد. نمیشود نقشه ای ریخت که کارخانه دست کارگر باشد و در آنجا اداره شورایی حاکم باشد و همزمان ارتش و نیروی سرکوب کماکان دست حاکمیت یا نیرویی بورژوایی است و امیدوار بود که به تدریج همه قدرت را بگیرم! سرکوب انقلاب ۵۷ به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه نشان داد باید از حالا و با همه توان برای کسب همه قدرت آماده بود و نقشه و برنامه داشت. باید روشن باشیم که در فردای کسب قدرت چگونه ارتش را منحل و ملیس توده ای را سازمان میدهیم، چگونه فوری شوراهای مردم را در همه جا درست میکنیم و راه می اندازیم، چگونه تلاش ضد انقلاب را خنثی میکنیم، چگونه قوانین موجود را لغو و قوانین خود را حاکم میکنیم، چگونه قدرت دفاع از خود طبقه کارگر و مردم را سریعاً تامین میکنیم و اگر ما کمونیستها و طبقه کارگر نمیخواهیم در فردای انقلاب کماکان اپوزیسیون باشیم، اگر میخواهیم قدرت را بدست بگیریم باید از حالا هم تصویر روشنی از آلترناتیو مطلوب خود، هم نقشه به قدرت رسیدن را داشته باشیم و هم برای شکل دادن به آن آماده باشیم. کنگره سراسری شوراها آلترناتیو و نقشه این نوع از کسب قدرت و تنها آلترناتیوی است که میتواند جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران را، با کمترین هزینه، کمترین درجه از خشونت، برای آزادی و برابری، برای یک زندگی سعاتمند و امن به پیروزی برساند ودخالت مستقیم مردم در سرنوشت خود را تضمین کند.

این ادعا که بدلیل سرکوب و خفقان "کنگره سراسری شوراها" نمیتواند همین امروز شکل بگیرد، در حقیقت تلاشی است برای شکل نگرفتن و بی اعتبار کردن این آلترناتیو. گویی قرار است این کنگره مانند "شورای مدیریت گذار" و "شورای ملی تصمیم" در خارج کشور اعلام موجودیت کند تا مردم از وجود آن مطلع شوند، "شخصیتهای" آنرا بشناسند، تاریخ خدمات بخشی از آنها در حاکمیت را فراموش کنند و به آنها لیبیک بگویند. همانطور که گفتم عناصر شکل دهنده کنگره سراسری شوراها همین امروز در ایران موجود اند، انتخاب شده اند و اعلام کرده اند چه نوع حکومتی را میخواهند. کافی است طیفی جدی از این شخصیتها، نمایندگان و رهبران موجود در جامعه برای اعلام فوری این کنگره در پروسه سرنگونی آماده باشند. اتفاقاً این آلترناتیو با توجه به وجود و حضور اجتماعی قدرتمند جنبش خود در جامعه شانس بسیار بیشتری برای بدست گرفتن قدرت را دارد تا "شوراهای" پوشالی و دست ساز نیروهای راست و بورژوایی.

ما در سند اعلام این آلترناتیو به روشنی گفته ایم که: ""کنگره سراسری شوراهای مردمی» که در شرایط ضعف قطعی حکومت، فروپاشی، انقلاب، سرنگونی و... بی‌درنگ بعنوان آلترناتیو قدرت برخاسته از جامعه و بعنوان دولت جایگزین، اعلام موجودیت می‌کند و کنترل جامعه را، به نمایندگی از مردم ایران، مردم ←

کارگران جهان متحد شوید

سرنگونی جمهوری اسلامی، ...

متشکل در شوراهای مردمی، بدست می‌گیرد!». برای ممکن کردن این اتفاق و تضمین قدرتگیری ارگانهای نماینده مردم باید از همین امروز دست به کار شد. باید طیف جدی از نمایندگان، رهبران و سخنگویان بخشهای مختلف مردم همین امروز آماده قرار گرفتن در این موقعیت و سازمان دادن و اعلام «کنگره سراسری شوراها» باشند.

شاید نیروهای سیاسی حاشیه ای بتوانند بدون داشتن برنامه روشن، از سرنگونی و انقلاب و تضمین پیروزی آن حرف بزنند و تبلیغ کنند. اما حزب ما و طبقه کارگر نمیتوانیم بدون داشتن تصویری روشن و آمادگی وارد چنین پروسه ای بشویم. نمیتوانیم و نباید سرنوشت جامعه را به دست سیر اوضاع و رویدادها سپرد و امیدوار بود رقبای شما و دشمنان طبقه کارگر را بدون آمادگی از پیشی از میدان به در میکنیم. بورژوازی هم بدون نقشه و آمادگی وارد این جدال نمیشود. بورژوازی چه در قامت جمهوری اسلامی، برای در قدرت ماندن، و چه در قامت اپوزیسیون بورژوازی، برای به قدرت رسیدن از بالای سر مردم و حفظ بنیادهای اقتصادی-اجتماعی کاپیتالیسم در ایران، مدام نه فقط تصویر خود که نقشه خود را مرور میکنند و آنرا مطابق شرایط تدقیق میکنند. طبقه کارگر، مردم آزادیخواه و ما کمونیستها هم باید نه فقط روشن وارد این پروسه بشویم بلکه نقشه روشن خود را برای نوع سرنگونی، مخاطرات پس از آن، آلترناتیو حکومتی خود، قوانین پیشنهادی مان و ... از امروز آماده داشته باشیم و برای ساختن آن دست به کار شویم.

کمونیست: میگویند دلیل دست نبردن مردم به جنگ آخر با جمهوری اسلامی و انقلاب سازمان نیافتن مردم و نبود رهبری است. شما تا چه حد این حکم را قبول دارید؟

آثر مدرسی: این حکم درست نیست. طبقه کارگر و بخشهای مختلف مردم هیچ زمانی این اندازه متشکل و سازمان یافته و صاحب نمایندگان و سخنگویان واقعی خود نبوده اند. زمانیکه از سازمانیافتگی حرف میزنیم منظور صرفا هسته ها و کمیته های مخفی فعالین و یا شبکه های فعالین و سازماندهندگان و ... نیست. امروز تشکلهای توده ای که کارگر، معلم، بازنشسته، پرستار و دانشجو را متشکل کرده است به جمهوری اسلامی تحمیل شده است و نهادهای مختلف از انجمن های صنفی و کانونها تا شوراها، مجامع عمومی که هیئتهای نمایندگای خود را انتخاب میکنند امری عادی و رایج در تمام بخشهای جامعه است. تشکلهایی که رسماً نهادهای دست ساز حاکمیت مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی را منحل اعلام کرده اند. جنبش کارگری، معلمان و هیچوقت این درجه در ابعاد توده ای سازمان یافته نبوده اند. تشکیل مجمع عمومی علنی در مراکز کار مانند هفت تپه و فولاد و نفت تا تشکیل مجمع عمومی معلمان در خیابان و انتخاب نمایندگان خود در تاریخ مبارزه طبقه کارگر و مردم نظیر نداشته است. از این زاویه این حکم که مردم سازمان و رهبر ندارند درست نیست. سازمانهای توده ای بخشهای مختلف و رهبران حی و حاضر آنان که از طرف کارگر و معلم و بازنشسته، پرستار و دانشجو انتخاب شده اند، جدال بر سر رفاه و آزادی را علیه جمهوری اسلامی پیش میبرند. طبقه کارگر و بخشهای معترض جامعه در ایران هیچوقت مانند امروز صاحب شخصیت، سخنگو و نماینده رادیکال و آزادیخواه نبوده است. این واقعیت و همین قدرت جنبشهای اعتراضی است که جمهوری اسلامی را در سرکوب آن ناتوان کرده.

انکار این واقعیت، با هر ظاهر "دلسوزانه" ای، اساساً تلاشی است برای تحمیل کردن نیروهای بورژوازی که اولاً دستی در این جدال ندارند و ثانیاً اتفاقاً در جبهه مقابل این سازمانها و رهبران قرار دارند، به مردم بعنوان "سازمان" و "رهبر" است. این سیاستی است برای رهبر تراشی در خارج از میدان جدال واقعی مردم با حاکمیت. سیاست و تلاشی که به نتیجه نمیرسد و شکست میخورد. شما نمیتوانید به جای اسماعیل بخشی، کریم سیاحی، ابراهیم عباسی، رضا شهابی و "دکتر" یا "مهندس" ... را با اتکا به میدیا بعنوان نمایند و رهبر کارگری به طبقه کارگر و مردم تحمیل کنید، نمیتوانید به جای جعفر ابراهیمی، محمد حبیبی، اسماعیل عبدی و دهها نماینده دیگر "استاد" را، با در بوق و کرنا کردن نامش، نماینده معلمانی که برای رفاه و آموزش و پرورش رادیکال و انسانی جدال میکنند به معلمان در ایران قالب کنید. این امر شدنی نیست. طبقه کارگر و مردم در ایران آنرا پس میزنند. اگر دوره ای میشد به اتکا به میدیای دست راستی افرادی را بعنوان "نماینده" و "رهبر" مردم معرفی کرد، امروز این امر شدنی نیست. تلاش نیروهای راست برای پیدا کردن "چهره" های داخل کشوری و تبدیل آنها به "شخصیت" و "رهبر" ناشی از این واقعیت است.

جامعه ایران و بخصوص طبقه کارگر آن سازمانها، نمایندگان، سخنگویان خود را دارند. این وجه مشخصه و منحصر به فرد امروز آن است. با اتکا به همین واقعیت است که میتوان از حالا دست به کار تشکیل کنگره سراسری شوراها زد.

کمونیست: به عنوان آخرین سوال، شما به این پروسه و شکل گیری کنگره سراسری شوراها چقدر خوشبین هستید؟ حزب حکمتیست (خط رسمی) کجای این تصویر و معادلات قرار دارد؟

آثر مدرسی: اجازه بدهید از قسمت آخر سوالتان شروع کنیم. حزب ما، بعنوان بخش متحزب جنبش سوسیالیستی و کمونیستی طبقه کارگر، بخشی از این پروسه و بخش موثری از نیروی متحقق کننده این آلترناتیو است و بخش جدی از انرژی خود را به شکلگیری این آلترناتیو در همه ابعاد سیاسی و پراتیکی آن اختصاص داده است. از قانع کردن رهبران و نمایندگان رادیکال طبقه کارگر و بخشهای دیگر جامعه به رسالت تاریخی شان تا کمک به رفع موانع شکلگیری هسته اولیه این آلترناتیو و ایجاد آمادگی برای کسب قدرت توسط "کنگره سراسری شوراها" و ... همه و همه بخشی از این تلاش است.

در همین رابطه و برای شفافیت دادن به حکومت شورایی مورد نظر است که مفاد اصلی قانون اساسی پیشنهادی خود را اعلام کردیم. قانون اساسی پیشنهادی ما فاصله موجود میان چپ و راست، طبقه کارگر و بورژوازی، در جامعه را در فردای کسب قدرت شفاف و روشن میکند. نشان میدهد دفاع طبقه کارگر از آزادی بی قید و شرط، رفاه و امنیت یا برابری و رفع تبعیض، حق مردم در تعیین سرنوشت خود و یعنی چه و چگونه تامین و تضمین میشود. این اقدام از یکطرف فاصله سیاست روشن و ضامن های اجرایی این سیاست را با لفاظی، ادعا، وعده های پوچ و قیل و قال و نشان میدهد و از طرف دیگر خودآگاهی جامعه در رابطه با اولاً نیروهای سیاسی و ثانیاً با آینده سیاسی-اجتماعی این جامعه بالا میبرد.

جامعه تا امروز از نیروهای راست چیزی جز لفاظی مانند "دمکراسی"، "دفاع از میهن"، "استقلال"، "ایرانیت"، "رجونیسم"، "پهلونیسم" و "ننوپهلویسم" (ننو فاشیستهای طرفدار رضا پهلوی) رسماً یک کلمه در مورد مناسبات سیاسی-اقتصادی مورد نظر شان، آزادیهای سیاسی، از ضرورت نابودی دستگاه اطلاعات و جاسوسی، از ممنوعیت وجود زندانی سیاسی، از چگونگی مقابله با فقر و نابرابری، رفع تبعیض و نشنیده است. اما غیر رسمی از این نیروها و سخنگویانشان مدام در مورد ضرورت یک حکومت "مقتدر" (اسم رمز دیکتاتوری)، از ممنوعیت احزاب و نیروهای سیاسی بخصوص کمونیستها و میشوند. در مقابل پرچم و سیاست و اقدامات و قوانین شفاف و روشن ما، اینها رسماً مشتق آژیتاسیون بی محتوی و پوچ تحویل میدهند و "غیر رسمی" شمشیرهایشان را علیه طبقه کارگر، رهبران کارگری و کمونیستها از رو بسته و از حالا نوچه های شعبان بیمخ شان دست به تهدید مخالفین سیاسی و بخصوص کمونیستها میزنند. اصرار و تاکید ما بر روشن و شفاف بودن سیاست نیروهای سیاسی در مورد آینده ایران، در مورد مسائل گرهی که امروز مردم را در مقابل حاکمیت قرار داده مانند رفاه، امنیت، آزادی، برابری، رفع تبعیض، آزادی های سیاسی، رابطه مذهب و حکومت، برابری و آزادی زن، حق تشکل و اعتصاب و آزادی فعالیت احزاب سیاسی و ... بخشی از تلاش ما در بالابردن آمادگی مردم و طبقه کارگر برای مقابله با سیاستهای ضد کارگری و ضد آزادیخواهانه مردم در ایران است.

علاوه بر اینها تا جائیکه به حزب برمیگردد باید ظرفیت، قدرت و

توانایی حزب را برای تبدیل شدن به اولین انتخاب در طبقه کارگر و نمایندگان رادیکال آن صدها برابر بیشتر کرد. از این نظر حزب نیاز به تحرکی بسیار جدی تر و وسیعتر از قبل دارد. ما باید بعنوان حزب و با اتکا به قدرت این حزب، و نه فقط قدرت جنبشی خود، یکی از دو نیروی اصلی صحنه سیاست در ایران باشیم. این شاید مهمترین مسئله ای است که رهبری حزب باید روی آن تمرکز و تامین کند.

خوشبینی یا عدم خوشبینی به این شکلگیری "کنگره سراسری شوراها" تابعی از این واقعیات و موقعیت امروز طبقه کارگر در جنبش سرنگونی و بویژه موقعیت و اتوریته گرایش سوسیالیستی آن درون طبقه و در جامعه است.

اینکه طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی آن در اوضاع سیاسی امروز ایران و بویژه در طبقه کارگر قوی و تعیین کننده است، داده همگانی است. تا همین امروز آلترناتیو شورایی، آلترناتیو گرایش معینی در طبقه کارگر، محمل اتحاد بخشهای مختلف جامعه شده است. موقعیت دست بالای این طبقه، سمپاتی عمومی جامعه به سیاستها و بویژه به آلترناتیو سوسیالیستهای این طبقه و همگانی شدن خواست "اداره شورایی"، محبوبیت سخنگویان و نمایندگان این گرایش علیرغم دستگیری های وسیع و پرونده سازی های حاکمیت، علیرغم حمله مشترک وزارت اطلاعات و اپوزیسیون راست و نیروهای آن به این نمایندگان، نه فقط در میان کارگران، که در میان بخشهای دیگر جامعه بیشتر و بیشتر شده است. نمایندگانی که ابایی از اعلام اینکه چپ و سوسیالیست و طرفدار حکومت شورایی هستند، ندارند و اتفاقاً این رادیکالیسم و ماگزیمالیسم بودنشان، این کوتاه نیامدنشان چه در مقابل حاکمیت چه در مقابل نیروهای راست و ناسیونالیست در اپوزیسیون است که محبوب و با اتوریته شان میکنند. همین امر مایه هراس و حمله بورژوازی، چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، به آنها و چپ و کمونیسم شده است.

با توجه به این مولفه ها من به شکلگیری "کنگره سراسری شوراها" خوشبین هستم. قطعاً این مسیر جاده اسفالت نیست. در این پروسه یکطرف جدال ما حاکمیت و بورژوازی در قدرت است، اما طرف دیگر نیروهای راست بورژوازی در اپوزیسیون هستند که باید آماده مقابله با توطئه ها و مقاومت هر دو بخش در برابر کسب قدرت توسط طبقه کارگر باشیم.

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالهی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنیدwww.hekmatist.comwww.hekmat.public-archive.netwww.koorosh-modaresi.comwww.pishvand.comwww.marxhekmatociety.com

طبقه کارگر در ایران، ...

عبارات فوق از سخنرانی اردیبهشت سال ۱۴۰۱اجتماع کارگران بازنشسته در مقابل اداره تامین اجتماعی شهر تهران نقل شده است. این عبارات ستیزه جویانه و اجتماعات حق طلبانه، در طول قریب به دو سال اخیر چهره سیاسی ایران را دگرگون ساخته است. بازنشستگان، جمعیت عظیم ده میلیون نفری از سالمندان و از کارافتادگان، علیه وضعیت وخیم و عمیقا توام با فقر و سرکوب و استعمار، تقویم اعتراضی نوینی را شکل دادند و مهر خود را بر کل روند جنبش کارگری کوبیدند. دامنه تأثیرات این اعتراضات نه فقط در محدوده جنبش کارگری در ایران بلکه در عرصه منطقه ای و جهانی غیر قابل انکار است. همینقدر کافی است که بیاد بیاوریم در رویارویی بین المللی طبقه کارگر در مقابل یورش نئولیبرالی بورژوازی زیر پرچم "بحران بازنشستگی"، در ایران "بحران بازنشستگی" به روایت و از زاویه منافع طبقه کارگر گامهای بزرگی در ابراز وجود خود به جلو برداشته است.

بازنشستگان در با تکیه بر بسیج پایین ترین لایه های طبقه کارگر کل بورژوازی و دولت اسلامی را به مصاف طلبیدند، بزرگترین توطئه حکومت سرمایه را در هم کوبیدند و موقعیت کارگر در مقابل سرمایه را دگرگون ساختند. طبقه حاکم در نیمه راه حمله دست راستی و نئولیبرالی به طبقه کارگر و در گرماگرم بسیج ایواب جمعی الیت سیاسی و مدیای متبوع در زمینه بازنشستگی با یک مقاومت توده ای کارگری مواجه شد. در نتیجه و تحت تاثیر این اعتراضات آنچه "بحران بازنشستگی" دامنگیر کل جوامع سرمایه داری است و آنچه که یکی پس از دیگری کشورهای مختلف از امریکا و انگلیس تا شیلی و روسیه را در حمله به معیشت بازنشستگان جمعیت کارگری در خود غرق کرده است، در ایران راه دیگری را در پیش بگیرد. استعفای وزیر کار، بهم ریختن چند باره ساختار بازنشستگی و عقب نشینی های مکرر دستپاچه دولت تنها جلوه کوچکی از موقعیت خوب در مصافهای کارگران در زمینه بازنشستگی است.

بحران بازنشستگی- اما کدام بحران؟ بحران کدام طبقه؟ در تشابه با جهان سرمایه داری، بورژوازی ایران و دولت اسلامی سرمایه با "بحران پیری جمعیت" روبرو است، این طبقه سخت درگیر بزرگترین پروژه تاریخ سرمایه در ایران در حمله به بیمه بازنشستگی کارگران است. وضعیت بازنشستگی، مشخصات این بحران، روندها و صورت مساله و بالاخره چشم اندازهای سیاستهای سرمایه مرور خواهد شد. اما موضوع اصلی نوشته روی پلاتفرم و ظرفیتهای اعتراضی طبقه کارگر در این زمینه متمرکز خواهد بود. حرف حساب نوشته آنجاست که طبقه کارگر چاره ای ندارد و باید دل به کشمکش در این عرصه بزند، امانه از موضع دفاعی. بسیاری از مفروضات غلط و مهلک باید کنار زده شود و طبقه کارگر باید با پرچم تعرضی و پلاتفرم سوسیالیستی وارد این عرصه شود. اعتراضات یکسال اخیر بازنشستگان و کشمکش های حول بازنشستگی موقعیت کلی طبقه کارگر دلالت بر شرایط و مساعد و چشم اندازهای پیشروی در این زمینه دارد.

بحران بازنشستگی؛ صورت مساله بورژوازی

این واقعیت که در جامعه سرمایه داری انسانها در درجه اول از نظر اقتصادی و از زاویه منافع مستقیم برای سرمایه ارزش گذاری میشوند هیچ جا به وضوح سیاست های اجتماعی نسبت به سالمندان بروز پیدا نمیکنند.

حملات نئولیبرالی علیه طبقه کارگر از زبان تلخ و گستاخانه مارگارت تاچر، در زمینه بازنشستگی آخرین ذرات تظاهر به ارزشهای انسانی را هم کنار میگذارد. در ظاهر امر، صورت مساله ساخته و پرداخته دست سیاستمداران و دنبالچه های فکری آنها بحران در "صندوقهای بازنشستگی کارگری" است. در یک شعبده بازی، کشورها یکی پس از دیگری دست به گریبان بحران صندوقهای بازنشستگی قرار گرفته اند، دولتها و احزاب حاکم در چهار گوشه عالم در ترسیم وحشت از عمق این بحران، و در بسته های اقتصادی مقابله با بحران کذایی؛ بیکدیگر الهام و قوت قلب میدهند؛ هسته اصلی ماجرا آنجا است که پیری، سالمندی و طول عمر جمعیت کارگری جامعه به صورت مساله تبدیل میشود.

گفته میشود طول عمر کارگران طولانی تر شده است و در نتیجه تعداد مشمولین بیمه های بازنشستگی و طول زمان بهره برداری از صندوقها مستلزم مخارجی است که نه صندوقها و نه حتی بودجه دولتی از پس آن برنمایانند. چگونگی دولت رفاه از یکطرف و چگونگی صندوقهای بازنشستگی از طرف دیگر دو وجه اساسی پلاتفرم مشترک بورژوازی را تشکیل میدهند. گفته میشود زمان ولخرجی و دست و دلبازی دولت در نگهداری از سالمندان به پایان رسیده است. منت "دولت رفاه" را بر سر طبقه کارگر میگذارند و نه فقط باز پس گیری امتیازات هر چقدر محدود فعلی، بلکه تعرض به حقوق پایه ای و جا افتاده کارگری در دست قرار میگیرد.

بیمه های بازنشستگی و افسانه دولت رفاه

بیمه های بازنشستگی پدیده نسبتا جدیدی در تاریخ حیات طبقه کارگر بحساب میاید. هنوز تا جنگ جهانی اول و سالهای ۱۹۲۰ شهرهای بزرگ پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری مملو از زنان و مردان کارگری بود که در ایام پیری بیمار، ناتوان و فرسوده، رانده شده از محیط های کار، غرق در فقر و محرومیت با مرگ دست و پنجه نرم میکردند. در سال ۱۸۸۹ با فرمان بیسمارک امپراطور آلمان آنچه که اولین برنامه جتماعی سالمندان شناخته میشود به اجرا درآمد و مسئولیت رسیدگی به وضع وخیم و نکبت بار کارگران سالمند و خانواده آنها از بنگاه های خیریه به دولت منتقل گردید: "همه کسانی که به دلیل سن و ناتوانی از کار کردن عاجز هستند، و دارای دلیل موجه هستند، تحت مراقبت دولت قرار میگیرند" (social security history, www.ssa.gov)

همان موقع از طرف بیسمارک انگیزه این اقدام حفظ انگیزه کار و کسب حداکثر کارایی اقتصاد آلمان و مقابله با جریانات رادیکال سوسیالیستی عنوان گردید. بیسمارک در یک مناظره در مجلس آلمان، رایشتاگ، عنوان کرد: "این را سوسیالیسم یا هر چه دوست دارید بنامید، برای من فرقی نمیکند".

طرح بیسمارک تا سالهای پایان جنگ جهانی اول در شهرهای بزرگ کشورهای صنعتی غرب به اشکال مختلف، اما با چند مخرج مشترک مهم به اجرا در آمده بود. اولاً، پرداختی دولت از سطح بسیار ناچیز فراتر نمریفت و بطرز زخمت و تنگین مقررات کنترل و بیگاری را در بر داشت. روایت شرایط سکونت اجباری سالمندان در "خانه گدایان" در سوئد و اسکاندیناوی که سالمندان را از حق رای و حق ازدواج محروم میساخت و مشروط به مشارکت در کارهای دشوار بود، از لکه های ننگ تاریخ معاصر این کشورها بحساب میایند. ننگ به مراتب بیشتر را باید در مشمولین قوانین فقرا (Poor law) در انگلستان سراغ گرفت. انگلس در کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" از اردوگاه های کار اجباری کارگران مشمول این قوانین با عنوان "باستیل رعب انگیز فقرا " اسم میبرد. همانجا انگلس از زبان کمیسیونرهای قانون فقرا در توضیح قانون مزبور مینویسد:

کمیسیونرهای قانون فقرا این قدر بربر نیستند و هلاک شدن از گرسنه میری را بیش از حد هولناک میدانند. ایشان میگویند: بسیار خوب ... ما حق زنده ماندن را به شما فقرا مرحمت میفرماییم. اما فقط حق دارید زنده بمانید نه بیشتر. نه حق زاد و ولد دارید و نه حق آنکه زندگی تان برازنده نوع بشر باشد. شما آفت هستید و حال که نمیتوانیم شر شما را همچون سایر آفات از سرمان کم کنیم دست کم خودتان باید همیشه به خاطر داشته باشید که جز آفت نیستید. شما باید تحت کنترل قرار بگیرید ... حالا که چاره ای جز زنده ماندنن نیست باید زندگی تان درس عبرتی برای آنان باشد که احتمالا وسوسه "زاند" شدن به جانشان میافتد. (انگلس، وضع طبقه کارگر در انگلستان)

بیمه های بازنشستگی دنیای معاصر و در راس آنها آنچه که در راس همه تحت لوای پرطمطراق دولت رفاه میدرخشد، حاصل تدقیق طرح بیسمارک و چندین مرحله از رفرم است که در شباهت خیره کننده ای در دستور دولتهای مختلف، گیرم در بلوک های مختلف بورژوایی قرار دارد. طرح بیسمارک و طرح های منتج از آن از همان ابتدا مورد حمله قرار گرفت و با بدبینی و مخالفت همراه شد چرا که این طرح موجب رواج تنبلی و گریز کارگران از کار و در نتیجه مغایر با لزوم آمادگی کارگران و رقابت بر سر اشتغال در بنگاه های تولیدی تلقی گردید و بعلاوه مخارج آنرا برای بودجه دولتی غیر موجه قلمداد میشد. بخصوص اینکه در شرایط دهشتناک کار آمار کارگران صدمه دیده و محق به حمایت سر فروکش نشان نمیداد، این وضعیت هر درجه از "سختاومندی" در بودجه صرف شده، تنها توقعات تازه و تعمیق اعتراضات را بدنبال داشت.

صندوق بیمه های بازنشستگی راه حل طلایی بورژوازی حاکم در پاسخ به مقتضیات تامین نیروی کار است، این راه حل باید در ارز انترنرین شکل ممکن، در شرایط جهنمی کار و تولید، تعداد هر چه بیشتری از اعضای طبقه کارگر را در بهترین سالهای مفید عمر آنها در خدمت تولید و سود آوری در اختیار کارفرما قرار دهد؛ عمق کابوس پیری و وحشت از بازنشستگی در صد سال اخیر گویای هیبت ترسناک صنوقهایی است که هر چه بیشتر از نیروی کار و از دستمزد طبقه کارگر میبلعد و هر چه بیشتر در سراب "رفاه" بخصوص در ایام پیری فقر و تحقیر را تضمین میکند.

رمز و راز سحر آمیز و ناشناخته ای در کار نیست. مشخصات صندوقهای بازنشستگی هیچ و مطلقا هیچ ربطی به تامین و بیمه کارگران تا چه رسد به رفاه کارگران نداشته و ندارد.

اول: مطابق این طرح، هر گونه امید و امکان برای تامین ساده و پایه زندگی مشروط به سی سال کار و صرف بهترین سالهای عمر در خدمت سرمایه در هر کارگر خفه میشود.

دوم: این طرح، قبل از آنکه یک وعده و در پی یک توهم باشد، یک تهدید و سایه وحشت از ایام پیری در قالب مبلغ ناچیز "بازنشستگی عمومی پایه دولتی" است. ظاهرا، هر کارگری باید شیر فهم باشد که برای زنده ماندن در زیر خط فقر باید شغل و رضایت کارفرما را دو دستی بچسبد!

سوم: این طرح یک "چاه"، یک قبرستان مشروع و قانونی به اسم کارگر بر پا میدارد تا ادعا و انتظارات بر حق قربانیان و بازماندگان کار و محیط کار را با پرداخت یک حداقل بشدت نازل از سر باز کند.

چهارم: این طرح مقوله بازنشستگی را به یک مقوله تقویمی و جدا از سابقه زندگی فرد تقلیل میدهد، بازنشستگی یک صندوق از آب در میاید، که سهم سپرده به صندوق، منشا اختلاف و تفرقه پایان ناپذیر میان کارگران بازنشسته عمل میکند.

حدود یکصد سال پس از کارکرد صندوق های بیمه بازنشستگی در تمامی کشور های دنیای سرمایه سالمندان طبقه کارگر با محرومیت و تبعیض عمومی و آشکار دست به گریباندند، هر بیشتر و در شرایط بدتر کار میکنند و از فقیر ترین بخشهای جامعه را تشکیل میدهند، صندوقهای بازنشستگی از جیب خود کارگران اما وبال گردن کارگران است و دولت در توطئه دائمی علیه بازنشستگی و بازنشستگان، هیچ وقت دست بردار نیست. موقعیت بازنشستگی در کشمکشهای طبقاتی در ایران یک نمونه گویا است.

پیری جمعیت، بحران بازنشستگی؛ صورت مساله طبقه کارگر در ایران

کاهش روند فرزندآوری و مخاطره "پیری جمعیت" در ایران انعکاس وسیعی در زمینه صندوق های بازنشستگی بهمراه داشته است. رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس از ابر بحران تاریخ ایران نام میبرد و وزارت کار درباره خطر ورشکستگی قریب الوقوع صندوقهای بازنشستگی اخطار میدهد. گفته میشود با روند فعلی کاهش جمعیت تا سال ۱۴۳۰ تعداد کارگران شاغل برای تامین صندوقها کفایت نخواهد داد و سوال اینستکه چه کسی قرار است مخارج تامین بازنشستگان را بعهده بگیرد؟

تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط میشود، "بحران" در صندوقهای بازنشستگی به معنای دهن کجی به مصائب زندگی کارگران و نیاز های آنها یک بحران قدیمی و حاد است. نقطه شروع مساله بازنشستگی در ایران آنجاست که طبقه کارگر در ایران هرگز از این حق و امکان برخوردار نبوده است. صندوق بازنشستگی و کل دستگاه دولتی و دایره تامین اجتماعی آن از یک دستگاه تلکه و سرکیسه کارگران و یک تله خط فقر مطلق فراتر نرفته است. به سیاق یک طنز تلخ یک کارگر در پوشش تامین اجتماعی تنها بخاطر بی کفنی زنده است.

مطابق قوانین، بازنشستگی مستلزم ۲۰ تا ۳۵ سال سابقه کار است که بنوبه خود مشروط به شمول قانون کار و همچنین پرداخت منظم سهم بیمه کارگر و کارفرما میباشد. همزمان خروج کارگاه های کوچک از پوشش قانون کار، عدم وجود هر گونه حسابرسی به دفاتر استخدامی مراکز تولید، و بعلاوه قراردادهای موقت، کارگران و خانواده کارگری را اساسا به مقوله بازنشستگی نامربوط میسازد. تازه از اینجا باید به فاکتور سطح دستمزد پرداخت... این دستگاه مخوف، بهم پیوسته و تبهکار است که پیری کارگر یک دالان انتظار مرگ میسازد، کارگر را از هر گونه ادعا و انتظار خلع میکند، کارکرد و فلسفه وجودی آن نه فقط کار و سالمندی کارگر بلکه تضمین مرگ ارزان او هم هست. و همین دوباره ما را به دور اخیر اعتراضات بازنشستگان و جوهره پر شکوه آن هدایت میکند:

"ما حقمون را میخواهیم و میگیریم... این چه بازی است سر ما در آورده اید؟ فردایش دوباره میاییم، فردای دیگرش دوباره میاییم... حتی اگر منرا اینجا تیرباران کنند"

نجات صندوقها یا نجات بازنشستگی؟

مجادلات مربوط به روند پیری جمعیت و مساله ورشکستگی از چند لحاظ مستقیما و بیش از همیشه کارگران را تحت تاثیر قرار میدهد. " نجات صندوقها"، این خوابی است که

بورژوازی ایران برای تعرض تازه تر به طبقه کارگر در تدارک و بسیج آن است. رذالت بی پایان طبقه حاکم و مشخصا خیل الیت کرایه ای در ستون های اقتصادی رسانه آنجاست که جلو افتاده اند تا از یک مباحثه جهانی برای تعرض تازه به بازنشستگی کارگر ایرانی هیزم مجانی سر هم کنند. قرار است که دست راستی ترین سیاستمداران نئولیبرال جهانی، آنهایی که در کشور خودی با مقاومت اعتراضات کارگری رسوا مانده و دهانشان گل گرفته شده، برای سرمایه حکومتش در ایران معجزه بیافرینند.

←

طبقه کارگر در ایران، ...

سکنداران اقتصادی در ایران خود را به نفهمی میزنند و "نجات" صندوق های بازنشستگی را در بوق میکنند. آنچه واضح است اینکه، قطعاً باید مشخصاً صندوق تأمین اجتماعی (بزرگتری صندوق در بر گیرنده توده بزرگ کارگری) را از چنگال باند مافیایی دولت و مجلس نجات داد. اما حتی با بازگشت همه بدهی دولت به این صندوق، بر خلاف هیاهوی خانه کارگر مشکل بازنشستگی به نفع کارگران تغییری نخواهد کرد.

در آن جامعه پول و ثروت و امکانات هست، این نعمات حاصل کار خود کارگران است. بورژوازی با چنگ انداختن بر همه این ثروت سهم ناچیز کارگران را در صندوقهای مسخره و من درآوردی جای داده و با شروط گوناگون همان مقدار ناچیز را نیز از دسترس دور نگه میدارد. صندوقهای بازنشستگی مسخره ترین نمونه از این دست است و بیمه بیکاری نمونه دیگر آن. آنچه در کشمکش جاری میتواند و باید به جلوی صحنه رانده شود حق بی چون و چرای کارگر و مردم زحمتکش به یک بازنشستگی شایسته، تضمین شده و آسوده است.

اول: نسل جوانتر طبقه کارگر در استقبال از سالهای ۱۴۲۰ حدود سی سال در اختیار دارد که از سرنوشت سخت و رقت انگیز مورد تدارک بورژوازی اجتناب کند. تقویت صندوقهای بازنشستگی و امید بستن به اصلاح این صندوقها نمیتواند مایه دلخوشی و اطمینان خاطر در برخورداری از یک دوره سالمندی شایسته باشد.

دوم: مبارزات جاری بازنشستگان بزرگترین سرمایه و تکیه گاه کل طبقه کارگر در مصاف های نسل حاضر و نسل آینده طبقه کارگر

است. هسته اصلی این اعتراضات در پافشاری بر حق کارگری، مستقل از بهانه ها و مصوبات و مقتضیات دولت و کارفرمایان باید بتواند سریعاً و بوسعت کل جنبش کارگری را فرا بگیرد.

سوم: بازنشستگان خطوط صنفی و محلی را در اعتراضات سراسری و متحدانه پشت سر گذاشتند. بازنشستگان از سابقه مراکز تولیدی مختلف در کانونهای بازنشستگی متشکل شدند و در قدم مهمتر، در اعتراضات شهری و سراسری الگوهای مبارزه تجربه عملی درخشانی را در جنبش کارگری حک کردند.

چهارم: سرسختی و استواری بازنشستگان بر سر مطالبات خویش، مقاومت در مقابل سرکوب از حرکت معلمان بجای خود اما هماهنگی، خونسردی صف اعتراضی که قریب صد شهر را در حرکت داشت، خبر از شبکه فعالین آگاه، توده ای، با درایت دارد که قطعاً خواهند توانست نقش مهمی در هدایت کل جنبش کارگری ایفا نمایند.

رو به آینده مساله تعمیق و گسترش سازمانیابی کارگران حول بازنشستگی و حول بازنشستگان از داغترین گره گاه های جنبش کارگری را شکل خواهد داد.

اولاً، مساله بازنشستگی منحصرأ محدود به کارگران بازنشسته نیست، نباید باشد. کارگران بازنشسته باید بتوانند کماکان یک عضو بدیهی تشکل واحد تولیدی خود محسوب شوند. این کارگران لینک چگونگی اجرای بازنشستگی در واحد مربوطه عمل میکنند و مهمتر اینکه در بسیج کارگران جوان و شاغل در حل کشمکشهای حاد در زمینه بازنشستگی یک اهرم قوی خواهند بود.

کمونیستها و پراتیک پوپولیست

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره میروند، زیرا این امر را اساساً به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمیگیرند و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی اش) بمثابه یک کار مبرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که:

“این کار آرام سیاسی است!” شگفت انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی - امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است - برچسب “کار آرام سیاسی” بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده گرائی میخورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولاً بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفاً به قطب مخالف جنبش “خودبخودی” تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش “خود بخودی” پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود میگیرد و به راه میافتد.

جمع بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

صد و چند سال ...

"استقلال" در واژه شناسی بیش‌تر "در باب استفعال با واژه‌های چون قلت، قلیل و تقلیل مرتبط است" و در بار معنایی اکثراً خود باشی، خود ایستایی و ناوابستگی ترجمه می‌شود. در تعاریف اصطلاحی در دوره‌های استعمار زدایی و تیوری‌های پسا استعماری بیش‌تر تلاش شده است تا جنبه‌های وابستگی‌ها را تقلیل داده و تکیه بر غیر و دیگری را به صفر برسانند. از استقلال تعاریف مختلفی از سوی متفکران سیاسی و حقوقی صورت گرفته است. بن مایه‌ی بیش‌ترینۀ تعریف‌ها به گونه‌ای وابسته است به حاکمیت دولت‌ها و ناوابستگی آن‌ها به دولت‌های دیگر. به عنوان نمونه: "استقلال به شریاطی گفته می‌شود که یک ملت، کشور یا دولت توانایی خود گردانی و حاکمیت بر سر زمین خود را داشته باشد. یا استقلال صفت و وضعی را گویند که به موجب آن دولتی تحت سلطه‌ی دولت دیگری قرار نداشته باشد." [1]

و یا : "استقلال، برخوردار ی یک کشور از حق حاکمیت ملی معنا می‌شود. به این معنا که دولت برای ادارهٔ امور داخلی کشور و روابط خارجی خود نیازمند جلب نظر و موافقت دولت یا دولت‌های خارجی نمی‌باشد." [2]

به همین گونه فرهنگ اصطلاحات حقوقی- سیاسی دکتر شمس الدین فریخته استقلال را این‌گونه تعریف می‌کند:

"دولتی که در امور سیاسی- اجتماعی خود اعم از داخلی یا خارجی مخیر باشد حقوق بین الملل عمومی آن دولت را غیر وابسته و مستقل می شناسد." [3] (درشت سازی دولت در تعاریف از من است)

من به تعریف‌های ذات باورانه نسبت به پدیده‌ها در هر گستره‌یی از ابعاد اجتماعی باورمند نیستم، به همین دلیل در آغاز تذکر دادم که پدیده‌ها و مقولات اجتماعی در فرایند دگرگونی‌های وجه تولید در اجتماع، تولید و باز آفرینی می‌شوند و همانند موجودات زنده هر کدام که بیش‌تر با محیط و جو سیاسی- اقتصادی سوای تن و توشه‌اش سازگاری داشت، تجدید حیات می‌یابد.

در تعریف‌های فوق که تقریباً چکیدهٔ کل تعریف‌ها از استقلال است نکات اساسی‌ای نهفته است که با تأسف نیروهای اجتماعی "چپ" و راست در کشور کمتر به آن پرداخته اند. نخست این‌که "ناوابستگی"، " بیگانه ستیزی"، ماندن در لاک"خودی" و زندگی پشت دیوار‌های خطوط برساختهٔ خود کفایی دوره‌های پیشا سرمایه داری چیزی جز مفهوم خودکشی جمعی در عصر کنونی آن‌هم در دهکدهٔ جهانی بشریت معنای دیگری ندارد، چون همهٔ پنداشت‌ها و باور‌های "خودی" دوران گذشته امروزه با گسترش هرچه بیشتر آمیزش و وابستگی بین انسان‌ها به حکم روند خود گستر سرمایه در سراسر جهان در چمبرهٔ فرایند جهانی شدن به باد فنا رفته است. امروزه در عصر امپریالیسم به قول لنین و عصر امپراتوری به قول آنتونی نیگری و مایکل هارت بدون تأثیر پذیری از محیط بیرون و در مقابل تأثیر گذاری بر جو دیگران ناممکن است که دم و باز دم اقتصادی-سیاسی نمایید، آن‌هم در حصار یک کشور.

نکتهٔ دیگر که خیلی مهم و اساسی است و بیش‌تر منجر به کژ فهمی از استقلال شده است قبول مفاهیم حاکمیت در شکل و شمایل مطلق، مردمی و ملی در فرایند تاریخ است که زنجیره وار به ما رسیده و ما هم با تأسف با همان سرشت و ویژگی‌های کهنه اکثراً قبولش کرده ایم؛ در حالی که ماهیت و منش امروزی حاکمیت همانند گذشته نافی قدرت مردمی و آحاد انسان‌ها است که در چهارچوب حاکمیت "مردمی" و "ملی" به خورد جامعه می‌دهند. حاکمیت از واژهٔ لاتینی (Superanus) که قدرت برتر یا قدرت مافوق و مطلق است گرفته شده است و در اصطلاحات حقوقی- سیاسی به مفهوم تقوق داخلی و استقلالیت بیرونی در رتق و فتق دولت‌ها به کار می‌رود. از همان ابتدا که پادشاهان می‌خواستند از قید و بند کلیساها و فیودال‌ها نجات یابند متفکرین درباری با تکیه بر اندیشه‌ها و دیدگاه‌های حقوق دانان آن زمان، تلاش کردند تا نظریهٔ حاکمیت مطلق را به منظور قدرت نامحدود و انحصاری شاهان جمع و بست کنند، در قوام نظریهٔ حاکمیت مطلق و حاکمیت ملی فرانسوی‌ها پیش‌تر و بیش‌تر از دیگران قلم و قدم زده‌اند.

پادشاه فرانسه سه هدف را به منظور نیل به حاکمیت مطلق دنبال می‌کرد: اول – طرد امپراتوری مقدس رومی. دوم –تثبیت استقلال خود در برابر پاپ و سوم- رفع موانعی که هنوز فیودال‌ها در برابر قدرت مستقیم شاه به وجود می‌آوردند.[4]

این قدرت نامحدود و انحصاری تحت عنوان حاکمیت مطلق آهسته آهسته از پادشاهان به دولت‌ها میراث ماند و تا امروز هر استبدادی که طبقات حاکم می‌خواهند می‌توانند در حق طبقات فرودست با استفاده از این حاکمیت انجام دهند، هر چند که در همین فرانسه بین سال‌های 1781 الی 1789 مجلس موسسان انقلابی نام این حاکمیت را به حاکمیت ملی در مادهٔ سوم اعلامیهٔ حقوق شهروند 1789 تغییر داد و اعلام کرد که "ریشهٔ هرگونه حاکمیت اساساً در ملت است، هیچ هیأت یا فردی نمی‌تواند اقتداری را که ناشی از ملت نباشد اعمال نماید، حاکمیت که عبارت از مجموعهٔ قدرت‌های کشور است، متعلق به کلیتی است به نام ملت. ملت شخصیتی است حقوقی و متمایز از کسانی است که آن را شکل می‌دهند".

این‌جا مفهوم ملت کاملاً سیاسی مطرح شده فقط در پرتو مفهوم دولت است که معنی می‌شود و این‌که ملت شخصیتی است حقوقی متمایز از کسانی که آن را شکل داده اند نمی‌تواند به جز دولت معنا داشته باشد، چون در اروپا مخصوصاً بعد از " قرن هجده مفهوم ملت کلاً سیاسی می‌شود". همین بود که همان حاکمیت مطلق با ویژگی‌هایی چون دایمی، جدا ناپذیر، انحصاری، تقسیم ناپذیر و فراگیر برای دولت‌ها فقط با تغییر نام از مطلق به ملی و مردمی سرشت خود را تا کنون حفظ کرده و کماکان به‌عنوان پایهٔ اصلی حقوقی دولت‌ها شناسایی می‌شود. این در حالی است که امروزه مطابق نظریهٔ حاکمیت مردمی هر فردی از "افراد جامعه به شکل مساوی و بدون واسطه در تعیین سرنوشت خویش دارای حق و نقش اساسی می‌باشد، یعنی حاکمیت دولت مجموع اجزاء مختلف حاکمیت‌هایی است که به هر فرد در اجتماع تعلق دارد و هر فرد، جزئی از این قدرت حاکمیت را در دست دارد". حال آن که این امر با ویژگی‌های جدایی ناپذیری، انحصاری و تقسیم ناپذیر حاکمیت از دولت در تضاد است، به هر حال با این فشرده خواستم بگویم که حاکمیت در هر قالبی حاکمیت دولتی است که بر اساس استبداد حکومت‌ها در توالی تاریخ شکل گرفته است و دولت در مفهوم امروزی دقیقاً "چیزی جز کمیتهٔ اداره کنندهٔ امور مشترک مجموع طبقه فرادست یعنی بورژوازی نیست".

بد فهمی دیگر از استقلال در فراز و فرود تاریخ، معادل دانستن و حتا مخرج مشترک پنداشتن این واژه برای رسیدن به آزادی‌های شهروندی، برابری، رفاه، توسعه، نبود استبداد و غیره مصالح اجتماعی بوده و همچنان است؛ حتا امروز هم نزد اکثریت چپ بورژوا-ناسیونالیست کشور آن‌گونه که از جزوه‌ها، مشی و برنامه‌های شان بیرون می‌زند گویا وجود تمام مصایب اجتماعی فقط از نبود استقلال در دولت ها است، در حالیکه کشورهای زیادی به مفهوم همین "چپ" در دور و بر ما است که مستقل هستند اما وجود استبداد، نبود آزادی‌های شهروندی، نابرابری، نرخ بالای استثمار و اشکال ستم اجتماعی در آن‌ها بیداد می‌کند مثل چین، روسیه و کشورهای دیگر. هر چند القا این فهم که گویا باخودایستی کشوری می‌شود به همهٔ آرزوهای دست نیافتنی، دست یافت از دوره‌های باستان به بشریت جریان داشته است. خیلی پیش از عصر استعمار و پیدایش استعمار زدایی، در دوره‌های دور امپراتوری‌ها، کشورها و انسان‌های زیادی را با کشور گشایی تحت سلطه و قیمومیت خود قرار می‌دادند ، و در این فرایند تمام حقوق و آزادی‌های آحاد آدم‌های کشور تحت سلطه را اکثراً زیر پا می‌کردند و هر چه جنایت، فجایع و غارت که بود در حق شان انجام می‌دادند. میکانیزم رسیدن به رهایی از این قید و بند و دیدن روزنهٔ آزادی‌های بیش‌تر فقط از طریق خلاصی از ظلم مضاعف امپراتوری‌ها محسوس بود و این امر در دورهٔ باستان اکثراً با فروپاشی درونی امپراتوری‌ها عملی می شد، مثل رهایی تعداد از کشورها بعد از فروپاشی امپراتوری‌های روم و ساسانی. اما اساس این فهم بیش‌تر با جا به جایی دولت‌های مدرن بعد از قرن شانزده با نوشته‌های بُدن، ماکیاوولی، جان لاک و دیگران تهنشین شد.

در دوره‌های استعمار و استعمار زدایی بیش‌ترهایی کشورها از روابط استیلا و تسلیم بر اساس جنگ‌های جنبش‌های آزادی بخش و استقلال طلبانه و گاهی هم رفتن به طرف ریفزاندم و همه پرسی صورت گرفت و این امر توأم با تیوری‌های پسا استعماری، استقلال دولت‌ها را به حدی در سطح جامعه و توده‌ها موضوعیت بخشید که استقلال بر استبداد ترجیح داده شد و با تکیه بر تیوری‌های خودی و اجنبی‌زدایی در قسمت‌های زیاد جهان به بهانهٔ بیگانه ستیزی تمدن ستیزی و تمدن گریزی رواج پیدا کرد و در این فرایند اجتماعاتی مثل افغانستان دهه‌ها در لاک بومی گراییی و جنگ‌های خونین فرو رفتند و استبداد داخلی را تجربه کردند و درست از همین نگاه است که اجتماع ما با برداشت انزواگرایی، بومی گرایی و بیگانه ستیزی از مقولهٔ استقلال مانوس است؛ در اجتماعات جهان مخصوصاً کشورهای پسااستعماری سه برداشت از استقلال وجود دارد.

نخست همین برداشت انزواگرایی سیاسی یا هم بیگانه ستیزی است. مطابق این دیدگاه یک دولت زمانی به استقلال می‌تواند دست یابد که "کمترین روابط ومراودات را با دنیای بیرونی داشته باشد" و تمام امور را با اتکا به خود و فرآورده‌های خودی به‌دور از بیگانگان و اجنبی‌ها به پیش ببرد. این امردر دوره های شیوه ی تولید پیشا سرمایه داری تا حدی ممکن بود اما در عصر کنونی با این برداشت و فهم از استقلال نمی‌شود در اجتماع جهانی حیات سیاسی داشت.

برداشت دومی، نگاه بینابینی یا نسبییت به استقلال دارد، صاحبان این دیدگاه معتقدند که داشتن استقلال کامل و حفظ آن با در نظر داشت وضعیت پیش آمده در مناسبات بین المللی کار دشوار است چون کشورها مخصوصاً کشورهای در حال توسعه نمی‌توانند تمام نیازهای خود را به شکل در بست و همه جانبه مرفوع سازند پس می‌توان در بُعد سیاست داخلی استقلال کامل داشت ولی در ابعاد بیرونی و اقتصادی وابسته بود.

هواداران برداشت سوم دهکده گرایان جهانی است، طرفدران این نظریه که بیش‌تر به نفی گرایان استقلال مشهور اند بدین باور

استند که "گسترش ارتباطات، رشد سریع علوم و فنون، مسایل جامعهٔ بشری آن چنان به هم پیوند خورده‌اند که عملاً مرزهای جغرافیایی و تقسیم بندی منطقه یی و قاره یی معنا و مفهوم واقعی خود را از دست داده اند. رفاه طلبی روز افزون، افزایش درخواست‌های مختلف برای استفاده از تسهیلات زند گی و به موازات آن محدودیت‌ها، فقدان کارهای مناسب، امکان ادامهٔ حیات جامعه میتنی بر نیاز و امکانات داخلی را منتفی ساخته است." مطابق این دیدگاه دیگر (independence) یعنی استقلال و نا وابستگی جای خود را به (interdependence) یعنی اتکای متقابل و وابستگی داده است.

حال اگر برگردیم به اصل مسأله که چرا کشور های زیادی با آن که حتا به مفهوم کلاسیک "مستقل" شدند؛ اما استبداد، فقر، اعتیاد، بی‌حقوقی، قتل، جنایت، جنگ، نا امنی و بدامنی نه تنها که از این اجتماعات رخت بر نبست بل با قد و قامت بزرگتر سایهٔ شوم اش را بر اجتماع حال و آینده هر چه بیش‌تر گسترانید؟

در وهلهٔ اول از همان ابتدا به گونه‌ای که دیدیم اساس بحث استقلال برسر رفع و زدودن استبداد، نابرابری‌ها و در کل استقلالیت توده‌های فرودست از اشکال ستم اجتماعی، خواه داخلی یا هم بیرونی نبود و نه هم است. این موضوع هم در اجتماعات استعماری و هم اجتماعات پیشاستعماری صدق می‌کند. زمانی شاه خواسته از سلطهٔ فیودالان و ارتجاع کلیسا نجات یابد و برای خود قدرت برتری به نام حاکمیت مطلق ساخته و بعد به ادامهٔ آن، دولت‌ها به وسیلهٔ ایدئولوژی طبقات حاکم با خونریزی جمع زیادی از آدم‌ها در دو طرف جنگ، خواسته دولت خویش را با حفظ استبداد و مظلّم داخلی از سلطهٔ دولت دیگری در دوران سرمایه‌داری با رقابت آزاد تا حدی نجات دهد و تحت عناوین حاکمیت ملت و مردم، سلطهٔ بلامنزاع خود را بر توده‌های زحمتکش، طبیعی جلوه دهد. بدون نیاز به هیچ دلیلی این میکانیزم‌ها برای نجات دولت‌ها و نگهداری استبداد داخلی شان تا کنون خیلی موثر بوده است. اما در زند گی مادی توده‌های نود و نه در صدی نه تنها این که بهبود چشم گیری نیاورده؛ بلکه دم و باز دم آن‌ها را بیش تر از پیش به فقر و فلاکت مهلک روبرو ساخته است چون استقلال و خود ایستایی بیش‌تر برای دولت‌ها و طبقات حاکم که دولت‌ها دست شان بوده است مفهوم ومعنا داشته تا اجتماع و توده‌ها.

مسأله‌ی دیگری که باید در پاسخ به پرسش فوق بدان پرداخت این است که دنیای امروز، دنیای دیروز نیست؛ یعنی سرمایه‌داری امروزی دیگر سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد نیست که در آن بتوان سرمایه‌ی مستقل داشت تا از قِبَل آن استقلالیت سیاسی به‌دست آورد. سرمایه‌داری عصر حاضر (امپریالیسم) مخصوصاً در کشور های پیرامونی به استبداد گرایش دارد و این گرایش در کشور های تحت سلطه هر چه بیش‌تر خود را در قلمرو اقتصاد و سیاست نشان می‌دهد. از آوانسی که تراکم تولید و سرمایه در کشور های پیشرفتهٔ سرمایه داری انبوه شد و امکان کسب سود با نرخ بالاتر در سرمایه‌داری رقابتی، تا حدی منتفی گردید. سرمایه‌داری به قول مارکس در مرحلهٔ معین از تکامل وارد انحصار گردید، در این مرحله سرمایه مالی با سرمایه صنعتی در آمیخت، جای صدور کالا ها از کشور های متروپل به کشورهای که در آن‌ها کسب سود مناسب و انباشت در وجه بهتر و ارزان‌تر بود را صدور سرمایه گرفت و از آن بعد تا کنون جهان میان بزرگترین دول سرمایه‌داری تقسیم شده است. افغانستان تاقتهٔ جدا بافته‌ای از سایر جهان نیست که قلمرو آن برای سرمایهٔ خودی یا "بورژوازی ملی" چپ بورژوا-ناسیونالیست هنوز دست نخورده باشد. در این کشور سرمایه‌داری وابسته حاکم است در سرمایه‌داری وابسته یا پیرامونی به حکم قوانین عام سرمایه داری عصر امپریالیسم "هیچ بخش سرمایه، مستقل از سرمایه امپریالیستی عمل کرده نمی‌تواند." از این بُعد است که ما دل باختن به انقلاب چند مرحله‌ای و همراهی با بورژوازی را تحت عنوان "بورژوازی ملی" یک توهم و مالیخولیای چپ بورژوا- ناسیونالیست دانسته بی‌محابا به نقد می‌گیریم و درست از همین رهگذر است که استقلال اقتصادی و به تعقیب آن استقلال سیاسی در کشور هایی چون افغانستان نه تنها که برای طبقات پایینی جامعه بیگانه است بل باید به دلیل پرداخت سود فوق امپریالیستی، طبقات پایینی به‌ویژه طبقهٔ کارگر، مشقات چند برابر را نسبت به کارگران کشور های متروپل بکشند.

برخورد مارکس نسبت به گرایش استقلال کشور ها :

بحث استقلال از جنبهٔ دیگری امروزه در سراسر دنیا آن‌هم برای طبقهٔ بورژوا کاملاً دارای موضوعیت و در خور تجلیل هر چه بیش‌تر است؛ این جنبه استقلال طبقاتی دولت است از اجتماع، هر چند در زمانی که مارکس مطرح کرد به حد امروز آفتابی نبود ولی مارکس خیلی دقیق متوجه این بحث شد و بدان منتقدانه پرداخت که یقیناً حق با مارکس بود. مارکس در آن زمان از دولت‌های مستقل و گرایش استقلال دولت‌ها سخن می‌گوید؛ ولی این بحث از استقلال، هیچ سنخیتی با بحث‌های امروز از استقلال ندارد؛ چون بحث های امروزی در بُعد طبقاتی بودن دولت، اکثراً کور است ولی مارکس

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

صد و چند سال ...

با ریز بینی بیش‌تر رابطهٔ دولت و طبقه را دقیق تحت‌ترصد داشت.

با آن‌که مارکس در مورد دولت هم از دید موافقان و هم از دید مخالفان هیچ‌گاه در صدد این نبوده که نظریهٔ جامع و مانعی ارائه کند با آن‌که در نامه‌هایی به لاسال و انگلس در سال ۱۸۵۸ پیرامون کتابش در مورد نقد اقتصاد سیاسی در شش فصل (سرمایه، مالکیت زمین، کاردستزدی، دولت، تجارت بین‌المللی و بازار جهانی) نگاشته بود، اما عملاً نظریهٔ مشخص پیرامون دولت ارائه نکرده است، ولی در مورد دولت از سویه‌های مختلف هر کجا خیلی نوشته است؛ مارکس دولت را "قدرت بیگانه‌گشته با آدمیان" می‌داند همان‌گونه‌یی که کار بیگانه‌شده از کارگر، برابر ایستای کارگر می‌شود و به ضد آن بدل می‌شود دولت نیز "توانایی مردان و زنان را برای تعیین سرنوشت خویش مصادر کرده است، و اکنون به نیابت از ایشان سرنوشت‌شان را رقم می‌زند" و معتقد است که این قدرت فرسخ‌ها از جامعه فاصله گرفته و تضاد فاحش میان این دو پدید آمده [است]. فی‌المثل، ما در مقام شهروندانی درون دولت به شکل انتزاعی با هم برابریم اما در حیات هر روزهٔ اجتماعی بی‌اندازه نابرابریم. هستی و حیات اجتماعی ما بر اساس تضادها، هزار پاره شده؛ اما دولت می‌کوشد تصویر خیالی از آن به صورت یک کل یکپارچه و بی‌شکاف [جهت استمرار حیات و استبداد خود] عرضه کند. دولت به خیال خود جامعه را از بالا شکل می‌دهد؛ اما در واقع محصول جامعه است. جامعه از بطن دولت زاده نشده است، دولت انگلی است که به جان جامعه افتاده؛ کل قضیه سر و ته است.

تری ایگلتون دقیق می‌گوید که بر خلاف خیل کثیری از لیبرال‌ها، مارکس به خود قدرت آلرژی نداشت. گفتن این‌که قدرت در همه حال مضموم است کمکی به حال ضعیفان نمی‌کند. خصوصاً اگر کسانی این را بگویند که جیب‌های شان همیشه پر است. آنان که واژهٔ "قدرت" همیشه به گوش‌شان طنینی موهن دارد به واقع خوش بخت اند. قدرتی که در خدمت رهایی بشر است نباید با جباریت [دولت] اشتباه گرفته شود، شعار "مرگ بر قدرت" بی‌اندازه ضعیف‌تر است از شعار "قدرت برای سپاهان". اما فقط حواسمان جمع باشد که چنین قدرتی زمانی حقیقتاً رهایی بخش خواهد بود که بتواند نه فقط ساختار سیاسی موجود بلکه خود معنای قدرت را نیز تغییر دهد... مارکس هنگام صحبت از کمون پاریس گوشزد می‌کند که "کمون انقلابی برای انتقال [دولت] از دست یک جناح طبقهٔ حاکم به جناحی دیگر نبود بلکه انقلابی بود برای اوراق کردن این ماشین مخوف خود سلطهٔ طبقاتی." [5]

دیدگاه‌های مارکس و انگلس در مورد جنبش‌های آزادی‌خواهی و رد و تایید استعمار از لهستان و ایرلند گرفته تا هند، چین،

افغانستان، ایران، ایتالیا، الجزایز، امریکا و دیگر کشورها خیلی به دقت خوانده شده است؛ اما متأسفانه در بُعد استقلال طبقاتی دولت‌ها کمتر بدان پرداخته اند. مارکس هم در تأیید استعمار و هم در تقبیح جنایات کشورهای مستعمره‌دار هیچ‌گاهی عاطفی، وطن‌گرایانه یا هم "وطن پرستانه" همانند چپ بورژوا- ناسیونالیست ما برخورد نکرد در هر دو بُعد، برخورد سیاسی و خیلی روشن داشته است. تا آنجا که کار استعمار به پیشرفت وجه تولید سرمایه‌داری و زدودن مناسبات و ارتجاعی پیشا سرمایه‌داری بود، با آن مخالفت نمی‌ورزید آن‌هم فقط از رهگذر منفعت و رشد طبقهٔ کارگر؛ در بُعد جنایات و مظالم استعماری نه تنها که هیچ‌گاه اغماض و اهمال نکرد؛ بل با زبان تیز، زننده و کم‌پیشینه‌ای حتا در بین خود فعالان جنبش‌های استقلال خواهی علیه استعمار موضع قاطع، گرفت.

مارکس در اکثریت نوشته‌هایش مثل هجدهم برومر، جنگ‌های داخلی فرانسه، نبرد طبقاتی در فرانسه و مقالاتی که در آن زمان برای نشرات می‌نوشت از بلوک طبقاتی و ثنایی و شراکت چندین طبقه در داخل ساختاری‌های قدرت سیاسی آن زمان در فرانسه، انگلستان، آلمان و جاهای دیگر خبر می‌داد. کنه مایهٔ این تعریف‌ها و تحلیل‌ها موضوع استقلال و پایه‌های طبقاتی قدرت بود. آن‌ها (مارکس و انگلس) به درستی نشان دادند که "بورژوازی در سرآغاز قدرت یابی سیاسی‌اش، پس از انقلاب‌های بورژوازی نمی‌توانست به تنهایی حکومت کند؛ ولی [نظام] بورژوازی در روالی آرام و تدریجی، با توجه به چرخش‌ها، توقف‌ها و حتی به عقب برگشتن‌ها [حالا دیگر] حکومت ناب خود را محکم کرده است. اکنون دیگر نمی‌توان گفت که بورژوازی فرانسه قدرت را با دهقانان یا اشرافیت زمین‌دار شریک می‌سازد."

امروز دیگر در اکثریت جهان تنها سرمایه‌دارانند که افسار قدرت را بدون شراکت طبقات اجتماعی دیگر در دولت‌ها به دست دارند، اگر استقلالی به دست آمده، تنها از آن طبقهٔ حاکم؛ یعنی بورژوازی است که نمایندگان آن امروز در افغانستان طالبان و سران حکومت پیشین هستند؛ اگر این‌ها در کشور فقر زده‌ای که میلیون‌ها آدم یک شکم غذا را درسه و عدهٔ غذایی ندارند، صدها میلیون افغانی را صرف تجلیل از "استقلال" می‌کنند، جداً صبغهٔ طبقاتی دارد. از همه مهم‌تر باید این جنبه از استقلال و تجلیل از آن را دید؛ این تجلیل و هیاهو بیش‌تر از همه این را می‌رساند که حکومت و در کل دولت از جامعه مستقل شده است. مباحثات، شور و شعف طبقهٔ حاکم برای استقلال در افغانستان امروز پیش از همه این مفهوم را دارد نه وابستگی و عدم وابستگی به فلان کشور و دولت را.

بی تفاوتی مطلق ساختار قدرت سیاسی به قتل روزانه ده‌ها تازه جوان در صفوف ارتش، پولیس و بقیه بخش‌های نظام گذشته، بلند رفتن تلفات غیرنظامیان، مخصوصاً کودکان و زنان، اعتیاد، بیکاری، بی‌حقوقی نه دهم جامعه، فقر مفرط و خشونت‌های بی‌شمار دیگر،

فقط و فقط نمایان‌گر آشکار بیگانگی و جدایی کامل دولت از جامعه است. به قول مارکس امروز دیگر "دولت قدرت ملی سرمایه‌بر کار است" و اگر خواهان استقلال و آزادی برای جامعه و آحاد انسان‌ها هستید باید "دولت را از ارگان مسلط بر جامعه به ارگان یکسر تابع آن" تغییر دهید!

امروز بیش از هر زمانه و زمینهٔ دیگر فرصت آن فرا رسیده است که این قدرت بیگانه‌شده از انسان‌ها به آنها باز گردانیده شود. استقلال دولتی در هر زبان و کانتکست که ترجمه نمی‌تواند منجر به نوابسته‌گی آدم‌ها به فقر و مجموع خشونت‌های اجتماعی شود. پس مشکل انسان‌های امروز خود ایستی یعنی استقلال دولت‌ها نیست بل وجود استبداد، فقر، بی‌حقوقی و همهٔ اشکال ستم اجتماعی در جامعه است؛ استبداد چه داخلی باشد و چه هم بیرونی استبداد است هیچ تفاوتی ندارد که از کدام جناح است، هر خود باشی (استقلال) که استبداد را نهادینه می‌کند باید زدوده شود و هر وابسته‌گی‌ای که در جهت تقویت همبسته‌گی انسان‌ها برای رهایی بشریت از مجموع مظالم اجتماعی است باید استحکام یابد؛ این دیالکتیک وابسته‌گی و نوابسته‌گی بر شانه‌های مجموع طبقات فرودست است که استقلال دولتی را به استقلال مردمی تغییر دهند. اکنون دیگر سلطه و انقیاد از سوی یک کشور نیست بلکه از جانب یک نظام است، نظام و سیستمی که تمام کشورها و دولت‌ها را در نور دیده و جهان را به قلمرو بی‌چون و چرای خود مبدل ساخته است. نظام انسان ستیز، نظام خون‌آشام سرمایه‌داری. قبول هرگونه تسلطی ولو به قول گرامشی "تسلط مخملی" از جانب این سیستم برای انسان‌ها فقط ادامهٔ فقر و فلاک است. خودباشی و استقلال آحاد بشریت از سلطه و استبداد، فقط در گرو رهایی از این سیستم است.

پا نوشت ها :

- رسولی، محمد اشرف. تحلیل و نقد قانون اساسی. کابل، ۱۳۸۸
- یزدی، دکتر ابراهیم. دموکراسی و استقلال دو روی یک سکه، تهران
- فرهیخته، دکتر شمس‌الدین. فرهنگ اصطلاحات حقوقی-سیاسی. تهران.
- شریعت پناهی، قاضی ابوالفضل. حقوق اساسی و نهاد های سیاسی. تهران
- : Eagleton, Terry. Why Marx Was right, London, 2011

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این فصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشأ آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان میات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

آرزوهای بر باد رفته ...

این حرف به قول بعضی ها، یک "گفتمان" جدید، و یک دیالوگ، هر چند یکطرفه، با مردم است. رهبر این نظام برای اولین بار است که علنا به امکان تعامل با جامعه اشاره می کند. اما نظامی که از سنگر "اقتصاد مال خرد است" به پشت خاکریز تحمل شوراهای کارگری و ازدواج سفید، عقب رانده شده است، چرا امروز، به یک زبان، خواهان مذاکره با جامعه و از در تعامل وارد میشود؟ بر کسی پوشیده نیست که تغییرات فاحش در تناسب قوای فی مابین مردم و نظام، منشا این واقعه است. اعلام آمادگی ایشان برای "شرکت" در مذاکره مربوط به "آتش بس"، اعلام یک پیشنهاد جهت پذیرش پایان جنگ در صورت پذیرش آن از طرف مقابل، یعنی مردم است.

اجازه دهید شرایط و تناسب قوای فعلی را برای امکان پذیری این پیشنهاد سبک و سنگین کنیم؛ در این نظام و تا بحال، تمام سنبل های ایدئولوژیک و عقیدتی اش زیر پای جامعه له شده، بلحاظ سیاسی ایزوله شده و به لحاظ اقتصادی ناتوان از برآوردن نان خالی مردم است.

سوال به آسانی این است که اگر خامنه ای طرفدار یک مذاکره برای رسیدن به یک نقطه تعامل با جامعه است، چه چیزی برای جلب رضایت جامعه در چنته دارد؟

بر کسی پوشیده نیست، که مطالبه توده های محروم، اساسا حول سه قلم خواست اصلی است؛ رهایی از فقر و رهایی اقتصادی، رهایی از بند قوانین اسلامی و تامین آزادی های سیاسی.

سوال ساده این است که آیا جمهوری اسلامی قادر به تامین حتی یکی از اینها هست؟ اولین و مهمترین مطالبه امروز که توسط عموم داد زده میشود، اقتصاد است؟

بلحاظ اقتصادی، جمهوری اسلامی قادر به تامین یک جامعه حتی نیمه مرفه هم نیست و هیچ دورنمایی از رفع این مشکل در پیش رو نیست. مستقل از اینکه در جمهوری اسلامی مانند هر نظام کاپیتالیستی، تامین منافع اقلیتی سرمایه دار در راس همه امورات مملکت است، اما جمهوری اسلامی در چهارچوب یک نظام نرمال کاپیتالیستی هم با معضلات جدی و بن بستها و بحران های مزمن اقتصادی دست و پنجه نرم میکند. مشکل عدم آمادگی این نظام در تامین ابتدایی ترین مایحتاج جامعه در یک نظام سرمایه داری نیست. مشکل ناتوانی در جذب سرمایه خارجی است، این مشکل برای یک حاکمیت بورژوازی در منطقه قابل حل نیست، چیزی که در دوره پهلوی هم به عنوان یک معضل در مقابل بورژوازی ایران بود.

ساده ترین دلیل عدم اعتماد سرمایه به تضمین امنیت لازم ایران و منطقه خاورمیانه است. بدون تامین شرایط جذب سرمایه از خارج، خود جمهوری اسلامی همان اندازه رفاه تولید می کند که در نزدیک به نیم قرن قبل تولید کرده است. گفته میشود به ثمر رسیدن برجام و رفع تحریم ها می تواند راهی برای گشایش اقتصادی باشد. فرد ساده لوحی که این استدلال را پیش می کشد، قادر به توضیح علل ناتوانی جمهوری اسلامی در طول عمر خویش نیست. در اینکه امضای قرارداد برجام می تواند وضع را تا درجه ای تغییر دهد شکی نیست، اما این تفاوت و تغییر همانند دوره قبل از تحریم به بهانه اتمی بود. علت ساده است؛ اولاً خاورمیانه بطور کلی سرزمین آرام مورد قبول سرمایه برای سرمایه گذاری نیست. در غیبت یک راه حل واقعی برای حل مسئله فلسطین، خاورمیانه چهره آرام به خود نمی گیرد. مادامی که این مسئله راه حل ندارد، آرامش مد نظر سرمایه تامین نیست. نه فقط امروز که فردای قابل پیش بینی برای آن هم در افق و در چشم انداز نیست. سرمایه گذاری باید یک دوره برای تامین زیرساخت های اقتصادی خرج کند، دوره ای برای راه اندازی خرج کند، وارد دوره تولید و بازاریابی و کسب سود شود. علاوه بر همه این خرج ها، باید از امنیت سیاسی برای سرمایه در دوران سود دهی مطمئن باشد. کل این پروسه دهها سال امنیت اقتصادی و اجتماعی طلب و پیش شرط لازم دارد.

عدم ورود سرمایه به تک تک کشورهای منطقه، در تمام دوران بعداز جنگ جهانی دوم، ریشه در همین مشکل دارد.

مشکل یکی نیست، ایران به عنوان یک کشور، امروز، درخود، فاقد یک نقطه برای تضمین امنیت سرمایه است، چون سرنوشت سیاسی آن، امروز برای کسی قابل پیش بینی نیست. جامعه ای است که آلترناتیوهای آماده چپ و راست برای سرنوختی آن صف بسته اند. نتیجتا اگر تمام منطقه خاورمیانه را سرمایه فرا بگیرد، هیچ دولت صاحب سرمایه ای حاضر به تقبل ریسک برای دارایی هایش در ایران نیست.

گفته میشود اگر ایران کره جنوبی و آن یکی نشود، چرا نمی تواند به چیزی شبیه ترکیه و عربستان تبدیل شود؟

عربستان که دیگر چیزی جز یک حاکمیت طایفه ای بر جامعه ای با ساختار قبیله ای و طایفه ای نیست، مطلقا هیچ جذابیتی برای

جامعه ایران ندارد. ترکیه از لحاظ سیاسی و تاریخچه آن، تنها تحول قابل رویت در آن، چیزی جز کودتاهای پشت سر هم افسران ارتش برای دست به دست کردن قدرت نبوده است. اگر ایران مدرن محصول انقلاب مشروطه است، ترکیه مدرن چیزی جز کودتای تعدادی افسر ترک دوران عثمانی نیست، که در پروسه قتل عام های قومی و نژادی، به دولت ترکیه شکل یک کشور قومی واحد دادند. نتیجتا جامعه بسته ترکیه با آن سکولاریسم نیم بند و اقتصاد بحران زده ای که از تامین کمترین مطالبات اقتصادی ناتوان است، نمی تواند الگویی برای پذیرش در جامعه ایران باشد.

اینها همه به کنار، امروزه در خود اروپای غربی، فشار اقتصادی بر جوامع بشری در این قاره، زندگی صدها میلیون مردم کارکن و توده محرومان را ویران کرده است. نتیجتا اگر سرمایه غربی حاضر به دادن پاسخ اقتصادی به شهروندان این جامعه نیست، چرا سرمایه صادر شده آن، قرار است درد میلیونی مردم در جاهای مثل ترکیه و ایران را درمان کند؟

نکته مهم این مسئله هیچکدام اینها نیست.

همین ساختار سیاسی امروز جمهوری اسلامی، با هزار جرح و تعدیل، قادر به یک عقب نشینی مورد قبول جامعه در ایران نیست. به این دلیل ساده ایران یک جامعه ضد اسلامی است. این یعنی این رژیم بدون دست کشیدن از اسلام، مقبولیت پیدا نمی کند که هیچ، حتی تحمیل شدنی هم نیست. تجربه چهل ساله چیزی کمتر از این حکم در متن خود ندارد. بعلاوه خود جمهوری اسلامی هم در صورت تقبل مرخص کردن اسلام، یک لحظه سر پا نخواهد ماند، به این دلیل ساده که فرمان حرکت آنها دیگر در دستان حاکمان نخواهد بود.

بلحاظ اقتصادی هم، هر درجه قبول مطالبات اقتصادی مردم، اعتراضات و مطالبات بیشتری را بر می انگیزد. علت این مسئله در یک واقعیت دیگر است؛ تحول سیاسی در ایران امروز، عمیق تر، وسیع تر، رادیکال تر و همه گیرتر از آنی است که تصور میشود. این یعنی جامعه به جایی رسیده که نمی تواند مثل سابق زندگی کند، رژیم سیاسی هم به نقطه ای رسیده که مثل قبل قادر به کنترل جامعه نیست. عقب نشینی خامنه ای و طرح تعدیل احکام اسلامی متناسب با جامعه، بدلیل همین حقایق و توازن کنونی است. این راهی است برای نجات حاکمیت از شرایط کنونی و تعرض هر روزه مردم آزادیخواه به بنیادهای نظام.

معنی این تحول این است که نه خامنه ای و نظام قادر به کوتاه تر آمدن است، نه مردم قادر به تحمل بیشتر اند.

اگر گفته میشود پاسخ امروز ایران تنها یک پاسخ کارگری برای حل تمام مشکلات است، از همین نتیجه میشود، که حل ریشه مسائل امروز توسط بورژوازی، چه در اپوزیسیون و چه در حاکمیت، ممکن نیست.

قضیه چیزی نیست که به حضور حاکمیت این رژیم گره خورده باشد. همین فردا یک نیروی ضد اسلامی در اپوزسیون هم سر کار بیاید، درد ریشه ای زندگی یعنی رفاه و آزادی و عدالت، بدون حذف عامل آن یعنی سیستم سرمایه داری قابل حل نیست. از این زاویه، پیشنهاد خامنه ای برای رسیدن به یک نقطه تعامل، مطلقا مشتری ندارد!

به عنوان نکته نهایی

جامعه ایران، که منظور دهها میلیون کارگر و مردمان محروم جامعه است، از جمهوری اسلامی عبور کرده است. انسان محروم نزدیک به نیم قرن این نظام را تجربه کرده و دو بار برای جaro کردن آن دست به طغیان میلیونی و سرتاسری زده است. جلو آمدن آلترناتوشوراهای مردمی برای پاسخ به همین نیاز است. شورخواهی و جلو آمدن سنت شورایی در مبارزات امروز جامعه، اعلام آمادگی توده ای برای ایفای نقش و برای اعمال اراده مستقیم از همین امروز، نه فقط برای سازماندهی و هدایت اعتراضات امروز، که برای باز و هموار کردن مسیر برای پیروزی هم هست.

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودی تصویر میشود که استفاده از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه داری با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوی نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌داری است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

پان اوپتیکون (Panopticon) ساختار سراسربین

مایکل دی یاتس

ترجمه: فرزاد نازاری

پان اوپتیکون (Panopticon):یک تصور کلی و مفهومی تأدیبی است. این تصور در هیئت یک برج مرکزی مراقبت که در وسط دایره ای از سلول های زندان قرار می گیرد، نهایتاً به واقعیت پیوست و تجسم یافت .

از درون برج، یک نگهبان می تواند تمام سلولها و زندانیان را تحت نظر داشته باشد؛ اما زندانیان قادر نیستند که درون برج را ببینند و نمیدانند کدام لحظه تحت نظارت هستند.

این پدیده توسط **جرمی بنتام** فیلسوف انگلیسی عرضه شد. این زندان نمایش وتجلی اعتقادش بود. او معتقد بود که قدرت باید دیده شود اما قابل تصدیق نباشد.

از طریق این نظارت مدام، بنتام معتقد بود تمام گروه‌های اجتماعی می توانند تغییر یابند. اخلاقیاتشان اصلاح گردد، سلامتشان حفظ شود، صنایع قوت بگیرند والی آخر. - در نتیجه همگی موضوعی برای نظارت بودند.

کنترل وتصاحب - استثمار، دو شالوده اصلی سرمایه داری هستند. کنترل هیبت و قواره های گوناگونی دارد: مدرسه، مذهب، قانون و رسانه ها.

اینها عموماً حامی منافع سرمایه ؛ به معنی انگیزه بی پایان برای انباشت ثروت، هستند. تمامی اینها کمک می کنند تا تضمین کنند ما آنچنان رفتار کنیم تا سیستم توان باز تولید خود را داشته باشد.

از آنجایی که محل کار جایی است که سود از کار کارگر در آنجا استخراج می شود، بنابراین امر کنترل در محلهای کار مهمتر و حیاتی از هر جایی دیگر می شود.

از زمان تولد سرمایه داری در چند صد سال گذشته، تلاش‌هایی موفق توسط صاحبان مشاغل برای کنترل و تسلط بر کار موجب عروج سیستمی شده است که می توان به آن مکانیسم کنترل مدیریتی گفت.

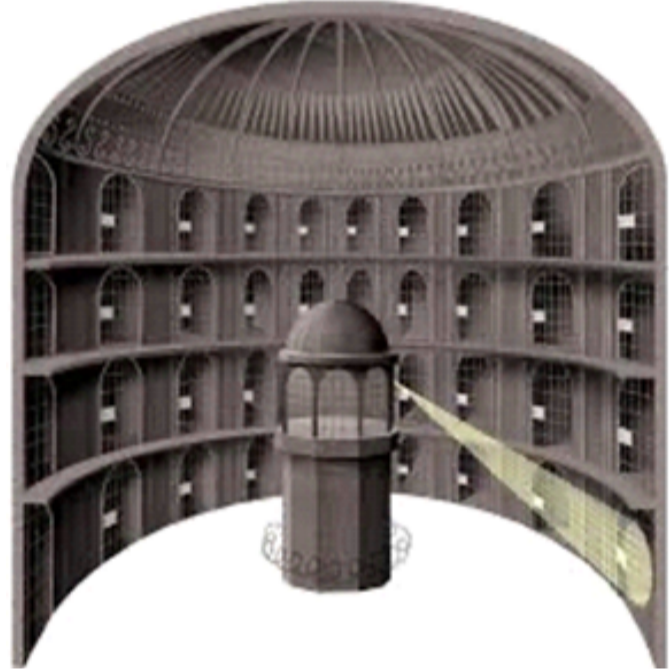
در سال‌های آغازین سرمایه داری، مردم در خانه هایشان اغلب همراه اعضا دیگر خانواده برای تولید محصولاتی از جمله البسه با ماتریال و ابزاری که توسط تاجر سرمایه دار در اختیار آنها قرار می گرفت ،کار می کردند. کالاهای تولید شده در نهایت به تاجر سرمایه دار در برابر اجرتی تحویل داده می شد. تاجر سرمایه دار مقداری پشم و ابزار کار برای کارگر تهیه می‌کرد، این نوع سیستم تهیه و تحویل، می توانست مورد سواستفاده قرار گیرد. کارگرهای مجزا از هم می توانستند به راحتی برای قبول دستمزد کمتر تحت فشار قرار گیرند، اگر تاجر به آنها می گفتند دیگران آماده هستند با دستمزد کمتر کار کنند. به هرتقدیر این طریق تهیه و عاریه دادن (بیرون کاری) همراه بود با بلاتکلیفی و عدم ثبات. کارگرها می توانستند ”تخلف“ کنند و برای هر واحد لباس پشم کمتری بکار ببرند و مقدار استفاده نشده را به تاجر دیگری بفروشند. خانواده آهنگ پیشرفت کار را در دست داشت و کارفرما هیچ اطلاعی در باره چگونگی انجام کار نداشت.

در نهایت پروسه (بیرون کاری و تهیه و عاریه) به این دلیل که کنترل زیادی در دست تولید کننده بود، برای صاحب کار قابل تحمل و تاب آوردنی نبود.

اولین سلاح بزرگی که برای کاهش کنترل کارگر به کار گرفته شده این بود که این تولید کنندگان را در یک محل ، بخوانید کارخانه/ متمرکز کنند.

در ابتدا، کار همچون سابق با بافنده ها و دستیاران و بعداً اغلب زنان و کودکان پیش می رفت. تعداد زیادی از کودکان توسط بئیمخانه ها به کارخانه داران اجاره داده می شدند. با ورود سوت های کارخانه به محل کار کنترل سرمایه دار زیاد گشته و این کنترل همه جایی شد و تعمیم یافت. سوتی که به مردم شروع کار را اطلاع می داد و به آنها علامت می داد چه وقت می توانند استراحت کنند و چه وقت کار روزانه پایان می یافت. عدم اطاعت از سوت کارخانه عواقبی انطباطی داشت و می‌توانست جریمه و اخراج از کار را به دنبال داشته باشد. من صدای این سوت را که شب و روز از کارخانه شیشه سازی در شهرمان می شنیدم ، به خاطر دارم .آن صدای نافذ که بر سر ساعت تنظیم شده بود و علامت تغییر شیفت را اعلام می کرد؛ ساعت هشت صبح و ساعت چهار بعد از ظهر و نصف شب. سر وقت حاضر نشدن را می‌شد روی کارتهای ساعتی که هر شخص هنگام ورود به کارخانه می زد، دید. یک دقیقه تاخیر به معنی از دست دادن یک ساعت حقوق دریافتی بود.

دیکنه کردن ساعت شروع و اتمام کار قدمی رو به جلو در عقلایی کردن پروسه تولید در سیستم سرمایه داری بود. به هر تقدیر تمرکز راه را برای دو تغییر رادیکال در نحوه انجام کار هموار کرد. زمانی که کارگران در یک محل محصور می گردند، بخوانید در قفس اسیر می شوند، می توان مراقب آنها بود، همچون پرندگان دست آموز و خانگی. مدیریت پرسنل ویژه ای را استخدام کرد که کار کارگران را تحت نظارت داشته باشند، که بعدها به مهندسین صنعتی مشهور شدند. این نظارت به این آگاهی منجر شد که کار کارگران ماهر و مسلط در سرمایه داری اولیه می تواند به اجزای کوچکتر تقسیم گردد که هر قسم می تواند به کارگران کمتر ماهر محول گردد. کارگران ماهر و استادکار وقتی که با سفارشهای بزرگ روبرو می شدند وظایف خود را به چندین قسمت و اجزای کوچکتر تقسیم می کردند تا سفارشات را سریعتر به اتمام برسانند. و اگر این وظایف مجزا شده توسط کارگر غیر ماهر و ارزان‌تر انجام می گرفت فرقی به حال نتیجه کار نمی کرد. ایده این بود که همیشه کار را به ارزان ترین شیوه انجام داده و کارگر ماهر را فقط برای کارهایی بکار بگیرند که در توان بقیه خارج بود.



بنابر این تقسیم دقیق و مفصل کار متولد شد. پدیده ای که توسط هری براورمن به اسم چارلز بابج مخترع که اولین بار آن را پیشنهاد کرد (پرنسیپال بابج) نام گرفت. اکنون کنترل می توانست با جایگزین کردن آسان‌تر یک کارگر با کارگر دیگر ، تحمیل گردد. جایگزین کردن استادکار و کارگر ماهر مشکل بود، اما این مشکل برای کارگران غیر ماهر که قسمتهای تکراری یک کار پیچیده را انجام می دادند ،وجود نداشت. با گذشت زمان و از دیداد کسانی که قادر به انجام هر وظیفه محولی بودند، تقسیم مفصل کار به مقدار قابل توجهی افزایش پیدا کرد، چیزی که کارل مارکس به آن ارتش ذخیره کار گفت. این ارتش ذخیره و نیروی پتانسیل کار همچو ترمزی و شکستی بر قدرت نیروی کار و دستمزد عموم کارگران عمل می کرد. هر دو بابج و آندروو یوره (یکی دیگر از طرفداران اولیه تقسیم کار) اشاره کردند که زن‌ها و کودکان بیشتری را می‌توان ، بعد از اینکه پرنسیپال همگانی شده، بکار گرفت.

زن و مرد و کودکانی که کارهای تکراری و نسبتاً ساده را انجام می دادند نقش محرک برای عرضه ماشین آلات را بازی می کردند که موجب می شد همزمان با استفاده از یک منبع مستقل نیرو قدرت کنترل زیادی به دست سرمایه دار داده شود.

سرعت کار را به طریق مکانیکی، (استفاده از عبارت مشهور مارکس : ضمیمه کردن کار به ماشین) تنظیم و کنترل کرد.

مکانیزه کردن همچنین سرعت نزول مهارت در کار را افزایش داد. همچنان براورمن و جیمز برایت پروفیسور بازرگانی در دانشگاه هاروارد روشن می کنند: هرچه قدر درصد مکانیزاسیون بالا می رود نیاز به دانش نیروی کار کاهش می یابد ، رابطه ای معکوس بین این دو متغیر. براورمن در کتاب خود (کار و سرمایه داری مونوپول) از یک مدیر پرسنل یک پالایشگاه نفت مثال می آورد که کارگران با تست ای کیوی پایین را استخدام می کرد، چون معتقد بود که کارگر با تست ای کیوی بالا زیاد مولد خواهد بود.کار آنچنان خسته کننده، یکنواخت و روتین بود که کارفرما احساس می کرد که کارگر با ای کیوی بالا به اندازه کارگر با ای کیوی پایین مولد خواهد بود.

مکانیزه کردن امروز روباتیزه و هوش مصنوعی را به نظر می آورد که مدام مشاغل را از بین می برد و موجب وحشت کارگر از بیکاری می شود و به توان کارفرما برای کنترل پروسه کار کمک عظیمی می کند.

کمونیت ۲۰۲۲

در زمان اپیدمی کووید ۱۹ تمایل کارفرما برای اتوماتیزه کردن محل کار بیشتر شده است. ماشینها بیمار نمی شوند، ماشین سعی نمی کند اتحادیه درست کند، و همچنین می توانند مخارج کار را کاهش دهند.

هم اکنون با افزایش کمبود کارگر ، در نتیجه دست کشیدن از کار توسط تعداد قابل توجهی از کارگران که باعث بیشترمکانیزه شدن محلهای کار می شود و تعداد زیادی هم در مشاغل خدماتی چشم براه هستند که شغلشان را از دست بدهند.“ صاحبان مشاغل هم برای اتوماتیزه کردن محل کار بسیار جدی هستند.

بر اساس بررسی یک فروم غیر انتفاعی اقتصادی، ۴۳٪ از کمپانیها برنامه ریزی کرده اند که نیروی کار خود را به خاطر تکنولوژی جدید که در دسترس هست، کاهش دهند. از ربع دوم سال ۲۰۲۰ سرمایه گذاری کمپانیها در وسایل کار افزایشی ۲۶٪ درصدی داشته و دوبرابر این سال بوده است. یک بخش از شعبه کار که بیشتر صدمه دیده واوماتیزه شده رستوران‌های فاست فوود هستند. این رستوران‌ها یکی از شعباتی هستند که روبات‌های بکار گرفته شده در آن بیشتر از هر جای دیگر قابل رویت هستند.

در آگوست گذشته زنجیره سویت گرین سالاد اعلام کرد که روبات آشپزخانه ایی که قادر است سبزیجات و غلات را پخت کند و آنها را در کاسه بریزد را خریداری کرده است. سویت گرین می گوید این کار ، شغل کارگران باقی مانده را برای آماده سازی غذا آسان‌تر می کند و به آنها وقت بیشتری می هد.

مضحك این که یکی از سلبریتی - آشپزها به اسم دانیال باولوود از سرمایه گذارهای این روبات است که به اسپایس مشهور است.

فردریک تایلور قدیس پیشکسوت مهندسین صنعتی آن چیزی که قبلاً کاپیتالیسم، در باره کنترل محل کار انجام داده بود را همگی برداشت و جمع آوری کرده و سیستماتیک کرد .او سه اصل را توسعه داده و آنها را مدیریت علمی نام گذاری کرد .اول: از طریق مشاهده نزدیک حرکتهایی که در هر وظیفه و عمل صورت می گرفت و زمانی که این وظایف و اعمال برای به وقوع پیوستن احتیاج داشتند.

با استفاده از دوربین و کرومومتر مهندسین می توانستند تمام اطلاعات را که در دستان ودر ذهن کارگران وجود داشت را گرد آوری کنند. به این ترتیب مفهوم سازی و تخیل و تعقل کار هم در انحصار سرمایه داری قرار می گیرد.

دوم: هر وظیفه و گمارشی ” عقلانی“ خواهد شد، به این معنی که حرکتها و جنب و جوش ها دوباره سازماندهی شده تا از این راه زمان لازم برای انجام کار را کاهش دهند. در اوایل دوربین ها توسط مهندسین صنعتی بکار گرفته شدند. امروز دوربین های تلویزیون های مدار بسته اغلب مخفی، در محلهای کار، در شهرها، در شهرک ها و در همه جای اطراف دنیا وجود دارند. این به کارفرما اجازه نظارت بر نیروهای استخدامی اش را هر کجا که باشند میدهد، در ادارات، در بانک ها، سوپر مارکت ها، کارخانه ها، انبارها، ماشینهای حمل و نقل و پخش و توزیع و دیگر وسایل نقلیه، در کلاس های درس، در فروشگاه های خورده فروشی و منازل و حتی محلهای ساختمان سازی و تعمیرات جاده ها.

در سوپرمارکتهای بزرگ نزدیک پنجاه تا شصت و شاید هم تعدادی بیشتر دوربین مدار بسته وجود دارد.

تلفنهای هوشمند میتوانند کارگران را وادار به خود – کنترلی و ثبت زمان های بخش و تحویل و هر چیزی که رییس خواهان آن باشد، بکنند .

برای مثال، غول - شرکت آمازون با استفاده از اسکنر دستی اینپاکس راههای عبورو مرور رانندگان پخش کننده هنگام تحویل محموله ها را نظارت کرده و راههای رفت و آمد را به آنها دیکته می کند. الگوریتم ها و اپلیکیشن های مربوطه میتوانند کسانی که برای دیگران خرید می کنند را راهنمایی کنند تا زمانی که اینها در بین قفسه های فروشگاهها صرف می کنند را کاهش دهند و یا سفارشات را به مقصد برسانند.

انبارهای آمازون در این باره مثالهای واضح و افراطی از نوع خود هستند. یک الگوریتم ورود کالا از یک ستون و قفسه به ستون و قفسه دیگری را دیکته می کند، از این طریق کارگرها با هم هیچ وقت برخورد نمی کنند و تماس بین آنها به حداقل می رسد. به این ترتیب در محلی که شاید صدها کارگر داشته باشد همگی منفرد و جدا از هم کار می کنند. تعداد بیشماری از حرکتها و حالتها(Motion) همراه با بازه های زمانی استاندارد وجود داشته و دارند که کم و بیش دیگر نیازبه نظارت مستقیم را نالازم می کند. برای مثال کارگران نظافتچی هتلها و متلها انواع حرکتهای مشابه هنگام تمیز کردن اطاق انجام می دهند. دوربینهای مخفی به آسانی میتواند این حرکتها را ضبط کنند، و مهندسین صنعتی می توانند حرکتهای استاندارد را ثبت کنند (عوض کردن روکش یک ←

پان اپتیکون ...

بالش به عنوان مثال) و با نگاه کردن به زمان استاندارد برای این تعویض روکش بالش، وقت مورد نیاز نهایی برای تمیز کردن هر اطاق محاسبه می گردد ،و، بر این اساس، از هر کارگر انتظار می رود که فلان تعداد اطاق را در شیفَت خود تمیز کند.

در نهایت به هر کارگر دستورالعملی مشخص داده می شود که باید دقیقاً در زمان هر انجام وظیفه به آن عمل کند. **براورمن** گزارش قابل ذکری از اینکه واقعا در اینجا چه می گذرد را ارائه داده است: در واقع سرعت عملکرد کارگرها باید افزایش یابد و آنهایی که توان رفتن با موج را نداشتند را باید مرخص کرد. این گزارش ارزش خواندن را دارد. **براورمن** در باره (**اشمیت**) مردی که **فریدریک تایلر(فردیریک وینسلو تایلر ۱۸۵۶-۱۹۱۵مهندس مکانیک)** او را مامور کرده بود سنگ آهن را چهار بار سریع تر از سرعت استاندارد بار بزند. اگر سرعت بارگیری جدید را بتوان حفظ کرد و دستمزد ها هم چهار بار افزایش پیدا کند، قیمت کارگر برای هر واحد میتواند کاهش پیدا کند. این به غیر از فریب کاری و دغل کاری بر روی حرکت سریع و آن را علم جازدن، چیز دیگری نیست.

همسرم و من در یکی از هتل های آلبورکوی کوی در نیومکزیکو یک خانم کارگر نظافت چی هتل را ملاقات کردیم که به ما گفت: از من انتظار دارند که ۲۹ اطاق را در روز تمیز کنم.

از قضا در نوادای لاس و گاس که اغلب کارگران هتل عضو اتحادیه هستند، کارگران می بایست فقط پانزده اطاق را در روز نظافت کنند. اضافه بر این، آنها دو نفره کار می کردند تا مانع مزاحمت و دست درازی جنسی احتمالی مشتریان هتل شوند.

بگذارید اینجا اضافه کنم که دانشگاهیان و متخصصینی که در باره کار می نویسند، اغلب التزام های شغلی را نادیده می گیرند. **براورمن** به ما می گوید که یک جامعه شناس مشهور دانیل بل، در توضیح کاری که اشمیت مشغول انجام آن بود، حتی تصویری کوچکی از اینکه یک سنگ آهن چیست را نداشت.

مشابه این یکی از برندگان جایزه نوبل در اقتصاد **جوزف اشتیگلیز**، گویا از تمام آن کنترل و نظارتی که کارفرما از آن تمام وقت و بر تعداد هرچه بیشتر ممکن از کارگر، بکار می برند، با خبر نیست! ایشان می گوید : یکی از دلایل بی کاری این است که بعضی از کارفرماها دستمزدهایی بالاتر از دستمزد متعادل پرداخت می کنند، که طبق تئوری اقتصاد نئوکلاسیک باعث بی کاری می گردد — چون قادر نبودند کسانی که قبلا استخدام کرده اند را به شیوه مؤثری نظارت کنند. دستمزد بالاتر کارگر نظارت نشده را مولد نگاه می دارد. کارگران عموماً دستمزدهای راکد را نزدیک به پنجاه سال تحمل کرده اند ، با وصف دستمزدهای راکد و عقب مانده اما بارآوری افزایش یافته است. بنابراین کدام کمپانی ای این دستمزدهای بالا را پرداخت می کند؟ آیا اشتیگلیز هیچوقت در باره فریدریک تایلر و اعقاب او چیزی شنیده است؟ شکی نیست، ایشان به محل های کار و کارخانه های زیادی سر نکشیده است. اگر به آن کارخانه های مدرن اتومبیل سازی که **بن هامپر** به آنها گولاک می گوید، و یا به انبارهای آمازون قدم می گذاشت، شاید سفاقت و حماقت تئوری اش را متوجه می شد.

ایده های تایلر از طرف مدیریت ابر – شرکتها در سرتاسر جهان بدقت اجرا شده اند؛ امروز، این ایده ها حتی در درون طراحی محصولات تعبیه شده اند. حتی چیزی به اسم مهندسی مالی وجود دارد و کورسهایی به این اسم در مدارس مهندسی آموزش داده می شود. و مثل هر گونه عمل موفق دیگر از زمان تایلر تا کنون توسعه داده شده است.

کمپانی تویوتا از پیشگامان چیزی است که امروزه به آن (**تولید لاین**: متدی موجز و مستقیم و عاری از زواید در سیستم ساخت و ساز در تولید)، که منتقدین آن را بدرستی ”مدیریت با استرس“ اسم گذاری کرده اند. در اینها نموده‌های زیادی در باره ”بهینه سازی“ و ارتقا تایلوریسم وجود دارد.:

systematic hiring) استخدام کردن منظم و سامان مند : کارگر آینده نگر باید از میان چندین مصاحبه و تست سخت و موشکافانه گذرانده شود تا از توان آنها برای انجام وظیفه محول مطمئن شد. در واقع کارفرمایان باید یک پروفایل روانشناسی از هر نفر داشته باشند تا مشخص و تعیین کنند که شخص آیا پذیرای کار کردن در تیم هست، آیا توانایی کافی فیزیکی و چیره دستی و مهارت لازم را برای انجام کار محوله دارند، آیا می توانند سریع کار کنند، یا احتمال دارد به تشکیل اتحادیه رای بدهند. امروز ابرداتا (-Metada ta)های در دسترس از کمپانی های گوناگون و در کنار آن جستجو در اکانتهای سوسیال میدیا می تواند مقدار عظیمی از اطلاعات در باره رفتار کارگر در اختیار کارفرما قرار دهد و همچنین می تواند صاحبان مشاغل را در تصمیمات استخدامی اشان راهنمایی کنند. و زمانی که استخدام گردید، اطلاعات از ای - میل و برنامه های گوناگونی که توسط کارگران برای ارتباط با همدیگر استفاده می

شوند، می تواند به کارفرما در باره برآورد و بررسی رفتارهای مغایر و متضاد و خصم آمیز در راستای کنترل ابرشرکتها یاری رسانند. مقداری باور نکردنی از اطلاعات در باره همه ما مدام جمع آوری می گردد. باعث تعجب خواهد بود اگر کارفرمایان این اطلاعات را هر چه بیشتر برای کنترل کارگراهایشان بکار نبرند.

تولید گروهی (Team production): سرمایه دارها آگاه هستند که علاوه بر عدول از قاعده اقتصاد نئوکلاسیک و فیتیش وپرستش آن برای انتخاب فردی، تولید همیشه توسط گروهی از کارگران انجام می گیرد. سیستم تولیدی تویوتا تلاش کرد که این فکت را به نفع خودش بکار گیرد. اسم دستیار را روی کارگران گذاشتند و آنها در گروه‌های کوچک تقسیم کردند و به مسئولیت قسمتی از پروسه تولید گماردند. همانند ارتش نظامی، ایده این است که اعضای تیم را مقید به همدیگر برای حفظ همبستگی کرد. سربازان نه برای سرافرازی وطن بلکه برای دفاع و حفاظت از همسنگر خود کشتار می کنند. مشابه این کارگر هم دست به هر تلاشی برای انجام کار خواهد زد. وفاداری به ابرکمپانی ها حتی در تمرین های گروهی و امضا کردن قبل از تشکیل گروه ها و شروع به کار، تشویق می گردد. از تیمها انتظار می رود که مستقلاً مشکلات را حل و فصل کنند. در یک کارخانه، اعضای گروه آموزش دیده بودند که زمانبری کار خود را مطالعه کنند و بعد در اثر این سرعت عمل خود را برای بدست آوردن کیفیت و بازده بهتر افزایش دهند. تایلر در گور از خوشحالی لبخند می زد اگر می توانست این را ببیند. کارگران مجبور شده بودند که خود را همانند جسم و شینی ببینند که می تواند دستکاری شده و در هیبت یک ماشین عمل کند. بعضی ها خوشحال بودند چون فکر می کردند مشغول آموختن مهارتی جدید هستند.

(Cross-training): آموزش متقابل، آموزش چند حرفه ای: اغلب مفروض است که کار در اقتصاد مدرن، به دانش و آموزش بیشتر نیازمند است هر چند خواهیم دید که این آنچهان هم موضوعیت ندارد. با تولید لاین، هر شغلی پیش از ظهور تولید تایلوریزه شده است. به این معنی است که مهارت مورد نیاز برای مشاغل بی شماری ، به حداقل رسیده است. فرض کنید در گروه کسی از کار غایب است ، اعضای دیگر گروه باید جای خالی را پر کنند و اینطور آموزش دیده اند که انواع شبه وظیفه های ثابت و تغییرناپذیر را انجام دهند. این همان پدیده چند مهارته و مولتی حرفه ای بودن نیست که ما معمولاً در باره آن فکر کرده ایم. شغل یک ماشینیست را در نظر بگیرید که در بین یقه آبی ها بیشتر از هر وظیفه ای نیازمند بالاترین آموزش و ممارست است. برای درست کردن یک اجزای ماشین و انجام برشهای پیچیده و با نلرانس بالا، نیاز به یک کارآموزی چند ساله هست . با ماشینیایی با کنترل دیجیتال، به هرحال، دانش ماشینیست به یک برنامه کامپیوتری منتقل گردیده است که بعداً مکانیسمی که برش را انجام میدهد را کنترل می کند. و یادگیری چگونگی کار با این برنامه کامپیوتری بیش از چند هفته نیازمند به آموزش نیست. بعد تصور کنید چند ساعت لازم است برای یادگیری یک سری از وظایف روتین. منظور و هدف واقعی از این نوع آموزش حفظ بارآوری با ظرفیت بالا و با کمترین کارگر اگر لازم بود است.

(Inventory Just-in-time موجودی های درست سروقت : کمپانیهایی که امروز از تایلریسم مدرن پیروی می کنند مقدار هر چه بیشتر ممکن از کار را برون سپاری کرده و به پیمان کارها واگذار می کنند. برای مثال یک کارخانه اتومبیل سازی میتواند هزینه های تولید را از دستمزدها، ادوات و ماشین آلات و کاهش جا و مکان از طریق واگذار کردن بخشی از تولید کاهش دهد، مثال مکانیسم فرمان و کنترل اتومبیل به یک شرکت پیمانکار و کارخانه نزدیک که فقط برای همین اهداف و امور برپا گردیده و کارگر را با نرخی کمتر از کارخانه مرکزی که اتومبیل را مونتاژ می کند استخدام می کند، سپرده می شود. بعضی مواقع این کار با همکاری اتحادیه ها صورت می گیرد که حتی اگر قادر باشند کارگرهای شرکت پیمانکار را هم سازمان دهند، باز هم دستمزدی کمتر از کارخانه مرکزی را، برای سوار کردن مکانیسم فرمان اتومبیل قبول می کنند. این مکانیسم فقط ” درست سر وقت ؛ ” زمانی که کارخانه اصلی به آن نیاز دارد با تحویل هایی که چند بار در روز اتفاق می افتد، تحویل داده می شود. بنابراین هیچ موجودی ای انبار نمی گردد و از این طریق صرفه جویی در جا و مکان هم ممکن می گردد. حتی ممکن است پیمانکار در مواردی بتواند مقداری از کار را در قبال هزینه باز هم کمتر به پیمان کارهای دیگر پیرامون بدهد. در اینجا کنترل توسط مدیریت با تقسیم نیروی کار اتومبیل سازی در بین پیمان کارهای مختلف افزایش می یابد.

این مفهوم و تصور موجودی های درست سر وقت؛ می تواند برای کارگر هم از آن استفاده شود. رجوع به زمان بندی برنامه در نقل قولی که بدنبال می آید، ما را به یک نرم افزار ارجاع می دهد که از الگوریتمی استفاده می کند که بهترین راه تخصیص ساعات کار را به مشاغل نشان می دهد.

امروز مفهوم (موجودی درست سر وقت) در مورد کارگر هم از آن استفاده می شود. به جای استفاده از کسی برای یک هفته و حتی

یک روز، برنامه ریزی بر اساس آنالیزکردن این که چه مقدار ساعت کلا می تواند در طول یک ساعت و یا ساعتهای مشخص در تمام طول شیفَت کاری مورد نیاز باشد، صورت می گیرد. اگر نرم افزار زمان بندی به شما بگوید که برای هشت ساعت شیفَت، هفت کارگر برای سه ساعت اول و هفت کارگر برای سه ساعت آخر مورد نیاز است و برای دو ساعت دور ویر نهار ده کارگر احتیاج است، بنا براین شما فقط از ده کارگر برای آن دو ساعت استفاده می کنید. بدین وسیله کارگر را میتوان فقط برای یک روز کاری دوساعته برنامه ریزی کرد و یا براساس کارگر ساعتی در دسترس برنامه ریزی کرد و پرسنل را برای ساعت مورد نیاز درخواست کرد.

هم اکنون بیشتر معمول گردیده که کارها را به خارج کشور برون سازی کنند و به شرکتهای پیمان کاری بدهند. امروزه زنجیره جهانی تدارکات، تشکیلات های اقتصادی وابسته و دورافتاده را به ابرشرکتها وصل می کنند که این ابر شرکتها قریب به اتفاق و همیشه در کشورهای ثروتمند جهان شمال واقع شده اند. شرکتهایی واقع در جهان جنوب که تولید اجناس را تدارک می بینند، همچون شرکتهای مشابه در جهان شمال مکانیسمهای کنترل مختص به خود را دارند. کارگران در کشورهای فقیر لطمات و ضربات کنترلهای مدیریتی زیادی که اغلب همراه با خشونت‌های فیزیکی از جانب پلیس دولتی و خصوصی هست، را تحمل می کنند. کاهش هزینه ها به شیوه ای ظالمانه، برای مدیریت در کشورهای جهان جنوب بسیار حیاتی است. چون رقابت در بینسهای ابرشرکت‌های مرکزی از خود کار شدید تر است.

(Kaizen): این یک کلمه ژاپنی به معنی: بهسازی پایدار و بی وقفه. در تولید لاین ، بر بارآوری فشاری ببرحمانه وارد می آید. کایزن را بهتر در همراهی با تولید گروهی، آموزش متقابل - چند حرفه ای، و موجودی های درست سروقت، می توان فهمید. تولید تحت فشار قرار می گیرد. سرعت یک خط مونتاژ می تواند افزایش پیدا کند، یکی از اعضای گروه احتمال دارد که برکنار شود ، یا ناگهان کمبود مواد مورد نیاز به میان آید. فشار به اندازه کافی می تواند بزرگ باشد که تنگنا در تولید به واقعیت نزدیک شود. این موجب ظهور علامت هشدار می شود. احیاناً شاید سیستمی از چراغها در امتداد خط مونتاژ وجود داشته باشد، که سبز به معنی همه چیز روبراه است باشد، زرد نشان دهد که مشکلی وجود دارد، و قرمز نشانه توقف کامل تولید باشد. استرس وفشار ادامه دارد تا زمانی که چراغ دوباره زرد گردد و مدیری به طرف گروه دویده و اسرار می کند که کارگرها راه حلی پیدا کرده و چراغ ها را دوباره به رنگ سبز برگردانند. در یکی از کارخانه ها، این چراغ هشدار همراه بود با آهنگ(مری یک لامپ کوچولو داشت) که تکرار و تکرار می شد. کارگرها باید سریعتر کار کنند و وظیفه فرعی شخصی که نیست را انجام دهند و یا به طریقی ماتریال لازم را پیدا کنند. بیچاره به حال اینها اگر خط تولید متوقف شود، با اینکه شرکتها ادعا می کنند که کارگرها توان توقف خط تولید را در صورت وقوع خطرات و ریسک ایمنی و تخریب تجهیزات، دارند.

حیله گری و مزورانه بودن کایزن در این است که هیچوقت به انتها نمی رسد. این به سادگی ترفندی است برای تشدید مدام و بی پایان کار که خود را مانند چیزی خوش طینت تر و بی آزار استتار کرده است . تازه می گویند کارگرها را توانمند کرده است!. تولید لاین در اکثر مشاغل و کارها و استخدامی ها در کارخانه ها بگیر تا ادارات و دانشگاهها و کالج ها انتگره و ادغام است. در صنایع فنی و های تک پیشنیازها و امکانات لوکس آن را پنهان کرده اند و به نظر می رساند جایی که شما در آن کار می کنید با منزل فرقی ندارد. غذاهای پذیرایی شده مجانی، سالنهای ورزش، میزهای ماساژ و بازیهای که بودن در سر کار را لذت بخش می کنند. اما اینها هم مردم را برای ساعات طولانی کار نگه می دارند. اینترنت آنها را هم شب و روز در دسترس قرار داده است. در مدارج آموزش عالی ، **تولید لاین** شکل کاهش دادن اعضای هیئت علمی و استخدامی رسمی را، با استخدام استادان نیمه وقت و پیمانی و حق التدریسی، به خود گرفته است. این استادان پیمانی وحق التدریسی ونیمه وقت هم اکنون تدریس در اکثریت کلاسها را به عهده دارند.(وقتی درجه بالاتر علمی کسب می شود استاد دیگر استخدام رسمی است و فقط در موارد خاص می تواند اخراج گردد.

به عنوان مثال وقتی دانشگاه با کمبود مالی روبرو شود). اما استادان پیمانی فقط در زمان احتیاج و سر وقت از آنها استفاده می گردد و این اساتید حتی نمیدانند که باید در کلاسی تدریس کنند تا زمانی که سمستر و یا ترم شروع می گردد. اگر دانشجوی ثبت نامی کافی برای هر کورس وجود نداشته باشد، این کورس ها لغو می شوند. استادان عضو هیأت علمی هر ساله موظف هستند فشرده ای از بار آوری خود را تهیه کنند. استفاده همگانی از برنامه های ارتباطی اینترنتی به این معنی شده که ، لکچرها، سخنرانی ها و برنامه های درسی و نوشته هایی که روی اینترنت بار گذاری می شود ، تبدیل به اموال خصوصی کارفرما می گردد. استادان در حال تماس با دانشجویان و کارمندان هستند که، سیلی از ای میل

وارد می‌شود، این بعد شروع کرونا که آموزش از راه دور را اجباری کرد بحرانی تر شده است.

تمام مکانیسم کنترل مدیریتی باعث تولید استرس برای کارگران می‌شود. **کاپزن** بدن‌ها و اذهان ما را خراب می‌کند. از خود بیگانگی و بی‌زاری نتیجه‌ای کریه و سرتاسری است. تصور کن روز خود را با کار کردن در آمازون سپری کنید، یک پان اپتیکون، حسابی اگر هرگز یکی وجود می‌داشت.

[**دری ریچاردسون**] از سرعت زیاد و سختی بی‌امان کار شکایت داشت در باره دیدن اخراج همکارانش که قادر به تمام کردن سهمیه و تارگت کار محوله از طرف آمازون نبودند. ریچاردسون کارگر انبار، اجناس را از یک جعبه فلزی بزرگ که روباتها به محل کار او می‌آورند خالی می‌کند و با عجله آنها را در جعبه‌های مختلف روی تسمه نقاله‌ای که آنها را به بخش بسته‌بندی انتقال می‌دهد، می‌گذارد. ویدیوهای مراقب در نزدیکی دقیقه به دقیقه به او می‌گویند که چکاری باید انجام دهد. سهمیه و تارگت او جمع آوری ۳۱۵ فقره کالای متفاوت در یک ساعت است. پنج فقره در دقیقه. کاغذ توالیت و اسباب بازی و غذای کودک و کتابهای متفاوت که برای مشتریان آمازون فرستاده می‌شوند. ریچاردسون می‌گوید شما با یک سرعت زیاد دائم در حال دویدن هستید. حتی وقت هم برای نگاه به اطراف ندارید. با شما نه مانند یک انسان بلکه مانند یک عدد رفتار می‌شود. از تو مثل یک روبات کار می‌کشند. جف بزوس مالک آمازون از این آسیبهایی که به جان و روان و دست و پای کارگران وارد می‌گردد به خوبی آگاه است. اما به جای عوض کردن این رژیم دیوانه‌وار کاری، راه حل ایشان فقط برجسته کردن این واقعیت که چقدر سرمایه و پروسه کار با هم یکسان هستند چیز بیشتری نیست، ایشان می‌گویند ما در حال توسعه یک برنامه اتوماتیک برای زمانبندی پرسنل هستیم که از یک الگوریتم پیشرفته برای چرخش ادواری پرسنل بین پستهای مختلفی که از انواع گردشهای عضلانی دیگر استفاده می‌کنند، استفاده می‌کند. از این طریق حرکتهای تکراری را کاهش داده و کارگران را از نارسایی‌های عضلانی - اسکلتی حفاظت می‌کنیم. این تکنولوژی جدید بر روی یک برنامه چرخشی تمرکز دارد که ما در سال ۲۰۲۱ عرضه خواهیم کرد. واقعا مشکل بتوان گفت، باید خندید یا گریه کرد، مخصوصا به این خاطر که در همان نوشته بزوس می‌گوید که او تصمیم دارد آمازون را تبدیل به بهترین کارفرما و امن

ترین محل کار روی زمین بکند. کنترلهای مدیریتی‌ای که در اینجا بحث از آن رفت بخش ادغام شده در محل کار هستند. ناگفته نماند که سرمایه از مصرف کننده هم برای امر کنترل استفاده می‌کند. از آنجایی که متدهای ابرشرکتها تبدیل به نرم و قانون در آموزش عالی گردیده، دانشجویان را هم با چشم مصرف کننده نگاه می‌کنند. مدیریت دانشجویان را ترغیب می‌کنند که به استادان همچون عرضه کننده گان ویژه محصولاتی که آنها می‌خرند، فکر کنند، که با محصولاتی که از فاست فودها و آمازون سفارش می‌دهند تفاوت چندانی ندارد. به دانشجویان حق ارزیابی از استادان خود داده شده و خواسته می‌شود که مشوق عملکرد آنها شوند. ارزیابی دانشجویان از استادان جزئی از تجهیزات دستگاه کنترل کارفرما می‌گردد. ارزیابی بد می‌تواند به پایان شغل و مقام و اخراج استاد بیانجامد، مخصوصا آنهایی که کار را با قراردادهای موقت و حق التدریسی شروع کرده‌اند. حتی وب سایت‌هایی وجود دارد که توسط دانشگاهها کنترل نمی‌شود، همچون وب سایتی به اسم (به استادم نمره بده) که در خدمت همان فونکسیون است. با اطمینان از اینکه این ارزیابی‌ها ناشناس باقی می‌ماند، دانشجویان آزاد هستند که هر چه دوست دارند بگویند. این باعث بوجود آمدن هراس در بین استادان می‌گردد و این هراس به کنترل نوع تدریس و اظهار نظر آنها کمک می‌کند. آنهایی که با آموزش عالی تخاصم و دشمنی دارند و معتقدند که در تسلط ایدئولوژیهای چپ قرار دارد، به دنبال هر چیزی که بوی "تفکر انحرافی" می‌دهند هستند، دانشجویان را به جاسوسی از استادان خود تشویق کرده و از آنها می‌خواهند که به آنها نمره‌های بد بدهند و تعجیل دارند که آنها اخراج گردند. برای کارگران که در مشاغل خدماتی کار می‌کنند، سایتی و سکوی ی برای کامنت گذاری همچون (Yelp) برای مشتریان وجود دارد که در همه جا یافت می‌شوند. از مصرف کننده گان خواسته می‌شود که لیاقت مکانیکها، گارسون ها، کارمندان هتل، کارگران فروشگاهها، راننده گان توزیع و پخش، راننده اوبر، پزشکها و بسیاری دیگر را ارزیابی کنند. بدنبال این کارفرما می‌تواند این رتبه بندی را برای کنترل و تنبیه کارگران خود بکار گیرند. **چاشوا اسپریر**، دانشمند علوم سیاسی به این نظارت مدام لقب یک "پان اپتیکون دیجیتالی" را داده است. کارگر تحت نظارت و کنترل دائم است و هیچوقت از اینکه مشتری‌ای در باره او نظر منفی بدهد چه اتفاقی برایش می‌افتد با خبر نخواهد شد. نمی‌توان تعریف جامع و فراگیری برای مکانیسم کنترلهای مدیریتی بدست داد اما این درک حیاتی است که فهمید در لابه لای این مکانیسم همیشه تهدید به نیروی زور و اجبار

هم وجود دارد. بعضی از کارگران شاید اخراج و یا خلع مقام شوند تا به دیگران فهماند که باید همیشه گوش به فرمان قدرت کارفرما باشند. کارگاه‌های خصوصی و تجسسهای الکترونیکی می‌توانند برای باخبر شدن از زندگی خصوصی مستخدمین و کارگران مورد استفاده قرار گیرند. اگر اتحادیه‌ای تشکیل گردد و به صحنه بیاید، از کارگران خواسته می‌شود که از آن جاسوسی کرده و برای مدیریت خبر چینی کنند. محلهای کار همیشه در بین ساختارهای بزرگتر اجتماعی قرار دارند که معمولا در خدمت قدرتمندتر کردن کنترل مدیریت هستند. هزاران نمونه و مثال از اعتصابهایی وجود دارند که توسط پلیس و نیروی نظامی یا خشونت‌ی وسیع شکسته شده‌اند. قانون، از جمله قانون کار حفاظت از حق مالکیت را بالاتر از همه نشانده است، با انواع دادگاهها و ادارات کار که قوانین را به نفع سرمایه تعبیر می‌کنند. کمتر اتفاق می‌افتد که میدیا حمایتی درست و حسابی و محکم از کارگران به نمایش بگذارد، هر چند باعث تعجب هم نیست چون معمولا اینها از تشکیلات‌های سرمایه داری هستند. در ایالات متحده قانون اساسی شاید از کارگران در استخدام دولت در برابر تعدی کارفرماها حفاظت کند، اما برای کارگران بخش خصوصی این هم بسیار نادر است. کنترل مدیریتی تلاش می‌کند روال (پروسه)‌ای در کار خلق کند که در آن، قدرت دخالت نیروی کار را در امر انباشت سرمایه تا حد ممکن کاهش دهد. کمپانیها خواهان همان احتمالاتی هستند که می‌توان آنها را از ماشین استخراج کرد. --- اگر x مقدار نیروی کار استخدام شده است، y مقدار محصول باید تولید شده باشد. این فرمول دلالت دارد که کارگرها هم باید مانند بخشی از قطعاتی که با دیگر اجزای بی روح ترکیب میشوند و تولید را به ثمر می‌رسانند، طراحی گردند.

این چه چیز دیگر سواى از خود بیگانه‌گی میتواند باشد؟ این عمیقا ضد انسانی است. این دیگر استثمار کارفرما از کارگر نیست، این مصرف کردن کارگران توسط کارفرمایان است و در این پروسه کشتن آنها. و زمانی که دیگر مقبولیت خود را برای سرمایه از دست می‌دهند، کالبد‌های تازه‌ای از انسان‌ها در معرض نمایش است و جسمهای تازه و جوان به کار گرفته می‌شوند.

منبع مانتلی ری ویو

۲۹ ژوئن ۲۰۲۲

کارگران و انقلاب

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی فیزش طبقه کارگر برای عملی کردن

تمام این تمول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت

کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان

رهبر رهائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال

این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف

خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت

مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را

سازمان بدهد.

منصور حکمت

سلفی گری در ...

سوال هایی از قبیل این که سلفی ها چی هستن؟ چکار می کنند؟ کی بوجود آمدند؟ چقدر مخاطره هستند یا نیستند، مردم با اونا چکار می کنند و ما چکار میتونیم بکنیم؟...

۱.یه سوال اینه که آیا سلفی ها یک نیروی اجتماعی و قابل قبول اند درجامعه؟

نه. نیستند. ناسیونالیسم کرد یک جنبش اجتماعی است و پایگاه تاریخی و اجتماعی را امروز هم دارد. سلفی ها، مثل دراویش و صوفی ها و شیوخ، فرقه و سکت اند، جنبش نیستند. بحث بر سر تعداد نیست. ممکن است کسی بگه سلفی ها زیادند و فلان محله را اشغال کرده اند. این ممکنه. ولی هنوز این تعداد، اونا را به نیرویی اجتماعی تبدیل نمی کنه. زمانی تعداد دراویش شیخ عبدالکریم از کامیاران تا سقر هزاران نفر بود. هیچ روستایی نبود درویش و خلیفه شیخ را نداشته باشند. امروز هم می بینیم شیخ نهرو کسنزانی از فرقه قادری، ملیاردر لمپن و شیادیه در سلیمانیه کردستان عراق کاخ و بارگاه به نام خانقاه گذاشته و هزاران طرفداردرکردستان ایران دارد. هجوم دیوانه وار دراویش به مرز کردستان عراق و ورودشان برای زیارت شیخ نهرو را دیدیم. این کل بروزات و خودنمایششان بوده و هست.

سلفی گری یک فرقه ی بدنام و در حاشیه جامعه است. تو سلفی ها یه شخصیت شناخته شده و مدعی چیزی علنی و رو به دولت یا جامعه وجود ندارد. اینکه یک ملای سلفی تو مسجد سنی گری را در قالب گرایش سلفی گری تبلیغ می کند، هنوز یک ملا بیشتر نیست. تعدادی که سلفی هم نیستن پشت سرش نماز میخونن ولی بهش اقتدا نمی کنن. اگر بخوام مقایسه ای بکنم، احمد مفتی زاده نیروی زیادی نداشت ولی مردم می شناختنش و مدعی بود.

۲.سوال دیگه اینه که سلفی گری چه زمانی پیدا شد؟

ابتدا بگم که در کردستان اسلام سیاسی و چیزی به نام سلطه ی شیعی گری نداریم. مذهب در بعد فرهنگی و عرفی در میان بخش هایی از جامعه هست. مثل نمازخوانی و حج رفتن و صوفیگری و درویش بازی و رمضان و قربان و اینا. اسلام در کردستان موضوعی فرهنگی ارتجاعیه.

کلا سازمان ها و فرقه های مذهبی در ایران وحتى در خاورمیانه بعضا پس از جمهوری اسلامی پیدا شدند. مثل القاعده، طالبان، داعش و همین آشغال های مثل سلفی و غیره. در جریان حمله امریکا به عراق گروه های سلفی در کردستان عراق و ایران با اسامی مختلف مثل جند الاسلام، انصار الاسلام و غیره سربر آوردن. با شکست داعش و القاعده هم اینا از بین رفتند.

در کردستان ایران زمانی که رهبر القاعده کشته شد، در سقر صدها نفر پشت سر یک ملا ی فکر کنم ساکن روستایی نزدیک بوکان بود، تجمع کردند و نماز میت خواندند. از آن زمان سلفی گری بعنوان یک گرایش عقبنانده و تروریستی خودش را نشان داد. در نتیجه پشتوانه سلفی ها القاعده و داعش هستند. زمانی که داعش حکومت تشکیل داد، سلفی ها هم در کردستان رویشان زیاد شد و انرژی گرفتند. امروز دیگر اینجور نیست و اون پشتوانه را هم ندارند. در نتیجه یک گرایش مذهبی فرقه ای باقی موندن. این ها در فاضلاب جمهوری اسلامی رشد می کنند. گفتم مذهب در کردستان مثل اسلام شیعی هیچ وقت پا به عرصه سیاست نگذاشت. مواردی پیش اومد که خیلی کوتاه بود و ادامه نداشت. مثل شیخ عزالدین حسینی و دقترش و یا احمد مفتی زاده و طرفدارانش که ولو در سیاست دخالتی کرد اما مکتب قرآنی باقی ماند.

۳.آیاسلفی ها مخاطره جدی هستند در کردستان؟

به نظر من نه. مهم اینه مخاطره را چجور می ببینیم. این که چند تا سلفی با شمشیر و قمه راه میفتن و شخصی را تهدید می کنن. این کار را یک لمپن هم نسبت به دوروبریاش میکنه. ممکنه تو خیابون یکی یقه ات را بگیره بگه این چه لباسیه پوشیدی، این موهای بلند زنونه چیه؟ یا چرا اینجور را میری و تهدیدت کنه. اینم یه خطره. شرخر هایی هستند که طلبکار ها میخرندشان تا طلبشان را با زور چاقو وصول کنند. اینام یه خطرند.

اگر سلفی ها یه جوان تنها را در مسیر شهر مریوان به دریاچه زریبار محاصره می کنن و دست روش بلند می کنن و دوچرخه اش را می شکنن، این چه هنر و قدرتیه! این به معنای موقعیت قدرتمندشان نیست. گفتم یک تبه کار و بزه کار هم این کار را می تونه بکنه. این ها یه فرقه ی تبهکارند. مثل قاتل های زنان تو قتل های ناموسی، مثل زورگیرها، مثل لمپن های مزاحم. مثل فاشیست های اروپایی. طرف میره مدرسه بچه ها را می بنده به گلوله. و از این قبیل...

۴.آیاسلفی ها از طرف جمهوری اسلامی حمایت میشن؟

جواب هم آره و هم نه است. تا زمانی که سلفی ها مستقیما به جمهوری اسلامی کاری نداشته باشند، رژیم هم به اونا کاری نداره. سلفی گری و سنی گری شعبه ای از اسلامه. ماهیتا از جنس جمهوری اسلامی اند اما با عقاید و روش های خودشان. مثل طالبان و جمهوری اسلامی که از یک جنسند ماهیتا. اگر اینا پا روی دم جمهوری اسلامی بذارن میزندشون. در روستایی از حومه سنجندج، فکر کنم روستای حسن آباد، یک جمعیشان که مسلح بودند توسط نظامیان رژیم محاصره و خانه را برسرشان خراب کردند و همشون را کشتند. یه ملای سلفی در مسجد قبا در سنجندج، میگن گاهی به جمهوری اسلامی هم مثلکی می گفته، روزی چند بسیجی رژیم میرن از مسجد میارنش بیرون و تا سرحد مرگ میزننش و چند روز بعد تبعید میشه و دست اخر سربیه نیستش کردن. جمهوری اسلامی با فرقه های دیگتر هم همینجور رفتار می کنه. مثل طرفداران مفتی زاده. مفتی را که ادعا و مطالبه ای داشته، تبعید کردن و شایع است که انجا دواخورش کردند و کشتن.

اما سلفی ها هر چند تبلیغات دینی بکنند و برای زنان و مردمی که تعصب مذهبی ندارن یا سکولارند مزاحمت درست کنند؛ برای جمهوری اسلامی مطلوبه و کاریشان نداره... کلا ناامن کردن جامعه بلحاظ مساله دین و مذهب و ضدیت با زن و غیره سیاست جمهوری اسلامیه. رژیم کردستان امن را نمیخواد که احزاب توش باشن و جنبش های اجتماعی نبض جامعه دستشان باشد.اما ده تا فرقه تبهکار مثل سلفی ها را در خودش هضم می کنه.

۵.آیاسلفی ها تشکیلات و رهبری معین دارند؟

تشکیلات معانی مختلف و متفاوتی داره. مثل یک حزب یا جنبش یا نهاد مدنی، انجمن، کانون، سندیکا و غیره که تشکیلاته. یه گروه تبهکار هم به معنای با هم بودن تعدادی آدم پشت سر یک ملا و یک امیر برای اعمال مجرمانه هم تشکیلاته. فرقه سلفی این دومیه. این فرقه ها مثل تفاله های کنار اشغالدانی اسلام شیعه و سنی هستند. سلفی ها تو خودشون هم یه دست نیستن. یه فرقه تبه کارن که گاهی به جان هم میافتن. افراطی هایشان میگن غیر مسلمان ها و بی عقیده یا کم عقیده ها کافرند و قتلشان واجبه. بخشی شان هم میگن کار ما تبلیغ و راهنمایی مردم به سنی گری و خداپرستیه. طالبان، القاعده، داعش و جمهوری اسلامی هم همین خصوصیات را با هم دارن. سلفی های امروز کردستان یک فرقه سیاسی نیستن که مدعی حکومت باشن. پلاتفرم و تشکیلات و رهبری معین و شناخته شده هم ندارن. گفته میشه رهبری سلفی ها در کردستان مخفیه! یک شایعه هم هست که رهبر همه شان به نام فواد منیری در سنجندجه که دستفروشی می کند! ولی حساب بانکیش ملیار دیه. این جور تشکیلات و رهبری مثل جوکه و خنده دار. این که در مساجد درس قرآن میدن و مغز فقرایی که از فرط گرسنگی به آنها پیوسته را فاسد می کنن و جلسه دارند و غیره به معنای تشکیلات و سازمان منسجم سیاسی یا مدنی نیست. روابط مرید و مراده و مرید ها بخاطر پول ناچیزی که میگیره بعنوان یک طرفدار سکت زیر زمینی، بدون اکت سیاسی و اجتماعی و کارشان کلاس قرآن و ترویج خرافاته.

سلفی ها به دلیل این که تو مردم زندگی می کنن، تو محله زندگی می کنند و مردم با اسم و رسم میشناسندشون، مثل گشت ارشاد جمهوری اسلامی و نیروهایی که سرو رویشان را می بندند و موی دماغ زنا و جوونا میشن نیستند. در نتیجه نمیتون ضدیشان را علنا و عملا به مردم نشان بدن. بعضی هاشون پولدارند و بین خودشان هم همدیگر را کمک می کنند. بدبخت بیچاره ها را میان تو سکت شان و مخش را می زنند و مسخش می کنند. خلیپاشونم از همین خیل گرسنگانند. قلدر هایی هم توشون پیدا میشه که مغز خر خوردن و هر چند ماه به بار اتفاقی مثل مریوان یا سنندج می افته و تهدید کسانی که علنا مخالفتشان می کنند و ازشون متنفرنند.

۶.مردمعلیه سلفی ها چه کاری می توانند بکنند؟

اولا مردم از سلفی ها نمی ترسن. آن ها را یه مشت چاقوکش و قمه و شمشیرزن می شناسن و منفورند. در نتیجه مردم سلفی گری را کوچک تر و کم اهمیت تر از اونی میدونن که برن علیه شان تظاهرات راه بیندازند. یا طومار جمع کنند. بسیج مردم مثل اینکه جمعیت عظیمی راییفتن وبرن یقه سلفی که دیروز کسی را تهدید کرده بگیرن. مردم انها را می شناسن و اکثرا براشون تره خرد نمی کنن. ریش بلند و شلوار کوتاهشون مایه خنده و مزاح مردمه. البته ادمای کت و کلفت و پولدارمرتجع و متظاهرهم توشون هست که مسجد میسازن، مغازه و تولیدی میزنن و سلفی های بخت برگشته را تغذیه مالی می کنن ...

در مقابل جرایم سلفی ها حتما عده ای عکس العمل نشون میدن مثل تعدادی از مردم دارسیران یا اون جوان ازادیخواه محله حاجی آباد سنجندج. این عکس العمل ها در مقابل جرم و جنایت همیشه هست. همسایه ها و اقوام و فامیل و دوستانی هستند که دست به اعتراض می زنند.

ببینید! معضل جامعه اینقد فراونه که تک تک قابل حل نیست. مردم نان ندارن، شغل ندارن. مسکن ندارن. حقوق بگیرا درمانده اند، بیکاران و خانواده هاشون گرسنه محض اند. کولبری شغله، دنبال چیزی گشتن تو اشغالا شغله. تو خیابون میری به روسریت گیر میدن. اعتصاب می کنی میگیرنت. فلاکت به معنای وسیع و مطلق یقه جامعه را گرفته. اعتیاد بیداد می کنه. کسی که از یاس و ناامیدی میره معتاد میشه، کسی هم میره سلفی میشه، میره فالگیر میشه، میره کیف زنا رو میزنه تو خیابون.

مردم در چنین شرایطی دغدغه اساسی شان تغییر این وضعه. دشمن اصلیشون را جمهوری اسلامی می دانند. مردم سلفی ها و کلا ارتجاع دینی را محصول جمهوری اسلامی میدانند. خود جمهوری اسلامی هم ماهیتا سلفی، طالبان، داعش، و القاعده است.

تو شرایط فلاکت بار گرسنگی و سرکوب، مزاحمت های سلفی ها هم اومده روش قوز بالا قوز شده. حتما باید کاری کرد و فکری کرد. ولی تا آنجا به ما مربوطه من میگم سلفی اونقدر خطر داره که یک دعانویس و فالگیر و طریقت های شیوخ و اینا و تو بعد سراسری امام زاده ها و غیره. کلا ارتجاع و خرافات تو جامعه.

یکی می گفت زن همسایه مون بچه نوزادش تب کرده، میردش پیش ملای دعانویس و اونم دعایی می نویسه میگه بذارش تو اب و ابشو بده بخوره خوب میشه. همان شب بچه از ۴۰ درجه تب میمیره. خوب این دعانویس شمشیر هم نداره اما اینم یه جور سلفیه، بچه مردم را می کشه. از سلفی بدتر.

مبارزه با خرافات، با دین ، با سلفی گری و سنی گری و شیعی گری و شیخ و مشایخ و امامزاده ها و دعانویس ها و رمال ها و دخالت در زندگی مردم به نام دین و مذهب و خدای اذیت و ازار زنان و دختران، قتل های ناموسی، همه ی اینا و ده ها مورد دیگر اینجوری به مثابه روبنای فرهنگ حاکم، یک پکیج بزرگه...

ما باید دنبال راه حل بنیادی و کارساز برویم. راهی که می بینیم جامعه انتخاب کرده و داره میره. مثل مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر؛ مثل مبارزه معلم و بازنشسته، مثل مبارزه زنان. هر کدام از این جنبش ها بهر میزان رشد و شکوفا بشه، فرهنگ جامعه هم تغییر می کنه. زنی که علیه حجابیه، بچه اش را نمیره پیش ملای دعانویس، جوانی که برای ازادی میجنگه، معتاد نمیشه و نمیره سلفی با بسیجی و یا اطلاعاتی بشه. تو خونه به خواهرش امر و نهی نمیکنه. به لباس و آرایش و رفت و امدهاش گیر نمیده. خلاصه بگم مردم می دونن که این ها با جمهوری اسلامی آمدن و با آن هم میرن.

7- سوال آخر، بالاخره ما کمونیست ها در مورد این موضوع به نظر من حاشیه ای معین چکار میتونیم بکنیم؟ چطور میشه تهدیدات و مزاحمت هایشان را خنثی کرد و مانع شد ؟

من فکر می کنم چند تا کار معین میشه و باید کرد:

1- ما یک وظیفه تبلیغاتی و آگاهرانه داریم. ریشه ی این معضلات را میگیرم. افشایشان می کنیم. اسامی شان را پخش می کنیم. به امیرهاشون و لمپن ها و قمه کش هاشون اخطار میدیم. میگم اخطار میدیم و اونام خوب میدونن اخطار ما توخالی نیست. ما میتونیم و باید این کار را بکنیم.

بی مناسبت نیست من به موضوعی حاشیه ای هم اشاره کنم و اون اینکه که مواردی در میدیای مجازی هست که طرف خودش را مبصر جامعه و دنیای سیاست میدونه و کمونیست ها و فعالین سیاسی را از دخالت در مسال جامعه منع می کنند. می گویند دخالت نکنید، امر و نهی نکنید. مردم خودشان می دونن چکار کنن. این دوستی خاله خرسه با مردمه.

جالب اینه این حرفا رو با رضا پهلوی یا فرشگرد و مجاهدین و کلا جناح راست نمیگن. مخاطبشان بیشتر کمونیست ها و احزاب و جریانات چپه. ما کمونیست ها و همه ی فعالینی که از آغاز حیات جمهوری اسلامی تا امروز مبارزه کرده و می کنیم، مایی که سال ها با این رژیم جنگیدیم و از ازادی و حرمت انسان، حقوق زن، حقوق کودک و معیشت و رفاه مردم دفاع کردیم، حق داریم و می توانیم و باید دخالت کنیم. ما به جمعیت بزرگ تهران که برای اعتراض به تقلب در انتخابات و در دفاع از موسوی به خیابان آمدند گفتیم اشتباه کردید و می بایست می گفتیم. اگر می توانستیم می بایست جلوش را بگیریم و بگیم نکنید. ما گفتیم جنبش سبز جنبش شما مردم نیست. هیچ جناح جمهوری اسلامی قابل دفاع نیست. جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست و... امروز مردم معترض و انقلابی ایران به این حقیقت رسیده اند و گفتن و میگن «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا».

نتیجتا میخام بگم ما جنگیدیم با جمهوری اسلامی با ناسیونالیسم با خرافات و هر آنچه ضد انسان و ضد زنه. ما حق داریم و میتونیم به سلفی های شرور و تروریست و فاسد و تبهکار هشدار بدیم. از مردم بخایم طردشان کنند و دستشان را در دخالت در زندگی جامعه و نقش گشت ارشاد رژیم بازی کردن، کوتاه کنند. ما اعمال مجرمانه

←

سلفی گری در ...

باند تبهکار سلفی را علاوه بر نشریات و رادیو در پیچ های میدیای مجازی افشا می کنیم و هزاران نفر می بینند و حساسیتشان را نسبت به این مجرمان بر می انگیزیم. ما در میان ده ها معضل معیشتی و جنگی که رژیم به مردم اعلان کرده و خودش میگه در خاکریز اول علیه آزادی زن ایستاده، توجه جامعه را به مخاطرات گوناگون دیگه از جمله اوباش چاقو کش سلفی هم جلب می کنیم.

اما جنگ اصلی ما در این خاکریزهاست. خاکریز اصطلاح نظامیه و فرمانده سپاه میگه اگر خاکریز اول که علیه آزادی زنه فرو بریزه، خاکریزهای دیگه هم فرو میریزن. اونا به زنا و به جامعه اعلان جنگ نظامی و انگشت به ماشه ی علنی کرده اند. این ها میدان های جنگ اصلی ما هستند.

یه بار دیگه هم تکرار می کنم که ارتجاع و مواردی چون انگل های سلفی و خرافات با جمهوری اسلامی اومدن و با اونم میرن.

2- دوم و کار مهم تر اینه که ما تلاش می کنیم در محلات شبکه های جوانان سازمان پیدا کنند. نه صرفا بخاطر جنگیدن و درگیر شدن با سلفی ها. منظورم از اهالی محل، جوانای محله که مخالف حجاب اند، مخالف دخالت در زندگی مردم و دست درازی به زنان و دختران چه در خانواده و چه در محله هستند. مخالف دعانویسی و خرافاتند که نتیجه اش گرفتن جان یک بچه تب داره که با یک داروی مختصر و ضد تب درمان می شد. علیه قتل ناموسی، علیه اعتیاد تو محله. حواسشون به گرسنگان محله هست، حواسشان به کودکان مریض و سالمندان مریض و بی دارو و درمان هست...

مردمان پیشروی که حواسشان به همه اینا هست. سلفی گری هم یک موضوعه که باش در میافته، اجتماعا نه فردی. اگر اونا به زور متوسل شدن شبکه جوانان محل گوشمالی شون هم میدن. منظورم از جوانا دانش آموزان یا نوجوانان محله نیست. فقط جوان به معنای بخشی از جامعه هم نیست. منظور کارگر محله، جوانمرد آزادیخواه محله، انسان های شریف و انساندوست محله، معلم محله. باز نشسته محله و هر انسان زن و مردی و جوانی که به آزادی و برابری و رفاه و امنیت و حرمت انسان فکر می کند.

ما علاوه بر آگاهگری و افشاگری، بریم سراغ این راه حل های اساسی و کارساز. مثل کنترل محلات. کنترل به معنای نظامی نیست. به معنای تغییر فضای محله بطوری است که انسانیت، انساندوستی، حرمت انسان زن و مرد و کودک، تمدن، ازادیخواهی و برابری طلبی حرف اول را میزنه. جامعه و جنبش هایی که راه افتاده اند و به نظر من در حال پیشروی هستند؛ و رای معیشت، وارد مسایل اجتماعی و مصابیش هم میشن. در پیشرفت و شکوفایی جنبش های طبقاتی و اجتماعی ما معضلی به نام سلفی و شیوخ و فالگیر و دعانویس و ضدیت با زن و غیره در شهر و محلاتمون نداریم.

ما اینو در جنبش انقلابی مردم کردستان و به یمن کمونیسم و ازادیخواهی و برابری طلبی حداقل به مدت دو دهه دیدیم. سندنج سرخ تعارف با مردم این شهر نیست، سندنج، حداقل برای دو دهه نمونه ی جامعه ای است که فارغ از ارتجاع و فرقه های تبهکار و باند های سیاه محصول جمهوری اسلامی بوده. مردم ازادیخواه و کمونیست ها و کارگران کماکان میتونن سندنج را سرخ نگه دارن. الگوی آن دو دهه نشان داد که جامعه ی سالم و آمادگی مردم برای پاسخ به معضلات و مخاطرات گوناگون، زمانیه که توازن قوا عوض شده و جنبش ها پیشرفت کردن و جامعه بپاخاسته، انوقت دیگه از سلفی جماعت و اساسا از ارتجاع خبری نیست. واقعا نیست. ارتجاع و نمونه سلفی گری در فضای فاسد بوجود میاد و رشد می کند.

3- یک راه دیگه هم که من آن را راه میانبر می نامم هست که اگر سلفی ها دست رو مردم بلند و کسی را ترور کنند، تو شهرهای کردستان این پتانسیل هست که در مقابل جرایم شان بایستند و تنبیه شان کنند. ما و جامعه پتانسیل پاسخ عملی به سلفی های شرور و تبهکار و تروریست را داریم.

خلاصه و در یک کلام بگم: ما با مجموعه متنوعی از مسایل و معضلات روبرو هستیم. هر کدامشون را در جای واقعی شان بگذاریم. و بریم سراغ راه حل های بنیادی و تعیین کننده که مدت ها است در جامعه ی ما آغاز شده و من هم به مواردی اشاره کردم.

۲۴ تیر ۱۴۰۱

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها

نسبت به اینکه اعضا، یک طبقه جهانی

اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم

بعنوان دورنمای انقلاب کارگری

در میان کارگران رسوخ میکنند و با

هر رفیق کارگری که به کمونیسم و

به محافل و سلول های کمونیستی

کارگران نزدیک میشود، یک گام به

انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم.

سلول ها و محافل کمونیستی کارگری

که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب کارگری و پایه

های قدرت حکومت کارگران را تشکیل

خواهند داد.

منصور حکمت

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: سهند حسینی

sahand.sabet@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی

hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمه

انگلستان: سونیا محمدی: تلفن ۰۰۴۴۷۴-۵۳۴۱۱۴۶
sonia.hope983@yahoo.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲
rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳
syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴
mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی
ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴-۱۶۱-۰۴۲
azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷
parham.poya@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده
sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶-۰۴۷-۸۵۲۲
gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا
gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیرفاز: حزب: هساره ابراهیمی
dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی
khaled.hajmohamadi@gmail.com

دفتر کردستان: سهند مسینی
sahand.sabet@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: آسو فتومی
aso.fotuhi@gmail.com

حکمتیست هفتگه نشریه رسمه حزب،

پنجشنبه‌ها منتشره‌شود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com